

مجموعه مقالات در ضرورت

# جبهه چپ انقلابی

## فهرست

- مقدمه ..... صفحه ۳
- ❖ قطعنامه کنگره هفتم سازمان اتحاد فدائیان کمونیست در تشریح مواضع سازمان درباره ضرورت وحدت های حزبی و جبهه ای ..... صفحه ۴
- ❖ ارزیابی مختصر از خیزش آبان ماه و ضرورت جبهه انقلابی ..... صفحه ۶
- ❖ آیا می توان بدیلی مترقی و مستقل ساخت که نه به استبداد تن دهد و نه به جنگ خارجی؟! ..... صفحه ۱۲
- ❖ فشار اقتصادی، اعتراضات کارگری و ضرورت یک جبهه چپ انقلابی ..... صفحه ۱۸
- ❖ طبقه کارگر ایران و ضرورت اتحاد و تشکیل یابی در برابر نظم سرمایه داری ..... صفحه ۲۳
- ❖ ضرورت سازمان یابی طبقاتی در ایران امروز ..... صفحه ۲۵
- ❖ فدراتیو شورائی پاسخی به گسل های تاریخی ایران ..... صفحه ۲۷
- ❖ چشم انداز ایران در سایه جنگ و تحولات منطقه ای - ضرورت همگرایی نیروهای چپ در قالب جبهه ای انقلابی ..... صفحه ۳۸
- ❖ حزب سیاسی، تشکل های توده ای و اتحاد جبهه ای - تجربه های تاریخی و ضرورت امروز ..... صفحه ۴۴
- ❖ نقشه راه بردی برای همگرایی نیروهای چپ و تشکیل جبهه ای چپ انقلابی ..... صفحه ۵۷

## مقدمه

این مجموعه مقالات در بستر شرایط مشخص سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران تدوین شده است؛ شرایطی که با تداوم بحران‌های ساختاری، گسترش نارضایتی‌های اجتماعی، سرکوب سازمان‌یافته و هم‌زمان تشدید تنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی همراه بوده است. در سال‌های اخیر، خیزش‌های توده‌ای، اعتراضات معیشتی و اعتصابات کارگری به‌طور مکرر تکرار شده‌اند، اما تجربه‌ی عملی نشان داده است که این اعتراضات، در نبود سازمان‌یابی پایدار و پیوندهای سیاسی منسجم، یا مهار و سرکوب شده‌اند یا به‌سرعت فروکش کرده‌اند.

در چنین وضعیتی، مسئله‌ی رابطه‌ی نیروهای چپ و کمونیست با جنبش‌های اجتماعی، شکل‌های موجود سازمان‌یابی، و امکان همکاری و همبستگی میان جریان‌ها و تشکل‌های پراکنده، به یکی از محورهای بحث در میان فعالان و نظریه‌پردازان چپ انقلابی تبدیل شده است. این مجموعه تلاشی است برای بازخوانی این مباحث بر پایه‌ی تجربه‌های مشخص چند دهه‌ی اخیر، بدون تقلیل مسئله به اختلافات صرفاً نظری یا رقابت‌های سازمانی.

مقالات گردآمده در این مجموعه، از زاویه‌های متفاوت به یک مسئله‌ی مشترک می‌پردازند: پراکندگی نیروهای چپ و پیامدهای آن در مواجهه با بحران‌های جاری. در این نوشته‌ها، هم به تجربه‌های تاریخی اتحادها و همکاری‌های پیشین اشاره شده و هم به محدودیت‌ها و ناکامی‌های آن‌ها. تمرکز اصلی بر بررسی این نکته است که چرا اشکال موجود همکاری، اغلب نتوانسته‌اند به مداخله‌ای پایدار و مؤثر در میدان مبارزه‌ی طبقاتی منجر شوند.

در کنار این بحث‌ها، برخی مقالات به شرایط عینی امروز می‌پردازند؛ از فشارهای اقتصادی و وضعیت طبقه‌ی کارگر گرفته تا مسئله‌ی ستم ملی، سرکوب سیاسی، و نقش نیروهای خارجی در شکل‌دهی به معادلات داخلی. طرح این موضوعات نه به‌صورت پراکنده، بلکه در پیوند با مسئله‌ی سازمان‌یابی و همگرایی نیروهای اجتماعی صورت گرفته است.

در پایان این مجموعه، بخشی به ارائه‌ی یک نقشه‌ی راه برای همگرایی نیروهای چپ و شکل‌گیری یک جبهه‌ی چپ انقلابی اختصاص دارد. این نقشه‌ی راه حاصل جمع‌بندی مباحث طرح‌شده در مقالات است و می‌کوشد، بر اساس داده‌ها و تجربه‌های بررسی‌شده، چارچوبی عملی برای گفت‌وگو، همکاری و کنش مشترک پیشنهاد دهد. این بخش نه به‌عنوان سند نهایی، بلکه به‌منابه نقطه‌ی شروعی برای بحث عمومی و بازاندیشی جمعی ارائه می‌شود.

این مجموعه با این هدف منتشر می‌شود که بحث درباره‌ی سازمان‌یابی، اتحاد و نسبت نیروهای چپ و کمونیست با جنبش‌های اجتماعی از سطح کلی‌گویی‌ها و موضع‌گیری‌های انتزاعی فراتر رود و به گفت‌وگویی مستند، انتقادی و مبتنی بر تجربه‌ی تاریخی و واقعیت‌های موجود بدل شود.

سازمان اتحاد فداییان کمونیست

آذر ۱۴۰۴

## قطعه نامه کنگره هفتم سازمان اتحاد فدائیان کمونیست در تشریح مواضع سازمان درباره ضرورت وحدت های حزبی و جبهه ای

نظر به اینکه:

۱. نظام سرمایه داری ایران و رژیم سیاسی مذهبی و سرکوبگر و ارتجاعی آن تا به امروز بحران های اقتصادی و سیاسی متعددی را پشت سر نهاده است. بحران هایی که می توانست تغییرات تعیین کننده ای در مبارزه طبقات اجتماعی و توازن قوا و پیشروی و پیروزی جنبش های اجتماعی و انقلابی ایران ایجاد کند. اما بنا بدلائل مختلف از جمله نبود تشکل و تحزب و ساختار مناسبی که این جنبش های اجتماعی و طبقاتی را زیر چتر خود متحد کرده و هدایت کند. این بحران ها با سرکوب شدید و بی رحمانه طبقه حاکم رفع و رجوع شده اند. این بحران ها در پیامد خود علاوه بر تشدید جدال بین طبقه حاکم، گسترش مبارزات کارگران، زحمتکشان، زنان و جوانان جامعه را نیز در پی داشته است و بویژه بعد از خیزش های توده ای ۹۶ و ۹۸ و گسترش اعتصابات کارگری، این مبارزات وارد فاز جدیدی شده است.
۲. باتشدید بحران اقتصادی و سیاسی و تعمیق شکاف طبقاتی، مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان بر علیه ستم و استثمار و زور و سرکوب، مبارزه بر علیه تبعیضات جنسی، ملی، مذهبی و مبارزه علیه تخریب محیط زیست و مبارزه برای رهایی زنان و کسب آزادی های سیاسی و حقوق فردی و اجتماعی تشدید خواهد شد و در چشم انداز، گسترش اعتصابات سراسری و خیزش های توده ای محتمل است.
۳. اما تجربه اعتصابات کارگری و خیزش های انقلابی توده ای خود انگیزه و بدون برنامه و رهبری انقلابی در کشورهای مختلف منطقه و از جمله در ایران نشان داده است که طبقه حاکم با سرکوب و نیرنگ قادر است این خیزش های انقلابی و توده ای را سرکوب و موقتا به بحران های خود مهار بزند. از سوی دیگر در چنین شرایطی از ناتوانی طبقه کارگر و متحدین زحمتکش آن در هدایت تحولات انقلابی به سمت تغییرات بنیادی در ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه، متناسب روند روبه زوال قدرت سیاسی مستقر، گرایشات بورژوازی، ناسیونالیستی، شوونیستی و مذهبی نیز بدیل های مختلف خود را روبه طبقه کارگر و جامعه معترض اعلام می کنند و هر کدام به فراخور خویش با حمایت و پشتیبانی مادی و معنوی قدرت های امپریالیستی که در پی تامین منافع خود در ایران و منطقه هستند، تلاش می کنند مبارزات کارگران و زحمتکشان را در سمت اهداف خود کانالیزه کرده و دست آوردهای آنان را مصادره بمطلوب بنمایند.
۴. سازمان ما بر اساس اسناد برنامه ای خود و تحلیل مشخص از شرایط موجود و با جمع بندی از تجربیات گذشته و سطوح و اشکال مبارزات جاری معتقد است که طبقه کارگر بدون ستاد رزمنده ای از پیشگامان خود از یکسو و متحد کردن همه زحمتکشان حول جبهه ای انقلابی از سوی دیگر قادر به پیشروی و پیروزی نهائی نخواهد بود.
۵. سازمان ما که همواره بر ضرورت اتحاد های اجتماعی در مبارزه علیه نظام سرمایه داری و بویژه رژیم ارتجاعی و سرکوبگر جمهوری اسلامی تاکید داشته و در این راه کوشش های فراوانی کرده است. در شرایط حساس کنونی بار دیگر بر ضرورت مبرم اتحاد پیشگامان طبقه کارگر از یکسو و تلاش جهت سازمانیابی جنبش های اجتماعی در یک جبهه انقلابی از سوی دیگر تاکید میکند

و تکرار می کنیم که:

الف: سازمان اتحاد فدائیان کمونیست برای فائق آمدن بر پراکندگی و تفرق میان کمونیست ها علاقمند به آغاز بحث ها با هدف اتحاد تشکیلاتی و حزبی با هر حزب یا سازمانی است که مواضع نظری و سیاسی خود را به سازمان ما نزدیک می بینند. هر جریانی که این اتحاد های حزبی تشکیلاتی را در شرایط کنونی قدمی به جلو و به نفع جنبش طبقه کارگر و چپ ایران می داند ما از آن استقبال میکنیم. این اتحاد های حزبی بیشک قدمی است ضرور در رفع پراکندگی جنبش کمونیستی و اقدامی است در راستای ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر و تشکیل حزب انقلابی آن.

علاوه بر این: درشرایطی که جامعه درغلیان است و جنبش رو به اعتلاء و تشکل حزبی دارای ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر و زحمتکشان در دور دست.

ب: ما جبهه انقلابی واحد با ساختار معین با هر تعداد از احزاب، سازمان ها، تشکل ها، نهادها و اشخاص که ایجاد چنین جبهه ای را ضروری می دانند، را آلترناتیو منطقی برای متحد شدن نیروهای پراکنده جنبش های اجتماعی و چپ انقلابی برای شرکت موثر و عملی در مبارزات جاری در شرایط کنونی می دانیم. درشرایط حساس کنونی برای متحد شدن سازمان ها، افراد، تشکل ها، نهادهای مختلف کارگران، زنان، بازنشستگان، پرستاران، دانشجویان، کشاورزان و هنرمندان و غیره در چنین جبهه ای را ضروری می دانیم. روشن است که علاوه بر پلاتفرم مشترک منطبق برنیازهای جنبش، ساختار چنین جبهه ای هم ازجمله مباحث و توافقات خواهد بود. یک ساختار مناسب برای یک جبهه که فراتر از اتحاد عمل است ولی با اتحاد تشکیلاتی و حزبی فاصله دارد. (۱) هدف تلاش برای متحد شدن جنبش های اجتماعی گوناگون باجهت گیری ضد سرمایه داری است که هم اکنون درصحنه مبارزه حضور دارند. یاری رساندن به شکل گیری جبهه متحد انقلابی است که تمام جنبش های توده زحمتکش مردم را زیر چتر خود گردآورد و مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم حاکم در راستای ایجاد تغییرات بنیادی در ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران مبتنی برشوراها را سازمان دهد و هدایت کند و گفتن ندارد که طبقه کارگر قدرتمند ایران نیروی هژمون چنین جبهه ای خواهد بود و تاکنون نیز نشان داده است که چنین است. طبقه کارگری که باگردآوری متحدین خود در مبارزات جاری علیه رژیم سرکوبگر حاکم به فضا و امکانات لازم برای فائق آمدن برضعف های خود، نظیر تشکل و تحزب، استقلال طبقاتی و ارتقاء آگاهی سوسیالیستی... نیز دست خواهد یافت.

بنظر ما تنها با تحلیل مشخص ازشرایط مشخص و درگیرشدن در مبارزات طبقه کارگر و زحمتکشان درعرصه ها و اشکال مختلف است که می توان به همه گیرشدن گفتمان سوسیالیستی و پیروزی طبقه کارگر در جبهه نبرد علیه سرمایه یاری رساند. بنابراین شرایط عینی و با توجه به پراکندگی های موجود و تجربیات زیسته، نیاز طبقه کارگر به داشتن حزبی انقلابی از یکسو و ایجاد جبهه واحد مبارزه علیه تعرضات سرمایه داری و سازماندهی مبارزه تهاجمی علیه آن ازسوی دیگر را به امری اجتناب ناپذیر تبدیل کرده است.

(۱) راه کارما برای وحدت های حزبی و پایه نظری و پلاتفرم عملی این جبهه و نیز اتحاد فراگیر نیروهای طرفدار سوسیالیسم، طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه در اسناد برنامه ای و قطعنامه های مصوب درکنگره های قبلی پیشنهاد شده است.

## ارزیابی مختصر از خیزش آبان ماه و ضرورت جبهه انقلابی

اعلام یک باره افزایش قیمت بنزین باردیگر آتش خشم توده‌های زحمتکش مردم را شعله ور کرد. از نیمه شب ۲۳ آبان تجمعات اعتراضی در نقاط مختلف شهرهای بزرگ آغاز و به تدریج به بیش از ۱۰۰ شهر و شهرستان گسترش پیدا کرد. ابعاد شرکت توده‌های زحمتکش مردم در اعتراضات اخیر و شعارهای رادیکال بر ضد تمامیت نظام مستقر حاکم و مقاومت شجاعانه در برابر نیروهای وحشی و تا دندان مسلح رژیم، نشان می‌دهد که صبر و تحمل جامعه، به‌ویژه اقشار محروم، جوانان، زنان، کارگران و بیکاران به لب رسیده است و هر روزنه و جرقه‌ای می‌تواند خشم فروخته و متراکم آنها را رها سازد. به عبارت دیگر شرایط و زمینه‌های عینی تحولات اجتماعی در راستای سرنگونی انقلابی رژیم حاکم نسبت به گذشته آماده‌تر و پخته‌تر شده است. اما نباید فراموش کرد که تنها کافی نیست که شرایط عینی آماده باشد. یعنی اکثریت توده مردم وضعیت موجود را به چالش بکشند و حکومت فعلی را نخواهند و خواهان تغییرات بنیادی در ساختار اقتصادی اجتماعی باشند. بلکه همچنین لازم است حکومتگران نیز نتوانند به شیوه سابق به حاکمیت خود ادامه دهند. حتی اگر هر دو پارامتر فوق‌الذکر هم فراهم بوده باشند، باز هم قیام توده‌ای به نتیجه مطلوب نخواهد رسید، چرا که شرایط ذهنی هم برای پیروزی قیام توده‌ای لازم است. شرایط ذهنی یعنی سطحی از آگاهی، تشکل و رهبری لازم است تا جنبش‌های اجتماعی از حالت پراکنده و بدون برنامه بیرون آیند و توده‌های قیام‌کننده بدانند که برای تحقق کدام اهداف به پا خاسته‌اند و در این نبرد دوستان و دشمنان آنها چه کسانی هستند، و برای پیروزی از کدام روش‌ها، تاکتیک‌ها استفاده بکنند و آخر. وگرنه همان‌طور که در گذشته دیدیم و هم اکنون نیز شاهد هستیم جنبش‌های خودانگیخته فاقد سازمان و رهبری به‌رغم فداکاری‌ها و جانفشانی‌ها، نمی‌توانند بر قدرت سازمان‌یافته بوروکراتیک و نظامی و امنیتی رژیمی که تمام وسائل ارتباط جمعی را نیز برای دروغ‌پراکنی و فریب در اختیار دارد، چیره شوند. در پاسخ به این ضعف و کمبود خیزش‌های توده‌ای این نوشته کوشش می‌کند در گنجایش این مقاله نظر خواننده را به **ضرورت جبهه انقلابی** معطوف دارد. البته طرح اتحاد حول جبهه‌ای انقلابی قبل از این به تاریخ شهریور ۸۹ طی **قطعنامه کنگره پنجم اتحاد فدائیان کمونیست** طرح و به تصویب کنگره رسید و برای اجرائی کردن همین قطعنامه بود که کنفرانس قیام تا قیام به فراخوان سازمان و با شرکت نمایندگان احزاب و سازمان‌های مختلف برگزار شد و نتیجه آن گردهمایی بیست و پنج حزب و سازمان سیاسی و نهادهای مختلفی بود که نزدیک به هشت سال به همکاری و مبارزه مشترک ادامه دادند و در تمام این مدت نیز کوشش شد تا دیگران نیز این ضرورت را دریابند و ما همین موضع را در کنفرانس استکهلم شش جریان و در مصاحبه‌های مختلف اعلام کرده و بر آن به‌عنوان یک راه حل میرم و ضروری در شرایط مشخص کنونی تاکید ورزیدیم. در این مطلب سعی می‌کنم باز هم بر ضرورت اتحادهای جبهه‌ای تاکید کنم. چرا که تداوم خیزش‌های اخیر توده‌های مردم، اقدام در جهت سازماندهی تشکلی انقلابی و فراگیر که بتواند زیر چتر خود، جنبش‌های انقلابی جاری توده‌های زحمتکش و تحت ستم و استثمار در سراسر کشور و خارج کشور را متحد کند. در این صورت سازمان‌های کمونیست و چپ نیز بهتر می‌توانند در فضائی فراختر تجربه و آزمون خود را به محک آزمایش بگذارند و فرصت یابند ضمن مبارزه مشترک در فراختای توده‌ای، مسائل نظری و عملی برای سازماندهی پیشگام‌کاری در یک حزب انقلابی کمونیست را نیز حل کنند.

این نوشته در حد طرح دوباره بحث است و ادامه آن و به نتیجه رسیدن‌اش نیاز به مشارکت همه صاحب نظران این حوزه دارد.

### تداوم خیزش‌های توده‌ای در سال‌های اخیر

۱. جنبش‌های اجتماعی اقشار و طبقات محروم و تحت ستم و استثمار که در نتیجه فشارهای بی حد اقتصادی و سیاسی منفجر می‌شوند و در چشم بهم زدن خیابان‌ها و میادین را به اشغال خود درمی‌آورند و گاه نمادهای طبقه حاکم، نظیر بانک‌ها و مراکز دولتی را مورد حمله قرار می‌دهند، ماهیتا دارای مضمونی آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه است. اما در نبود رهبری انقلابی مدبر و کارآزموده و

مورد وثوق و اعتماد مردم، سرانجام تن به عقب نشینی می‌دهند تا دوران دیگری که تلنبار مشکلات اقتصادی و محدودیت‌های سیاسی صبر و تحمل‌شان را به سرآورد. جهش‌های گسترده دوره‌ای و همگانی زحمتکشان مبین این واقعیت است که مسائل و مشکلات قبلی حل نشده و مطالبات آنها بی‌جواب مانده است و هر بار که این اعتراضات سرکوب و توسط نیروی نظامی و امنیتی خاموش می‌شوند در فاصله زمانی دیگر، قدرتمندتر و خشم‌آگین‌تر سر برمی‌افرانند و با توجه به تشدید بحران اقتصادی و فساد و تبه‌کاری رژیم حاکم بدون تردید در آینده نیز شاهد برآمد جنبش‌های اجتماعی قدرتمندی خواهیم بود. نظام حاکم هنوز قادر به سرکوب و فرونشاندن اعتراضات عمومی هست، اما در چشم‌انداز آینده اگر نتواند بحران‌های سیاسی و اقتصادی هردم تعمیق یابنده را کنترل و مهار کند (فرضی که محال نیست) آن‌گاه سرنگونی و فروپاشی آن اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. چه توسط انقلاب توده‌های مردم و چه در نتیجه دخالت قدرت‌های امپریالیستی. تردید نباید داشت که قدرت‌های امپریالیستی از انقلاب توده‌ای و دگرگونی‌های رادیکال اقتصادی و سیاسی در ایران همان قدر هراس دارند و مخالفند که جمهوری اسلامی و دولت‌های مرتجع منطقه.

### **مطالبات آزادی خواهانه و عدالت طلبانه بامشارکت طیف‌های وسیع**

۲. باید توجه داشت که در دوران کنونی که با انقلاب انفورماتیک و سیاست اقتصادی نئولیبرالی مشخص می‌شود، جنبش‌های اجتماعی و شورش‌های توده‌ای زحمتکشان با مطالبات اقتصادی و سیاسی نسبتاً همسان با عیار بالایی عدالت اقتصادی و ضد سرمایه‌داری، با ابعاد توده‌ای بسیار گسترده است و اقشار مختلف مردم و به عبارت دیگر «نود درصدی»ها را دربرمی‌گیرد، جوانان، زنان، کارگران، معلمان، بازنشستگان، کنشگران فرهنگی، اجتماعی و مدافعان محیط زیست، هنرمندان، دانشجویان، دانش‌آموزان ... و به‌طور کلی مجموعه انسان‌های آزادیخواه و عدالت طلبی را پوشش می‌دهد که در چهل سال گذشته جز تشدید ستم و استثمار و زور و سرکوب چیزی نصیب‌شان نشده است و روزبه‌روز وضعیت اقتصادیشان وخیم‌تر می‌شود.

این توده‌های به جان آمده در هر فرصتی که به‌دست می‌آوردند به خیابان‌ها می‌آیند و خواست‌ها و مطالبات‌شان را اعلام می‌کنند و خواهان تغییرات بنیادی در ساختار اقتصادی، و سیاسی جامعه به نفع زحمتکشان، یعنی اکثریت مردم هستند. آنها طی سال‌ها تجربه به این خودآگاهی رسیده‌اند که تا وقتی که چنین رژیمی حاکم برمقدراتشان است، امیدی به بهبود اوضاع نخواهد بود. لذا متحدان فریاد سرنگونی سومی دهند. کار، مسکن و آزادی و رفاه می‌خواهند. معجزا روشن است که بدون تغییر توازن قوا انتظار موفقیت جبهه انقلاب آن‌هم با اهدافی رادیکال، انتظاری خیال‌پردازانه و به‌دور از واقعیات است. برآمد و سپس فروکش این جنبش‌ها که با سرکوب شدید طبقه حاکم مواجه می‌شوند، مبین همین واقعیتند. تا وقتی که توازن قوا چه در عرصه اجتماعی و چه در پهنه سیاسی بنفع توده‌های محروم نچرخیده است، سرکوب و مهار و یا انحراف مبارزات و جان‌فشانی‌های توده‌ها توسط طبقه حاکم و یا دول خارجی ذینفع، امری است معمول، که بارها هم درکشورما و کشورهای دیگر تجربه شده است.

واقعیت میدانی نشان می‌دهد که در شرایط حساس کنونی آرایش نیروهای اجتماعی خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نسبت به نیروهای اجتماعی وابسته به نظام حاکم، دست بالا را دارند و این روند روزبه‌روز به نفع توده‌های به‌پاخاسته در حال تغییر است و از لحاظ تاریخی نیز آینده از آن آنها است و در این شکی نیست. اما وجود این چشم‌انداز بدین معنا نیست که در عرصه سیاسی و درمیدان مبارزه نیز کارگران و سایر زحمتکشان و نیروهای مترقی و پیشرو دست بالا را دارند.

### **آرایش سیاسی**

**طبقه حاکم:** قصد این نوشته بررسی جزئیات ساختاری و زایش و تکامل طبقه حاکم کنونی ایران نیست. اما در بیان کلی اگر این واقعیت را در نظر بگیریم که بورژوازی تجاری-مالی، صنعتی، بورکراتیک نظامی و مذهبی با تمام شاخ و برگ‌های اش در ساختار اقتصادی و سیاسی کنونی ایران طبقات حاکم را تشکیل می‌دهند، آنگاه به این نتیجه می‌رسیم که مبارزات توده‌های مردم و قیام‌های متعدد آنها با ارواح خبیثه نیروهای شر در آسمان شیعه‌گری ایران رو در رو نیستند، بلکه شاهد تشدید مبارزه طبقاتی با نظامی هستیم که اقشار مختلف بورژوازی برشمرده شاکله اصلی آن را تشکیل می‌دهند و اتفاقاً برای اینکه در تقسیم ثروت و درآمدهای جامعه همدیگر را تکه پاره

نکنند، مثل هر جامعه سرمایه‌داری دیگر (البته با مشخصات محلی) احزاب و دستجات پشتیبان خود را هم دارند. درست عین همان دسته‌جات و احزاب و گرایش‌های فکری که در سایر جوامع مرسوم و مجری است. احزاب محافظه‌کار، لیبرال، نئولیبرال، چپ، راست، و غیره با رنگ و لعاب ایرانی که با اسامی و مفاهیم مختلفی به انضمام بورکراسی عظیم کارگزاران رژیم، در خدمت نظام حاکم هستند و آن‌را سرپا نگه داشته‌اند.

همین مجموعه برغم درگیری‌های گاه‌خونینی که با هم دارند، معذالک در مقابله با قیام‌های اکثریت محروم جامعه و محو آزادی‌های سیاسی و سرکوب تشکلهای و غیره کاملاً با هم متحد عمل می‌کنند. برخی نق و نق‌ها و انتقادهای از عمل‌کرد این و یا آن فرد و جناح از حاکمیت هم کارکردی عمدتاً عوام‌فریبانه دارد. پس تا اینجا ما می‌بینیم که دستگاه حاکمیت نه وابسته به این ملا و آیت‌الله و یا آن معمم و مکلا است که با نقد و حذف فلان آیت‌الله و بهمان جناح، اوضاع بر وفق مراد اصلاح‌گردد و ببرد. بلکه با مجموعه‌ای از نظام اقتصادی و سیاسی مبتنی بر طبقات دارا و احزاب و گروه‌ها و لایه‌های وابسته آن سروکار داریم که در ادامه وضعیت موجود دینفع‌اند. در ایران، بنا به دلایل مختلف که جای بحث آن اینجا نیست، طبقات مسلط هیچگاه حتی اجازه نداده‌اند طبقات پائین، چه کارگران باشد و چه دهقانان و چه اقشار کم‌درآمد بورکراسی و یا معلمان و پرستاران و هنرمندان و روشنفکران متعهد و غیره از حق تشکل و تحزب و آزادی‌های مدنی برخوردار باشند. بورژوازی ایران اساساً با سرکوب و محو آزادی‌های سیاسی و حق تشکل و تحزب طبقه کارگر و زحمتکش، به انباشت سرمایه عادت کرده است و سرمایه‌داری در ایران به این شیوه تکامل یافته است. البته در این استراتژی سرمایه‌داری غرب هم به خاطر منافع اقتصادی و ژئوپلیتیک خود با طبقات حاکم ایران هم‌رای و هم‌زبان بوده است. تنها در دوره‌هایی که در نتیجه حوادث بیرونی و یا جنبش‌های اجتماعی پر قدرت، حکومت‌های مرکزی ضعیف شده‌اند، این توده‌های محروم توانسته‌اند تشکلهای صنفی و سیاسی مستقلی برپا دارند و برای دوره‌ای از آزادی‌های نسبی برخوردار بشوند.

بنابر این در نبود تشکل و تحزب، آگاهی سیاسی و طبقاتی، آرایش سیاسی همواره به ضرر توده‌های زحمتکش مردم بوده است و یکی از عوامل مهم شکست‌های آنها در مبارزات اقتصادی و سیاسی و به‌ویژه شکست و عقب‌نشینی قیام‌های متعدد آنها برای کسب آزادی، برابر و حق تعیین سرنوشت و پایان دادن به فقر و ستم و استثمار و زور و سرکوب در جامعه ما، محسوب می‌شود. در ادامه با ملاحظه اجمالی وضعیت جبهه اپوزیسیون رژیم و نیز مدافعین سیاسی متشکل و واقعی توده عظیم کار و زحمت که در خلال دو دهه اخیر قیام‌های وسیع و خونینی را علیه حاکمیت سرکوبگر و غارتگر برپا ساخته است، درمی‌یابیم که بدون حل برخی مسائل مبرم مربوط به تدارک انقلاب از جمله حل مسئله اتحادها، سرنوشت خیزش‌های ناگزیر آتی نیز بهتر از گذشته نخواهد بود.

## آرایش سیاسی در جبهه مخالفان

در این طیف ما شاهد ده‌ها حزب و سازمان و محافل ریز و درشت هستیم. بخشی از این احزاب و سازمان‌های در اپوزیسیون رژیم هر چند از خیزش‌های توده‌ای دفاع می‌کنند و خواستار دموکراسی و سکولاریسم و غیره هستند، اما بلحاظ منافع طبقاتی و امکانات اجتماعی، یا با بخش‌ها و جناح‌هایی از رژیم هم‌سو هستند و یا در صورت گذار از جمهوری اسلامی، نه می‌توانند و نه می‌خواهند، مطالبات اصلی و عمده اقتصادی و سیاسی توده‌های قیام‌کننده را برآورده سازند. آنها تغییراتی را در حاکمیت سیاسی، نظیر جدائی دین از دولت و برخی مطالبات دموکراتیک را در برنامه خود دارند. اما از مشارکت توده‌ای در سرنوشت سیاسی جامعه بیم دارند و آنرا همزاد سوسیالیسم و افکار کمونیستی شمرده و رد می‌کنند. بنابراین در حرکت‌های توده‌ای نیز خط قرمزهایی دارند و هر زمان اعتراضات و اعتصابات و تظاهرات توده‌ای مطالبات‌شان از آن خط قرمزها عبور می‌کند، تحت عنوان غیرعملی بودن مطالبات و یا پرهیز از خشونت و غیره اقدامات و ابتکارات توده‌ای در مقابله با سرکوب و کشتار بی‌رحمانه حاکمیت را نقد می‌کنند و یا از این که توده زحمتکش بتواند از طریق شوراها در تعیین سرنوشت سیاسی خود مستقلاً عمل بکنند و به مشارکت سیاسی بپردازند، مخالفت می‌ورزند. این طیف‌ها وسیع و متنوع هستند اما علیرغم ادعایشان نمی‌توانند نماینده مطالبات اقتصادی و سیاسی توده زحمتکش تحت ستم و استثمار باشند که هم‌زمان هم خواستار آزادی است و هم عدالت، و به تعبیری خواست‌ها و آمل و آرزوهایشان عناصر قوی از سوسیالیسم دارد و بدون جهت‌گیری‌های سوسیالیستی قابل تحقق نیستند.

## در جبهه انقلابیون، جبهه مدافعین طبقه کارگر و زحمتکشان (قیام کنندگان) چه خبر؟ (۱)

سازمان‌ها و احزاب و گروه‌هایی که در برنامه و عمل خود مدافع منافع توده زحمت‌کش تحت ستم و استثمار، زنان، محیط زیست، پایان دادن به ستم ملی ... هستند و برای یک جامعه سوسیالیستی و بری از ستم و استثمار و سرکوب مبارزه می‌کنند (شرکت کنندگان در اعتراضات و خیزش‌های سال‌های اخیر عمدتاً پایگاه اجتماعی این نیروها محسوب می‌گردند) نیز طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند و در پراکندگی و تفرقه به‌سر می‌برند. متأسفانه به‌دلیل سال‌ها سرکوب و زیست و مبارزه در تبعید، انحرافات وضعف‌های مرسوم هر گروه جدا از توده، مثل فرقه‌گرایی، محفلیسم، دگماتیسم، آنارشیزم، خودشیفتگی و... در میان آنها نیز فراوان است و دارای عمل کردی مخرب. و همین مسائل نیز باعث شده اختلافات سیاسی و دیدگاهی در درون این طیف مجزائی درست و جایگاهی شایسته برای مباحثه و تکامل دیدگاه‌های نظری و مواضع سیاسی نیابد. لذا معمولاً به‌روز عملی هر اختلافی به پراکندگی و انشعاب دامن می‌زند و این انشعابات و پراکندگی‌ها عملاً از توانائی‌های دخالت‌گری این نیروها در جنبش‌های کارگری و اجتماعی جامعه کاسته است. تلاش‌های تاکنونی برای پایان دادن به این پراکندگی‌ها به جایی نرسیده است. تجربه سه اتحاد تحت عنوان اتحاد چپ کارگری، اتحاد انقلابی نیروهای چپ و کمونیست و آخرین آن اتحاد و همکاری بیش از ۲۵ حزب، سازمان، و نهادهای مختلف طرفدار کارگران و زحمتکشان و مدافعین سوسیالیسم را می‌توان نام برد که در کنفرانس «از قیام تا قیام» پایه‌ریزی شد و برغم زحمات طاقت فرسا، و دست‌آوردهای قابل‌انکاء، اما بروز برخی اختلافات سیاسی و روش برخورد غیر دموکراتیک با طرح و حل این اختلاف نظرات، عملاً این اتحاد را نیز بعد از هشت سال همکاری، و به اتحاد عمل شش جریان سیاسی تقلیل داد.

البته در این طیف هستند جریاناتی که مدعی هستند پیوند ارگانیک با جنبش طبقه کارگر و زحمتکشان و غیره برقرار کرده‌اند و با خودشیفتگی و اغراق‌گوئی خود را ستاد رهبری و مورد اعتماد و وثوق طبقه کارگر و زحمتکشان قلمداد می‌کنند! اینها را نباید جدی گرفت. هر تظاهرات و قیام توده‌ای به‌ویژه قیام اخیر توده‌های مردم در جریان افزایش قیمت بنزین و سپس قطع شبکه‌های اینترنت، به‌خوبی نشان داد که متأسفانه با این تجربیات، کوچکترین دلیلی ندارد که ادعاهای چنین احزاب و سازمان‌هایی را باور کرد.

پس مسئله عبارت از این است که در این طیف ما چندند و جین احزاب و سازمان‌هایی داریم که علی‌رغم تلاش‌ها و جانفشانی‌های بی‌وقفه در راه آزادی و سوسیالیسم، اما به تنهایی قادر به تأثیرگذاری تعیین‌کننده روی جنبش‌های اجتماعی در راستای اهداف خود نیستند، چه رسد به این که هم‌چون حزب طبقاتی مورد وثوق و اعتماد کارگران و توده‌های به‌جان آمده رهبر مبارزات آنها تا سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار شوراها و سوسیالیسم باشند. این جریانات ظاهراً پلاتفرم‌های مشترکی را تنظیم و منتشر می‌کنند (رجوع کنید به پلاتفرم‌ها و بیانیه‌های سیاسی آن سه اتحاد و بیانیه‌های سیاسی این بیست و پنج تایی آخری) که این پلاتفرم‌ها بلحاظ مضمون و اهداف در واقع امر با یک برنامه حزبی تفاوت چندانی ندارند، با وجود این که چنین اشتراکاتی را فورموله کرده و منتشر می‌کنند، اما نه تنها پای وحدت‌های حزبی و یکی شدن با هم نمی‌روند، بلکه برغم این اشتراکات پایه‌ای اما برسر اختلافات ظاهراً پیش‌بینی نشده‌ای که در عمل اتفاق می‌افتند (نظیر اتحاد عمل و همکاری کومله حزب کمونیست با جریانات کردستانی) با بن‌بست مواجه می‌شوند و این اختلافات اغلب بدون تدبیر لازم ازبستر مباحثه نظری خارج می‌شود و تحت تأثیر رقابت‌های فرقه‌ای قرار گرفته و در نتیجه اصل مسئله به حاشیه رفته و به فراموشی سپرده می‌شود. نتیجه آن بازتولید بی‌اعتمادی‌ها و جدائی‌های غیرلازم و ناتوانی‌ای باز هم بیشتر است و پر واضح است این ناتوانی‌ها با بازتولید افکار فرقه‌گرایانه و ادعاهای غیر واقعی هضم می‌شوند.

شکی نیست که امضا کنندگان چنان مفاد نظری سیاسی با کمترین کوشش می‌توانند وحدت‌های حزبی را سازمان بدهند و قدرتمندتر وارد معادلات سیاسی شده و در رابطه با جنبش‌های اجتماعی حی حاضر که مدعی نمایندگی منافع آنها هستند، نقش موثرتری بازی بکنند. این بهترین و مناسب‌ترین راه وحدت و همکاری نیروهائی است که در راه پیروزی آرمان طبقه کارگر و استقرار سوسیالیسم پیکار می‌کنند. در هر حزب جدی و مسئول اختلاف نظر وجود خواهد داشت و امر عادی است. هرگاه این اختلافات به رسمیت شناخته شوند و حول آنها به بحث و مناظره پرداخته شود، این امر به زنده و پویا بودن تشکیلات حزبی و تکامل آن یاری خواهد رساند. متأسفانه در حال حاضر با توجه به مجموعه داده‌ها، چنین هدفی یعنی رسیدن به وحدت‌های حزبی به‌راحتی قابل دسترسی نیست و برای

تحقق آن باید کوشش بیشتری کرد. تازه با وجود حزب قدرتمند کارگری هم امر اتحادهای اجتماعی با متحدین ولو موقت طبقه کارگر امری است حیاتی و بدون چنین ائتلافاتی پیروزی قطعی طبقه کارگر ممکن نیست.

در این شکی نیست که برای تدارک انقلاب و پیروزی بر اهریمن هزارسرمایه و سود که در کشور ما از طریق تلفیق دین دولت مافیای خون خواری را بر مقدرات توده‌های زحمتکش حاکم نموده است وجود حزب پیشرو انقلابی پرولتری لازم و ضروری است. ولی در شرایطی که به دلایل مختلف چنین حزبی که رابطه ارگانیک با طبقه داشته باشد وحد اقل بخش اکثریتی از طبقه را نمایندگی بکند، شکل نگرفته است و تشکیل آن در چشم انداز نزدیک هم نیست، **تکلیف چیست؟**

همان‌طور که میبینیم نظام حاکم بر ایران با بحران سیاسی عمیقی روبرو است و روز به روز توده‌های وسیع‌تری به عرصه مبارزه کشیده می‌شوند و شعارهایی نظیر کار، نان، مسکن و آزادی که دارای عناصر سوسیالیستی عمیقی هستند، توده‌ای‌تر می‌شوند. در چنین شرایطی که جامعه آبستن تحولات مهمی است، جنبش‌های انقلابی منتظر ایجاد چنین حزبی نمی‌مانند و قطعاً چنین حزبی تنها در جریان مبارزه است که به وجود می‌آید و در شرایط کنونی که جنبش انقلابی فاقد رهبری و برنامه و استراتژی و تاکتیک‌های لازم است و در شرایط پراکندگی به سر می‌برد و خیزش‌های توده‌ای با سد سرکوب و زندان مواجه شده و از تداوم باز می‌مانند. احزاب و سازمان‌های سیاسی مدعی طرفداری از طبقه کارگر ارتباطی ارگانیک و زنده با مبارزات جاری ندارند و ورود خود این جریان‌ها به عرصه مبارزات عملی از چالش‌های مهم محسوب می‌گردد. در چنین شرایطی نه تنها اتحاد طیف گسترده‌ای از احزاب و سازمان‌ها و نهادها و تشکلهای فعالین کمونیست و طرفداران آزادی و سوسیالیسم در یک جبهه انقلابی ضروری است، بلکه تلاش این نیروها برای اتحاد عملی کارگران، بیکاران، حاشیه‌نشینان، زنان، جوانان، آموزگاران، دهقانان دانشجویان، هنرمندان و استادان،... در زیر چتر جبهه‌ای انقلابی با هدف تغییرات بنیادی در ساختار سیاسی اقتصادی و اجتماعی کشور و برقراری سیستم اقتصادی و اجتماعی نوین مبتنی بر شوراهای وظیفه‌ای فوری و حیاتی است. جبهه‌ای انقلابی که بتواند تمامی جنبش‌های اجتماعی رادیکال را نمایندگی و آنها را متحد کند و توده‌های زحمتکش بتوانند زیر چتر آن مبارزات خودشان را سازمان دهند. این جبهه از طریق ارائه برنامه‌ای انقلابی و تعیین استراتژی و تاکتیک‌های متناسب با آن، می‌تواند توازن سیاسی را نیز به نفع توده‌های زحمتکش مردم تغییر داده و مبارزات روزمره آنها را رهبری کرده و تدارکات لازم برای پیروزی قیام آتی را فراهم سازد. احزاب و جریان‌های کمونیست و طرفداران سوسیالیسم نیز ضمن شرکت موثر در این جبهه می‌توانند در جهت وحدت حزبی بکوشند و هم از طریق تبلیغ و ترویج سوسیالیسم و نیز مبارزه با ناپیگیری جریان‌های غیرپرولتری زمینه‌های پیوندیابی با طبقه و وحدت‌های حزبی طراز بالاتر را ممکن سازند.

خلاصه کلام اینکه آرایش اجتماعی توده‌های زحمتکش مردم که در فاصله یک دهه بیش از سه بار به قیام بر علیه نظام ضد بشری حاکم برخاسته‌اند هرچند قوی است و نسبت به دشمن تفوق دارد، اما بلحاظ سیاسی و سازمانی و امر رهبری انقلابی بسیار ضعیف می‌باشد. در شرایط ضعف و پراکندگی، شیفته شدن انقلابیون به ویژه کمونیست‌ها به توخالی‌ترین عبارات و چسبیدن به شعارهای انتزاعی، یعنی از یاد بردن مبارزه طبقاتی، ائتلاف فرصت‌ها و دامن زدن به توهم کارگران. واقعیت این است که کمونیست‌ها، انقلابی‌ها و چپ‌ها، نمی‌توانند رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنند، مگر آن‌که با قدرت متشکل عظیم بورژوازی ایران و روشنفکران بورژوا و هم‌پایه‌های آنها مقابله کنند. تمامی توده‌های وسیع تهیدستان شهر و روستا، نیمه پرولترها، کسبه جز، بیکاران، زنان و غیره را متحد کرده و رهبری کنند. **تشکل پرولتاریائی و جبهه انقلابی توده‌های تحت ستم و استثمار می‌باید شعار عملی روز ما باشد.**

علاوه بر شرکت در مبارزات روزمره طبقه کارگر و زحمتکشان، فرصت و انرژی و امکانات جمعی ما باید در جهت تحقق اهداف فوق به کار گرفته شوند. روشن است که منظور آن تشکل‌های پرولتاریائی نیست که بورژوازی نیز برای رتق و فتق امور خود بدان نیاز دارد. اگر شعار ما به این محدود شود که -تشکل کارگری ایجاد باید گردد- هیچ نگفته ایم. اگر ما خود را به این شعار محدود کنیم و از جبهه انقلابی برای کنشگری در میدان عملی مبارزه غافل باشیم، در واقع سرمایه‌داران را خوشحال کرده ایم. چرا که آنها هم برای تحکیم حاکمیت خود بدون تردید به این‌گونه تشکل‌ها نیاز دارند و یا در آینده زیر بار آن خواهند رفت. هم‌چنان که شاهدیم هشیارترین نمایندگان بورژوازی در اپوزیسیون و از جمله علیحضرت رضا پهلوی هم طرفدار تشکل کارگری است.

---

احزاب و جریان‌های چپ و کمونیست باید ابتکار اتحاد جنبش‌های اجتماعی جاری در یک جبهه انقلابی را در دست بگیرند. در این صورت است که زمینه‌های تشکل پیشروترین کارگران در یک حزب انقلابی طبقه کارگر نیز میسر می‌گردد. اگر جریان‌های چپ و کمونیست دنبال راه‌هایی نباشند که کنش هماهنگ توده‌های زحمتکش به پا خاسته سوسیالیست و غیر سوسیالیست را ممکن سازند، در آن صورت از حد فرقه‌های خیلی «رادیکال» اما منزوی و بی‌تاثیر فراتر نخواهند رفت.

یدی شیشوانی ۲۹ آبان ۱۳۹۸

منتشر شده در نشریه کار کمونیستی شماره ۱۷۲

## آیا می‌توان بدیلی مترقی و مستقل ساخت که نه به استبداد تن دهد و نه به جنگ خارجی؟

ایران در میانه‌ی یکی از بحرانی‌ترین دوران‌های تاریخ معاصر خود قرار گرفته است. از یک سورژیم جمهوری اسلامی، همواره با چنگ و دندان از منافع سرمایه‌داران و صاحبان ثروت دفاع کرده و برای کارگران و توده‌های زحمتکش، یعنی اکثریت عظیم اهالی کشور، حاصلی جز استثمار و فقر و فلاکت و زندان و سرکوب نداشته، و در مواجهه با خواسته‌های نیروی کار و زحمت به سرکوب خشن متوسل شده است. و خیزش‌های مردمی را «با کشتن صدها نفر و زخمی کردن هزاران تن دیگر» سرکوب کرده است؛ از سوی دیگر، تنش‌های خارجی و تهدید مداخله‌ی نظامی از سوی امپریالیسم امریکا و سازه‌ی فاشیستی اسرائیل نیز سایه افکنده است. این شرایط دشوار یعنی دیکتاتوری خشن در داخل و احتمال جنگ و مداخله از خارج، پرسشی حیاتی را پیش روی جامعه ایران قرار داده است: **آیا می‌توان بدیلی مترقی و مستقل ساخت که نه به استبداد تن دهد و نه به جنگ خارجی؟**

### ساختار استبدادی جمهوری اسلامی و بحران‌های داخلی

جمهوری اسلامی از ابتدای به قدرت خیزیدنش بر ستون‌های استبداد مذهبی و حذف مخالفان استوار بوده است. در رأس این ساختار، ولایت فقیه و نهادهای انتصابی، هرگونه تغییر دموکراتیک را مسدود کرده‌اند. تمامی صداهای منتقد، از روزنامه‌نگاران و دانشجویان تا فعالان صنفی و اقلیت‌ها، با سرکوب سیستماتیک روبه‌رو شده‌اند. **ایران امروز یکی از سرکوب‌گرتترین کشورها از نظر آزادی مطبوعات است؛** در شاخص جهانی آزادی رسانه‌ها در سال گذشته، ایران رتبه‌ی ۱۷۶ از ۱۸۰ کشور را کسب کرده. رژیم با اتکا به نهادهای امنیتی متعدد و آتش به اختیاران، هر شکل تشکلیابی مستقل کارگران، معلمان، زنان و ملیت‌های تحت ستم و استثمار را ممنوع کرده و فعالان را روانه‌ی زندان و اعدام نموده است. لیستی بلند بالا از **فعالین کارگری هم‌اکنون در زندان به سر می‌برند و تعدادی از آنان نیز با خطر اعدام مواجه است.**

اما سرکوب خشن تنها یک روی سکه‌ی بحران است. روی دیگر، شکست‌ها و بحران‌های ساختاری خود حکومت در عرصه‌های اقتصاد و جامعه است که نارضایتی گسترده را دامن زده است. **تورم افسارگسیخته، سقوط آزاد ارزش پول ملی، رشد بیکاری و ناتوانی دولت در تأمین نیازهای اساسی مردم، نشانه‌های آشکاری از یک بحران عمیق ساختاری هستند.** ناکارآمدی نظام اقتصادی همراه با فساد گسترده و ماجراجویی‌های منطقه‌ای و موضوع هسته‌ای که منجر به تحریم‌های فلج‌کننده شده، دست به دست هم داده‌اند تا معیشت و امنیت میلیون‌ها ایرانی با مشکلات جدی روبرو شود. طبق آمار رسمی، نرخ فقر در ایران طی دهه‌ی گذشته به شدت افزایش یافته است؛ بنابر برآمار منتشر شده، **پس از شوک اقتصادی سال ۱۳۹۷ (۲۰۱۸) و موج تورم، درصد جمعیت زیر خط فقر از حدود ۱۵٪ به حدود ۳۰٪ رسید** و در سال‌های ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۱ نزدیک به یک‌سوم جمعیت کشور (حدود ۲۵ میلیون نفر) زیر خط فقر بوده‌اند. چنین فشار اقتصادی کمر طبقات فرودست را خم کرده و زمینه‌ساز انفجار خشم عمومی در قالب اعتراضات و اعتصابات پیاپی شده است. خیزش آبان ۱۳۹۸ علیه گرانی بنزین، اعتصاب‌های معلمان و بازنشستگان برای حقوق معوقه، و جنبش «زن، زندگی، آزادی» در ۱۴۰۱ علیه سرکوب و نابرابری جنسیتی، همگی بازتاب مطالبات برآورده‌نشده‌ی اقشار مختلف مردم‌اند. پاسخ حکومت به این مطالبات مشروع، چیزی جز گلوله و زندان نبوده است. این چرخه‌ی سرکوب و بحران نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی نه توان پاسخ‌گویی به نیازهای پایه‌ای فرودستان را دارد و نه تمایلی به اصلاحات واقعی؛ ساختار آن یک **نظام بحران‌زا و بحران‌افزا** است که بقایش منوط به استبداد داخلی و ماجراجویی خارجی است.

### مخاطرات مداخله‌ی نظامی

در شرایطی که نارضایتی از حکومت به اوج رسیده، وسوسه‌ی دخالت خارجی یا سناریوی جنگ برای برخی به‌عنوان راه‌حل مطرح می‌شود. اما تجربه‌ی کشورهای چوون عراق و لیبی و آخرین نمونه آن سوریه هشدار جدی در برابر چنین تفکری است. **حمله‌ی نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و اشغال آن کشور به بهای جان صدها هزار غیرنظامی عراقی تمام شد و ساختارهای سیاسی-اجتماعی عراق را به ورطه‌ی فروپاشی و هرج و مرج کشاند.** براساس برآوردها، جنگ عراق مستقیماً بیش از ۲۰۰ هزار غیرنظامی را به کشتن داد و در مجموع، برخی تحقیقات علمی تعداد مرگ‌ومیرهای ناشی از جنگ و آشوب پس از آن را صدها هزار نفر (حتی بالاتر از نیم میلیون) تخمین زده‌اند. نتیجه‌ی اشغال عراق نه دموکراسی و رفاه، بلکه بی‌ثباتی، ظهور گروه‌های تروریستی و جنگ فرقه‌ای بود که تا امروز نیز آثار آن پاک نشده است. در لیبی نیز مداخله‌ی نظامی ناتو در ۲۰۱۱ به بهانه‌ی نجات مردم از دیکتاتوری قذافی، به یک دهه جنگ داخلی و تجزیه عملی کشور انجامید. لیبی پس از سقوط قذافی هرگز روی ثبات ننید و دوران پس از مداخله‌ی نظامی با درگیری‌های مسلحانه، هرج و مرج، فروپاشی و ناامنی مزمن همراه بوده است. حتی منابع غربی اذعان دارند که این مداخله عمدتاً با انگیزه‌های ژئوپولیتیک انجام شد و پیامدی جز «فروپاشی کامل دولت و آسیب بیشتر به غیرنظامیان» نداشت. این نمونه‌ها نشان می‌دهد دخالت امپریالیستی و جنگ خارجی، ولو به قصد براندازی یک دیکتاتور، عموماً به فاجعه‌ای به مراتب بدتر برای مردم عادی منجر می‌شود.

فراتر از خسارات جنگ، باید به نقش نیروهای امپریالیستی در تشدید تنش‌ها با ایران نگاه کرد. ایالات متحده با سیاست «فشار حداکثری» و تحریم‌های فلج‌کننده، عملاً نوعی جنگ اقتصادی را علیه مردم ایران به راه انداخته است. این تحریم‌ها اگرچه به اسم جمهوری اسلامی هدف‌گذاری شده‌اند، در واقع مستقیماً زندگی فرودستان را نشانه گرفته‌اند: محدودیت‌های مالی اعمال شده از سوی آمریکا حتی واردات دارو و تجهیزات پزشکی حیاتی را دچار مشکل کرده و به گفته دیده‌بان حقوق بشر، **تحریم‌های گسترده آمریکا «به شدت توانایی ایران در تأمین مالی واردات بشردوستانه از جمله داروهای حیاتی را محدود کرده است.»** چنین اقداماتی نشان می‌دهد مدعیان خارجی آزادی مردم ایران، در عمل سلامت و معاش همین مردم را گروگان گرفته‌اند. افزون بر آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی نیز به‌عنوان رقبای منطقه‌ای جمهوری اسلامی، در سال‌های اخیر رویکردی مداخله‌جویانه داشته‌اند. اسرائیل با اشکال گوناگون کوشیده ایران را به دام جنگ بکشد و چهره‌های سیاسی آن صریحاً گزینه حمله نظامی را تبلیغ می‌کنند. عربستان سعودی نیز با راه‌اندازی و تأمین مالی شبکه‌های رسانه‌ای فارسی‌زبان همچون ایران اینترنشنال، عملاً در امور داخلی ایران مداخله تبلیغاتی می‌کند. طبق گزارش روزنامه گاردین، تأمین مالی شبکه ایران اینترنشنال مستقیماً از سوی دربار سعودی و به مبلغی در حدود ۲۵۰ میلیون دلار در بدو تأسیس صورت گرفته است. این رسانه که اکنون به اسرائیل برون سپاری شده است، بعضاً تربیون تبلیغ تغییر رژیم به هر قیمت شده و مخاطبان ایرانی را به سمت توهم دخالت خارجی سوق می‌دهند. روشن است که دولت‌های جنگ‌طلبی چون آمریکا، اسرائیل و عربستان دلسوز دموکراسی و حقوق بشر مردم ایران نیستند؛ هدف آن‌ها تضعیف رقیب منطقه‌ای خود و تقسیم غنائم ژئوپولیتیک است، حتی اگر به بهای تجزیه و ویرانی ایران تمام شود.

در این میان، بخش‌هایی از به اصطلاح "اپوزیسیون" ایرانی در خارج کشور نیز همسو با پروژه‌های امپریالیستی حرکت کرده یا حداقل در برابرشان مرزبندی ندارند. سازمان مجاهدین خلق سالهاست که آغوش محافل جنگ‌طلب واشنگتن را به روی خود باز دیده و تبدیل به محبوب جان بولتون‌ها و پمپئوها شده است. مجاهدین خلق با لابی‌گری و تبلیغ تحریم و حمله، می‌کوشد آتش جنگ را تندتر کند. **اراذل و اوباش هواداران سلطنت و بازماندگان رژیم پهلوی** نیز با همین رویکرد در رقابت تنگاتنگ با مجاهدین هستند.

اپوزیسیون راست‌گرا شامل مجاهدین، سلطنت‌طلبان و لابی‌های جنگ‌طلب غرب‌گرا در بهترین حالت نسبت به خواست واقعی مردم بیگانه‌اند و در بدترین حالت آگاهانه منافع مردم تحت ستم و استثمار و استبداد ایران را وجه‌المصلحہ قدرت‌های امپریالیستی و توهامات جنایتکارانه خود می‌کنند. نمونه‌های عینی این رویکرد را در سال‌های اخیر دیده‌ایم: از تشویق تحریم‌های فلج‌کننده که سفره مردم فرودست را کوچک‌تر کرد، تا درخواست مداخله نظامی. چنین آلترناتیوهای وابسته‌ای نه تنها آزادی و رفاه

نمی‌آورند، بلکه می‌توانند ایران را به ورطه جنگ داخلی، تجزیه یا یک دیکتاتوری نوین بیندازند. از این رو، «نه به استبداد، نه به جنگ، آری به مبارزه طبقاتی و انقلاب اجتماعی» صرفاً یک شعار نیست بلکه تنها استراتژی عقلانی برای نجات ایران است؛ یعنی مبارزه همزمان با دیکتاتوری حاکم و نیز مخالفت قاطع با هرگونه مداخله امپریالیستی و بدیل‌های وابسته.

## فرودستان در میانه سرکوب داخلی و تحریم خارجی

بار اصلی هر دو لبه این وضعیت - استبداد داخلی و فشار خارجی - بر دوش طبقات فرودست جامعه است. کارگران، زحمتکشان، معلمان، حاشیه‌نشینان شهری، زنان و اقلیت‌های ملی و مذهبی همانانی هستند که هم زیر چکمه سرکوب حکومتی قرار دارند و هم نخستین قربانیان تحریم‌ها و جنگ احتمالی خواهند بود.

طبقه کارگر ایران سال‌هاست که از ابتدایی‌ترین حقوق صنفی خود محروم بوده است؛ تشکیل اتحادیه‌های مستقل و اعتصابات آزادانه با برخورد امنیتی مواجه می‌شود و فعالان کارگری با اخراج، شکنجه و زندان تنبیه می‌شوند. شرایط کاری در بسیاری بخش‌ها اسفناک و نایمن است و هر ساله صدها کارگر در حوادث محیط‌کار جان می‌بازند. دستمزدهای واقعی نیز تحت تورم لگام‌گسیخته سقوط کرده، چنان‌که بسیاری از خانواده‌های کارگری به زیر خط فقر رانده شده‌اند. معلمان و بازنشستگان نیز وضعیت مشابهی دارند؛ بارها در ده‌ها شهر تجمع کرده‌اند تا صدای اعتراض‌شان به حقوق ناکافی و مزایای پرداخت‌نشده شنیده شود، اما پاسخ حاکمیت بازداشت رهبران صنفی و پرونده‌سازی بوده است. زنان ایران به‌طور مضاعف در تنگنا هستند؛ از یک طرف قوانین تبعیض‌آمیز و گشت ارشاد آزادی و کرامت‌شان را نشانه رفته، و از طرف دیگر هنگام مطالبه حقوق اولیه با گلوله مواجه می‌شوند. در جنبش زن، زندگی، آزادی که با پیشتازی زنان آغاز شد، صدها زن مجروح یا کشته شدند و بسیاری از فعالان حقوق زن اکنون در زندان به سر می‌برند. ملیت‌های تحت ستم نظیر کردها و بلوچ‌ها سال‌هاست که طعم توسعه‌نیافتگی و تبعیض ساختاری را چشیده‌اند و هنگامی که به نابرابری معترض می‌شوند، پاسخی جز گلوله با اسم رمز «تجربه‌طلب» نمی‌گیرند.

در چنین وضعیتی، فرودستان ایران هم از چکش استبداد ضربه می‌خورند و هم از سندان تحریم و جنگ. تحریم‌های اقتصادی آمریکا و متحدانش طی سال‌های اخیر فشار مضاعفی بر زندگی مردم عادی وارد کرده است. افزایش سرسام‌آور قیمت کالاهای اساسی، کمیاب شدن برخی داروهای حیاتی و رشد بیکاری غیرمستقیم از نتایج همین جنگ اقتصادی است. هرچند دولت‌های تحریم‌کننده ادعا می‌کنند که معافیت‌های بشردوستانه وجود دارد، واقعیت این است که بانک‌ها و شرکت‌های خارجی از ترس جریمه‌های آمریکا از هر معامله‌ای حتی برای دارو و غذا با ایران خودداری می‌کنند. این وضعیت به ویژه بیماران، سالمندان و طبقات کم‌درآمد را در معرض خطر قرار داده است. به گفته یک بیمار سرطانی در تهران: «تحریم‌ها مانع درمان من شدند و شاید زندگی‌ام را پایان دهند» - این صدای دردناک یکی از هزاران نفری است که جنگ اقتصادی آمریکا بر زندگی‌شان سایه مرگ افکنده است.

از سوی دیگر، سایه جنگ نظامی نیز اضطرابی دائم بر جامعه تحمیل کرده است. طبقات فرودست به خوبی می‌دانند در صورت وقوع درگیری نظامی، این آن‌ها هستند که بیشترین هزینه را خواهند پرداخت - چه به شکل جان‌باختن در حملات و بمباران‌ها و چه آوارگی و نابودی زیرساخت‌های زندگی‌شان. تجربه مردم عادی در عراق، سوریه، لیبی و یمن نشان می‌دهد که جنگ، بیمار و فقیر و غیر نظامی نمی‌شناسد و به‌ویژه اقشار آسیب‌پذیر را به کام مرگ و بدبختی می‌کشانند. علاوه بر این، در فضای تهدید و تنش خارجی، حکومت‌ها معمولاً سرکوب داخلی را تشدید می‌کنند و به بهانه «امنیت ملی»، صدای اعتراضات را خفه می‌کنند. جمهوری اسلامی نیز هر بار که خطر حمله خارجی جدی شده، مخالفان داخلی را بیش از پیش سرکوب کرده و به مردم القا کرده که در برابر دشمن خارجی چاره‌ای جز حمایت از حاکمیت نیست. به این ترتیب، تهدید جنگ برای فرودستان یک وضعیت باخت-باخت است؛ اگر جنگی رخ دهد آنان خاکسترنشین خواهند شد، و اگر هم رخ ندهد همین تهدید برای خفه کردن مطالبه‌گری مشروع‌شان مورد سوءاستفاده است. به قول معروف، «از چاله به چاه افتادن» است اگر مردم ستمدیده امید خود را به مداخله خارجی ببندند. فرودستان ایرانی نه خواهان ادامه

وضعیت موجود خفقان و فقرند و نه آتش‌بازی قدرت‌های خارجی بر سر زندگیشان؛ آنان امنیت، نان و آزادی را توأمان می‌طلبند و نمی‌خواهند یکی را فدای دیگری کنند.

### راه‌حل مرفقی - اتحاد از پایین، مرزبندی با استبداد و امپریالیسم

از دل این شرایط بحرانی، تنها یک راه برون‌رفت واقع‌بینانه: اتکا به نیروی خود کارگران و زحمتکشان و ساختن آلترناتیوی مستقل، مردمی و عدالت‌خواه که همزمان مرزبندی شفاف با دیکتاتوری حاکم و همچنین با امپریالیسم و بدیل‌های وابسته داشته باشد، است. این بدیل مرفقی نمی‌تواند چیزی جز یک جنبش سازمان‌یافته از پایین با محوریت مطالبات طبقاتی و آزادی‌خواهان‌ها عدالت اجتماعی باشد. طبقه کارگر و فرودست ایران اگر متشکل و آگاه مبارزات خود را پیش ببرد، نیروی اجتماعی عظیمی است که قادر به فلج کردن ماشین سرکوب و همچنین جلوگیری از دخالت مخرب خارجی خواهد بود. تاریخ معاصر خود ما گواه است که هیچ تغییر مثبتی بدون کنش مستقیم و اتحاد توده‌های مردم تحت ستم به دست نیامده است؛ از نهضت ملی شدن نفت گرفته تا انقلاب ضد سلطنتی ۱۳۵۷، این نیروی مردم کوچه و خیابان و اعتصاب کارگران بود که سرنوشت را رقم زد. امروز نیز باید بر همین سنت تکیه کرد: همبستگی میان کارگران، معلمان، دانشجویان، زنان و ملیت‌ها و تشکیل شبکه‌های مستقل مقاومت مدنی. هر اعتصاب کارگری علیه استثمار، هر تجمع معلمان برای حقوق، هر کمیته محلی جوانان محله برای دفاع از حقوق شهروندی، آجرهایی هستند که بنای آلترناتیو مردمی را شکل می‌دهند.

نخستین گام در این راه، آگاهی طبقاتی و شناخت دقیق دشمنان است. فرودستان باید درک کنند که دو مانع اصلی رهایی آنان یکی رژیم استبدادی حاکم است و دیگری امپریالیسم جهانی که در هیأت تحریم و تهدید جنگ ظاهر می‌شود. این هر دو را باید همزمان به چالش کشید. خوشبختانه در کف جامعه چنین آگاهی در حال جوانه زدن است. برای نمونه، در جریان اعتراضات کارگران، دانشجویان، معلمان و ... شعارهایی مشترک سر داده شد که مرزبندی روشن با هر دو قطب استبداد و ارتجاع داخل و امپریالیسم و مزدورانرا نشان می‌داد. از جمله شعار «نان، کار، آزادی، اداره شورایی» در کنار شعار «مجاهد، پهلوی - دو دشمن آزادی» که طرد صریح اپوزیسیون راست وابسته (مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان) بود.

گام عملی دیگر، سازماندهی اتحادهای مستقل مردمی است. هر چند حکومت همه تشکل‌های مستقل را سرکوب می‌کند، اما تجربه نشان داده در دل مبارزات می‌توان ساختارهای موازی خلق کرد. شوراهای سازمان‌یابی محلات و اعتصاب‌ها، هسته‌های مخفی مقاومت مدنی و شبکه‌های مجازی همبستگی، همه ابزارهایی برای سازماندهی از پایین هستند. همکاری میان گروه‌های پراکنده‌ی مخالف - البته بر پایه اصول روشن ضد استبداد و ضد امپریالیسم - می‌تواند جنبشی سراسری پدید آورد که نه وابسته به قدرت‌های خارجی باشد و نه گرفتار سازش با جناح‌های درونی رژیم. نافرمانی مدنی گسترده و اعتصابات سراسری، سلاح نهایی این جنبش خواهد بود. همان‌گونه که در انقلاب ۵۷ اعتصاب هماهنگ کارگران نفت شریان رژیم پهلوی را قطع کرد، امروز نیز اعتصاب سراسری کارگران صنایع و حمل‌ونقل می‌تواند رژیم را فلج کند - بدون آن که بمبی بر سر مردم بیفتد یا نیروی خارجی وارد کشور شود.

البته ساختن چنین بدیل مرفقی آسان نیست و با سرکوب خشن روبه‌رو خواهد شد. اما هر قدم در این مسیر، حتی اگر موقتاً سرکوب شود، پایه‌های رژیم را فرسایش می‌دهد و همبستگی اجتماعی را قوی‌تر می‌سازد. مهم این است که حرکت جامعه به سمت قطبی شدن بین بدیل واقعی مردمی و نیروهای ضدانقلابی (چه حکومتی چه اپوزیسیون قلابی) شتاب گیرد. باید دوگانه دروغین «یکی را انتخاب کن: جمهوری اسلامی یا مداخله خارجی» را باطل کرد و به جای آن، دو قطبی واقعی «حفظ وضع موجود یا انقلاب اجتماعی» را به اذهان نشاند. بخش بزرگی از مردم عادی که شاید هنوز مرددند، زمانی به جنبش خواهند پیوست که ببینند گزینه‌ای عملی و امیدبخش غیر از حاکمان فعلی و جنگ‌افروزان خارجی روی میز است. ارائه یک برنامه روشن عدالت اجتماعی - شامل توزیع عادلانه

ثروت، رفع تبعیض از زنان و «اقلیت‌ها»، برقراری آزادی‌های دموکراتیک می‌تواند دل‌های بسیاری را به آترناتیو چپ اجتماعی نزدیک کند.

## نتیجه‌گیری

رژیم جمهوری اسلامی طی چهار دهه با تکیه بر سرکوب و فساد، کشور را به ورطه بحران‌های پی‌پی کشانده و هیچ چشم‌اندازی برای اصلاح درونی آن متصور نیست. بدیل‌های دست‌راستی وابسته به خارج نیز که برخی با شعارهای فریبنده در کمین قدرت نشست‌اند، چیزی جز تکرار چرخه دیکتاتوری و وابستگی نخواهند بود. طبقات فرودست و ستمدیده ایران در بازی مرگ و زندگی‌ای گرفتار شده‌اند که یک سوی آن استبداد داخلی است و سوی دیگر رقابت دول مرتجع منطقه و دخالت امپریالیسم. با این حال، اکثریت جامعه امروز به خوبی از خطر این دوگانه مرگبار آگاه است؛ آگاهی‌ای که خود را در اشکال متنوع مقاومت، اعتراضات پراکنده، و شعارها و مطالبات اجتماعی به‌رغم سرکوب آشکار نشان داده است. و تلاش می‌کنند در همین شرایط دشوار، با فشارهای متناوب و حتی اعتراضات محدود، خواست خود را به طبقه حاکم گوشزد کنند و خطر سرریز شدن خشم و ناراضی عمومی را به حاکمیت یادآوری کنند. اما روشن است که این وضعیت نمی‌تواند تا ابد ادامه یابد. روزی خواهد رسید که صبر جامعه لبریز خواهد شد و انفجار اجتماعی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، از این رو تلاش برای سازمان‌یابی نیروهای اجتماعی موجود در زیر چتر یک جبهه چپ انقلابی و مستقل اهمیتی سرنوشت‌سازی دارد. اگر نیرویی آگاه، سازمان‌یافته و ریشه‌دار برای هدایت این خشم وجود نداشته باشد، خطر فروپاشی اجتماعی، انحراف اعتراضات به سمت پروژه‌های وابسته، و تکرار چرخه‌های خشونت و استبداد محتمل خواهد بود. بنابراین، شکل‌گیری یک آترناتیو انقلابی برخاسته از بطن جنبش‌های اجتماعی، نه صرفاً یک ایده آرمانی، بلکه ضرورتی تاریخی برای نجات ایران از استبداد داخلی و مداخله خارجی است. تنها از دل چنین جبهه‌ای می‌توان مسیر مبارزه را از تکرار چرخه‌های فروپاشی، آشوب و بازتولید اقتدار رهایی بخشید و آن را به سوی دگرگونی‌ای آگاهانه، پایدار و مردمی سوق داد.

چنین تحول متریکی‌ای می‌تواند با تکیه بر نیروی کارگران و فرودستان، حکومتی برپا کند که به جای سرکوب و ماجراجویی، صدای طبقه فرودست باشد و سیاست خارجی مبتنی بر احترام متقابل و عدم تعهد به بلوک‌های امپریالیستی را در پیش گیرد. این چشم‌انداز شاید دشوار و دور به نظر برسد، اما تنها گزینه‌ای است که شأن و کرامت مردم ایران را حفظ می‌کند و آینده‌ای انسانی‌تر را نوید می‌دهد. در وضعیت کنونی، هر راه میان‌بری که از مسیر دخالت بیگانه یا سازش با استبداد بگذرد، سرابی بیش نیست. تاریخ گواه است که هیچ قدرتی بالاتر از اراده طبقه کارگر متحد نیست. اگر طبقه فرودست ایران با آگاهی و تشکل به میدان آید و دوگانه دروغین «استبداد یا امپریالیسم» را کنار بزند، آنگاه می‌توان امید داشت که فردای ایران نه زیر چکمه حاکمان مستبد و سرمایه‌داران زالوصفت باشد و نه در اشغال نیروهای وابسته خارجی، بلکه برساخته دست‌های توانای طبقه کارگر و متحدین‌اش باشد - ایرانی آزاد مبتنی بر عدالت اجتماعی. این آینده‌ای است که نیروهای مترقی برای آن مبارزه می‌کنند و برای رسیدن به آن، «نه گفتن دوگانه به استبداد و امپریالیسم و مزدورهای رنگارنگ‌اش، نخستین گام استوار است.

پرسشی که در عنوان این نوشته طرح شد این بود: «آیا می‌توان بدیلی متریکی و مستقل ساخت که نه به استبداد تن دهد و نه به جنگ خارجی؟»

پاسخ ما، بر پایه آن چه گفته شد، روشن است: **بله**، اما تنها با اتکا به نیروی آگاه، سازمان‌یافته و ریشه‌دار طبقه کارگر و دیگر جنبش‌های اجتماعی مستقل. بدیلی که نه از دل ساختارهای پوسیده حکومتی می‌جوشد، و نه در اتاق فکر پنتاگون و ریاض و تل‌آویو طراحی می‌شود؛ بلکه در میدان‌های اعتراض، اعتصاب و همبستگی مردمی شکل می‌گیرد. بدیلی که نه به سازش با دیکتاتور تن می‌دهد، و نه به دامی به نام «رهایی از بالا» - از سوی ارتجاعی دیگر. این بدیل، نه خیالی است، نه رؤیایی کودکانه، بلکه ضرورتی

---

تاریخی و سیاسی است که هر روز بیش از پیش خود را به ما تحمیل می‌کند. تنها با ساختن آن است که می‌توان آینده‌ای شایسته انسان ایرانی ساکن در غرب آسیا را رقم زد.

**منتشر شده در نشریه کار کمونیستی شماره ۲۴۶**

## فشار اقتصادی، اعتراضات کارگری و ضرورت یک جبهه چپ انقلابی

اقتصاد ایران با تورمی افسارگسیخته و افزایش سرسام‌آور هزینه‌های زندگی، فشار کم‌سابقه‌ای بر کارگران و زحمتکشان وارد کرده است. نرخ تورم سالانه در برهه‌هایی رکورد تاریخی ثبت کرده و به بالای ۵۲٪ رسیده است. این نرخ تورم بی‌سابقه (بالا‌ترین در هشتاد سال اخیر) در حالی رقم خورد که قدرت خرید خانواده‌های کارگری به شدت سقوط کرده است. حداقل دستمزد هرچند برای سال ۱۴۰۴ حدود ۴۵٪ افزایش یافت، اما همچنان کمتر از ۲۰۰ دلار در ماه (نزدیک به ۸ میلیون تومان) است. این میزان دستمزد حتی یک‌سوم «سبد معیشت» رسمی را پوشش نمی‌دهد. به‌گزارش رسمی «شورای عالی کار»، هزینه ماهانه سبد معیشت خانواده کارگری مطابق نرخ تورم دی‌ماه ۱۴۰۳ حدود ۲۳/۴ میلیون تومان برآورد شد. تازه این رقم در اواخر سال ۱۴۰۳ است؛ بر اساس اظهارات نمایندگان کارگری، با تداوم تورم در ماه‌های بعد، هزینه سبد معیشت تا اواخر سال ۱۴۰۳ به حدود ۳۸ میلیون تومان در ماه صعود کرد. بنابراین اکثریت قریب به اتفاق کارگران عملاً زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کنند. افزایش بی‌سابقه قیمت اقلام اساسی مانند روغن (حدود ۴۰٪)، برنج (تا ۱۰۰٪) و حتی سیب‌زمینی و پیاز، در کنار جهش اجاره‌بهای مسکن، بسیاری از خانواده‌های کارگری را وادار به مهاجرت به حاشیه‌شهرها یا سکونت در واحدهای بسیار کوچک کرده و خشم پنهان و ناراضی عمیقی در جامعه انباشته است.

پیامد مستقیم این فشارهای معیشتی، گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری در ماه‌های اخیر بوده است. طبق گزارش‌ها، در سال ۲۰۲۴ میلادی (عمدتاً سال ۱۴۰۳ خورشیدی) بیش از ۱۳۷۰ مورد تجمع اعتراضی و اعتصاب کارگران در ایران به ثبت رسیده که عمدتاً مطالبه حقوق معوقه و دستمزد بالاتر داشته‌اند. این موج اعتراضات، بخش‌های مختلف نیروی کار را دربر گرفته است؛ از کارگران صنایع نفت و گاز تا معلمان، بازنشستگان، پرستاران و حتی کارکنان بخش خدمات. برای نمونه، در فروردین ۱۴۰۴ حداقل ۵۹ حرکت اعتراضی صنفی و کارگری در کشور رخ داد. هرچند این رقم نسبت به فروردین سال قبل اندکی کاهش داشت، اما همچنان نشان‌دهنده تداوم روحیه اعتراض درمیان اقشار مختلف است. کاهش نسبی تعداد تجمعات در فروردین ممکن است به برخی عوامل مقطعی نسبت داده شود (از جمله طرح برخی وعده‌های دولت نظیر افزایش ۴۵٪ حداقل مزد سالانه یا متناسب‌سازی حقوق بازنشستگان)، با این حال ریشه‌های ناراضی‌پا برجاست. جهش تصاعدی نرخ تورم و شکاف عمیق میان دستمزد مصوب و هزینه‌های واقعی زندگی موجب شده بخش بزرگی از جامعه کارگری زیر بار فقر کمر خم کنند. به‌ویژه افزایش سرسام‌آور اجاره‌بها و اقلام خوراکی، زندگی را برای کارگران دشوار کرده است.

اعتراضات کارگران و مزدبگیران در ماه‌های گذشته ابعاد گسترده و متنوعی داشته است. کارگران صنایع بزرگ و قدیمی مانند مجتمع نیشکر هفت‌تپه، ماشین‌سازی اراک، کارخانه ایران‌پولین رشت و صنایع مخابراتی، در محوطه کارخانه‌ها یا در برابر نهادهای دولتی تجمع کرده و صدای اعتراض‌شان را به گوش مسئولان رساندند. مهم‌ترین مطالبات آن‌ها حول دستمزدهای پایین، عدم پرداخت ماه‌ها معوقات مزدی، اجرای ناقص قوانین حمایتی، تبعیض در قراردادهای موقت و پیمانکاری، و ناکافی بودن مستمری بازنشستگان بوده است. همچنین در بخش خدمات، شاهد اعتصاب و تجمعاتی بوده‌ایم؛ مثلاً کارگران خدمات شهری شهرداری یاسوج در اعتراض به پرداخت نشدن ۸ ماه حقوق، اعتصاب کرده و مقابل شهرداری تجمع نمودند. حتی کارکنان وزارتخانه‌ها دست به اعتراض زدند؛ گروهی از کارکنان وزارت جهاد کشاورزی در تهران تجمع صنفی برگزار کردند و خواستار بهبود وضعیت معیشتی خود شدند. این گستره اعتراضات نشان می‌دهد هیچ بخشی از مزدبگیران از فشار تورمی و اقتصادی مصون نمانده و از معلمان و پرستاران تا کارگران پروژه‌ای نفت، همه در پی احقاق حداقل حقوق خود به میدان آمده‌اند.

### گسترش اعتراضات معلمان، بازنشستگان و پرستاران

در ماه‌های اخیر، معلمان و بازنشستگان نیز در صف مقدم اعتراضات حضور داشته‌اند. همزمان با روز معلم (اردیبهشت ۱۴۰۴)، بنابر فراخوان «شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان»، معلمان شاغل و بازنشسته در ده‌ها شهر کشور تجمع کردند و علیه شرایط بد معیشتی، کمبود امکانات آموزشی و بی‌توجهی به مطالبات صنفی خود دست به اعتراض زدند.

این تجمعات علی‌رغم فشار و تهدید شدید نیروهای امنیتی برگزار شد؛ به طوری که در روزهای پیش از اعتراض، بسیاری از فعالان صنفی معلمان در استان‌های مختلف احضار یا بازداشت شدند تا مانع شکل‌گیری تجمع شوند. با این حال، فرهنگیان شجاع با حضور گسترده در خیابان‌ها نشان دادند که عزم‌شان برای احقاق حقوق خود و دانش‌آموزان جزم است و در برابر سخت‌ترین فشارها عقب‌نشینی نمی‌کنند. در برخی شهرها، بازنشستگان دیگر بخش‌ها نیز دوشادوش معلمان اعتراض کردند. به عنوان مثال، در کرمانشاه گروهی از بازنشستگان تأمین اجتماعی، مخابرات و کارکنان علوم پزشکی به همراه فرهنگیان تجمع کرده و با سر دادن شعارهای عدالت خواهانه، همبستگی طبقاتی خود را با معلمان اعلام نمودند. این همراهی نشان می‌دهد مطالبه معیشت و عدالت مطالبه‌ای عمومی است که بازنشسته و شاغل، معلم و کارگر نمی‌شناسد.

از سوی دیگر، پرستاران و کادر درمان نیز طی مهر و آبان ۱۴۰۴ بار دیگر صدای اعتراض خود را بلند کردند. طی این دو ماه، در شهرهایی چون مشهد، کرمانشاه، یزد، اهواز و قم، پرستاران در محوطه بیمارستان‌ها یا مقابل دانشگاه‌های علوم پزشکی تجمع کرده و خواستار رسیدگی به مطالبات‌شان شدند. در مشهد حدود ۴۰۰ پرستار بیمارستان قائم گرد هم آمدند و با دست داشتن پلاکاردهایی مانند «تعرفه عادلانه، حق پرستاران ایران» اعتراض خود را نشان دادند. پرستاران نسبت به تبعیض در نظام پرداخت حوزه سلامت، عدم اجرای کامل قانون تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری، تأخیر چندین‌ماهه در پرداخت کارانه‌ها و پایین بودن حقوق اعتراض داشتند. به گفته آنان، علی‌رغم تصویب قانون تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری، اجرای آن ناقص بوده و بسیاری از پرداخت‌های مربوطه اصلاً صورت نگرفته است. افزون بر مطالبات مالی، فشار کاری و فرسودگی شغلی نیز از دلایل عمده نارضایتی کادر درمان است. کمبود شدید نیرو باعث شده پرستاران شیفت‌های طاقت‌فرسا (۱۲ تا ۱۸ ساعت) کار کنند و در شرایط تورمی ناچار بسیاری دو شغله شوند یا به فکر مهاجرت بیفتند. بسیاری از پرستاران می‌گویند بعد از فداکاری در دوران کرونا، هنوز حق الزحمه همان دوران را هم دریافت نکرده‌اند. در واکنش به این اعتراضات، وزارت بهداشت وعده رسیدگی به معوقات و اصلاح نظام پرداخت داده اما برنامه عملی مشخصی ارائه نشده است. رسانه‌های نزدیک به دولت نیز کمبود بودجه را بهانه کرده و حتی برخی مسئولان کوشیده‌اند مسئولیت را متوجه وزارت کار کنند. در نهایت پرستاران هشدار داده‌اند اگر فوراً حقوقشان ترمیم نشود و معوقات پرداخت نگردد، «اعتراض‌ها از بیمارستان به خیابان کشیده خواهد شد» - هشداری که باید جدی گرفته شود.

به طور کلی، در شش ماه گذشته اعتراضات کارگری و صنفی طیفی گسترده از اقشار را در بر گرفته است: رانندگان، کارکنان صنعت نفت و پتروشیمی، کارگران پروژه‌ای، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، کارمندان ادارات و حتی کشاورزان. هر هفته اخباری از تجمعات پراکنده در گوشه‌وکنار کشور منتشر می‌شود. نکته قابل توجه اینکه در بسیاری موارد زنان حضور چشمگیری در این اعتراضات دارند (برای مثال در صف مقدم تجمعات معلمان و کادر درمان). همچنین همبستگی میان گروه‌های مختلف فزونی یافته است؛ چنان‌که کارگران، معلمان، بازنشستگان و پرستاران در شعارها از مطالبات یکدیگر حمایت می‌کنند و دشمن مشترک خود را فقر، تبعیض و فساد ساختاری معرفی می‌نمایند. این همصدایی، بیانگر آگاهی فزاینده طبقه کارگر و مزدبگیران از منافع مشترک‌شان است.

## وضعیت نیروهای چپ در شرایط کنونی

در چنین شرایط بحرانی، نیروهای چپ انقلابی و سوسیالیست که به طور تاریخی مدافع طبقه کارگر بوده‌اند و هستند، امروز با چالشی جدی روبرو هستند: چگونه می‌توانند در این تحولات نقش اثرگذاری ایفا کنند؟ متأسفانه واقعیت آن است که چپ سوسیالیستی ایران در وضعیت کنونی خود حضوری سازمان‌یافته و نیرومند در صحنه مبارزات توده‌ای ندارد.

دهه‌ها سرکوب سیستماتیک حکومت از یک سو و پراکندگی و اختلافات درونی از سوی دیگر، نیروهای چپ را تضعیف کرده است. بخش‌هایی از چپ ایران پس از سرکوب‌های ابتدای انقلاب ۵۷، به ترک ایده‌های سوسیالیستی یا تعدیل آن‌ها شدند؛ برخی حتی به اردوگاه لیبرال دموکراسی غلطیدند یا به صورت منفرد صرفاً به فعالیت‌های نظری پرداختند. بخشی دیگر همچنان بر مواضع اولیه خود پای می‌فشارند اما به دلیل تکرار صرف باورهای گذشته و عدم بازنگری راهبردی، ارتباط چندانی با نسل جدید معترضان برقرار نکرده‌اند.

امروز شکاف عمیقی میان تصور نیروهای چپ از خود و تصویر جامعه از جریان‌های چپ وجود دارد. نسل جوان معترض، اگرچه مطالباتی کاملاً همسو با آرمان عدالت‌طلبانه چپ (از قبیل برابری، رفع استثمار و تبعیض) را مطرح می‌کند، اما به دلیل عدم حضور ملموس احزاب و سازمان‌های چپ در میدان، کمتر با ادبیات و نمادهای سنتی چپ ارتباط برقرار کرده است. برای نمونه، در اعتراضات سراسری سال‌های اخیر - چه اعتراضات کارگری حول معیشت، چه جنبش‌های اعتراضی گسترده‌تر - خلأ رهبری و سازمان‌دهی انقلابی محسوس بود. این خلأ، میدان را برای سوءاستفاده جریان‌های فرصت‌طلب باز گذاشته است. جناح‌های داخلی حکومت و نیروهای راست‌گرا تلاش کرده‌اند نارضایتی مردم را به سمت مطالبات حداقلی و اصلاح‌طلبانه در چارچوب همین سیستم منحرف کنند. از سوی دیگر، گروه‌های اپوزیسیون بورژوازی در خارج کشور نیز سعی می‌کنند سکان هدایت اعتراضات را در دست گیرند تا نگذارند حرکت‌های مردمی به سوی تغییرات بنیادین ضد سرمایه‌داری سوق پیدا کند. نمونه تاریخی این سناریو در انقلاب ۵۷ دیده شد که با وجود اوج‌گیری یک خیزش مردمی رادیکال، غیاب یک آلترناتیو چپ سازمان‌یافته موجب شد رهبری جنبش به دست نیروهای ارتجاعی بیفتد.

رژیم جمهوری اسلامی طی چهار دهه با تمام قوا کوشیده هرگونه تشکل مستقل کارگری و فعالیت نیروهای چپ را سرکوب کند. آمار بازداشت و پرونده‌سازی برای فعالان کارگری و چپ بیانگر شدت این سرکوب است. تنها در یک بازه یک‌ساله اخیر، دست‌کم ۴۹ کارگر و فعال کارگری به خاطر پیگیری مطالبات صنفی بازداشت شده‌اند. از جمله بازداشت ۱۲ نفر از رانندگان اعتصابی شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران، ۱۶ کارگر معترض مجتمع مس سونگون و ۷ کارگر معترض کارخانه سیمان کارون که به عنوان نمونه‌های شاخص بازداشت‌های گسترده گزارش شده است. بسیاری از این فعالان صرفاً به جرم تلاش برای ایجاد سندیکاها یا مستقل یا دفاع از حقوق همکاران‌شان ماه‌ها در زندان به سر برده و با احکام امنیتی سنگین روبرو شده‌اند. چنین فضای اختناق‌آمیزی، فعالیت علنی نیروهای چپ را به شدت محدود کرده است.

با این حال، اندیشه‌های عدالت‌خواهانه و سوسیالیستی در بطن جامعه ایران نمرده است. به‌رغم ضعف تشکیلاتی جریان‌های چپ، گفتمان آن‌ها - یعنی نقد سرمایه‌داری، مخالفت با استثمار کارگران و دفاع از عدالت اجتماعی - در مطالبات و شعارهای معترضان جاری است. بسیاری از کارگران و معلمان معترض، حتی اگر مستقیماً خود را «چپ» ننامند، حامل خواسته‌هایی هستند که دقیقاً در راستای آرمان‌های چپ است: دستمزد عادلانه، تأمین اجتماعی فراگیر، برخورداری همگان از آموزش و درمان رایگان، برابری حقوق زنان و ملیت‌ها و... بدین ترتیب وظیفه نیروهای چپ است که با بازسازی وجهه و سامان‌دهی نوین، این مطالبات پراکنده را به یک برنامه منسجم سیاسی پیوند بزنند. واقعیت میدانی این است که چپ ایران نیازمند بازبینی در روش‌ها و ترمیم «تصویر» خود در افکار عمومی است. تنها در این صورت است که می‌توان امیدوار بود نیروی چپ بار دیگر به‌عنوان نماینده واقعی طبقات فرودست عرض اندام کند و در تحولات سهم داشته باشد. تجربه جنبش‌های اخیر نشان داده که بدون سازمان‌دهی و تشکیلات ریشه‌دار، حتی رادیکال‌ترین خیزش‌ها نیز به بیراهه می‌روند یا سرکوب می‌شوند. بنابراین برای نیروهای انقلابی ایران راهی جز بازسازی تشکیلاتی و ایجاد اتحادهای گسترده‌تر باقی نمانده است.

## آلترناتیو چپ انقلابی؛ ضرورت تشکیل یک جبهه واحد

در برابر بحرانی که روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شود، بسیاری از فعالان جنبش‌های اجتماعی در داخل کشور و فعالین خارج کشور بر یک راهبرد اساسی اتفاق نظر دارند: لزوم ایجاد یک آلترناتیو متحد چپ انقلابی که بتواند مبارزات اقشار مختلف جامعه که سمت و سوی

عدالت خواهانه و ضد سرمایه داری دارد را تقویت کند و از مصادر و انحراف آن توسط نیروهای ضد انقلابی داخل و خارج کشور جلوگیری کند. به بیان دیگر، تشکیل «جبهه انقلابی چپ» متشکل از تمامی نیروهای چپ و سوسیالیست انقلابی، به مثابه تنها پاسخ تاریخی و ضروری به شرایط حاد فعلی است. این جبهه می تواند با هم افزایی ظرفیت های پراکنده فعالین، احزاب و گروه های چپ، خلأ رهبری انقلابی در جنبش های اعتراضی را پر کند. سازمان اتحاد فدائیان کمونیست، بارها در نشریات، قطعنامه و مقالات متعدد، صراحتاً اعلام کرده است که «جبهه انقلابی چپ تنها ارگانی است که قابلیت پاسخ گویی به وضعیت بحرانی کنونی را دارد».

البته تحقق چنین جبهه ای منوط به آن است که همه گروه ها و نحله های چپ، منافع جریانی خود را کنار بگذارند و صرفاً با هدف تأمین منافع عموم توده های تحت ستم و استثمار وارد این اتحاد شوند. همچنین تأکید می شود که عرصه فعالیت این جبهه نباید محدود به خارج کشور باشد؛ بلکه باید هر چه سریع تر پیوند خود را با مبارزات داخل برقرار کرده و هدایت اعتراضات را در داخل به دست گیرد. تجربه نشان داده که تکیه صرف بر فعالیت برون مرزی (هر چند برای تدارک و پشتیبانی مفید است) نتیجه بخش نخواهد بود و نهایتاً این حضور میدانی در داخل است که به جبهه چپ امکان رهبری توده ها را می دهد.

نیروهای چپ باور دارند تنها از مسیر تشکیل چنین جبهه متحدی است که می توان جلوی مصادره مبارزات مردمی توسط نیروهای ارتجاعی را گرفت. همان طور که اشاره شد، بخش هایی از اپوزیسیون بورژوازی - چه سلطنت طلبان، چه جریان هایی نظیر مجاهدین خلق - مترصد فرصت اند تا در صورت تضعیف یا سقوط جمهوری اسلامی، رهبری آلترناتیو سرمایه دارانه خود را جایگزین کنند. کشورهای امپریالیستی نیز نگران خیزش کمونیستی در ایران هستند و ممکن است مشابه سال ۵۷ که روی خمینی سرمایه گذاری کردند، این بار روی نیروهایی چون مجاهدین یا دیگر گروه های غیرمردمی سرمایه گذاری کنند. در چنین سناریویی، تنها یک جبهه قدرتمند چپ می تواند مطالبات انقلاب اجتماعی را نمایندگی کند و اجازه ندهد خون و رنج کارگران و زحمتکشان دوباره برای جابه جایی قدرت میان جناح های سرمایه داری هدر برود. به بیان سازمان فدائیان کمونیست، اگر خلأ نیروهای انقلابی چپ پُر نشود، ضدانقلاب بورژوازی مهیبی آن است که بر موج قیام سوار شده و دستاوردهای آن را مهار کند. از همین رو، اتحاد فدائیان کمونیست و برخی دیگر از فعالین جنبش انقلابی هم سو مدتی است شعار استراتژیک «حزب طبقه کارگر و جبهه چپ انقلابی» را مطرح کرده اند. مقصود آن است که همزمان با تلاش برای ایجاد یک حزب پیشناز کارگری، یک جبهه وسیع تر از تمامی تشکل های سوسیالیست و کارگری نیز شکل گیرد تا سنگر مشترک نیروهای انقلابی در نبرد سرنوشت ساز پیش رو باشد.

البته مسیر شکل گیری چنین جبهه ای هموار نیست. فرقه گرایی و پراکندگی تاریخی در میان سازمان های چپ، بی اعتمادی هایی را به وجود آورده که غلبه بر آن ها زمان بر است. همچنین تفاوت دیدگاه ها در زمینه های نظری و برنامه ای می تواند مانع اتحاد کامل باشد. با این حال، شرایط عینی جامعه به گونه ای است که ضرورت اتحاد بر اختلافات سایه افکنده است. امروز بخش اعظم فعالان صادق چپ دریافته اند که تداوم پراکندگی، تنها جنبش کارگری و اجتماعی را تضعیف می کند و نبود یک حزب یا جبهه نیرومند چپ، طبقه کارگر را از داشتن پشتوانه سازمان یافته محروم ساخته است. خوشبختانه در سال های اخیر گام هایی در جهت همگرایی برداشته شده است؛ از جمله برگزاری نشست های مشترک گروه های چپ و کمونیست و صدور بیانیه های همکاری. هر چند برخی اتحادها به دلیل اختلاف نظرها پایدار نماند، اما تجربه همین همکاری ها درس های ارزشمندی به همراه داشته است. نیروهای جوان تر کمونیست و چپ نیز عموماً عمل گراتر شده و نسبت به نسل قبل کمتر درگیر جدال های ایدئولوژیک فرسایشی هستند.

در مجموع، تشکیل جبهه انقلابی چپ را می توان پاسخ زمانه به وضعیت بحرانی امروز دانست. هنگامی که اکثریت کارگران و زحمتشکمان از استبداد سیاسی و بن بست معیشتی به ستوه آمده اند و در خیابان ها شعار «نان، کار، آزادی» سر می دهند، حضور آلترناتیوی که هم خواسته های نان و کار آن ها را نمایندگی کند و هم پرچم آزادی و برابری را برافرازد، حیاتی است. چنین آلترناتیوی نمی تواند جز یک جبهه وسیع از نیروهای چپ و سوسیالیست باشد که با تکیه بر بدنه عظیم کارگران، معلمان، پرستاران، دانشجویان و دیگر اقشار فرودست، برای دگرگونی بنیادین مبارزه می کنند. اگر این جبهه شکل بگیرد و اعتماد توده ها را جلب کند، آن گاه امید واقعی به تغییر زنده خواهد شد؛ تغییری نه صرفاً در چهره حاکمان، بلکه در ساختارهای اقتصادی-اجتماعی به نفع اکثریت مردم.

## د رنهایت:

فشارهای اقتصادی سهمگین زندگی را بر نیروی کارگران و زحمتکشان ایران تنگ کرده و موج کم‌سابقه‌ای از اعتراضات نیروی کار و زحمت را رقم زده است. در این میان، اگرچه وضعیت سازمان‌یافتگی نیروهای چپ هنوز با ایده‌آل فاصله دارد، اما ضرورت تاریخی آن‌ها را به سمت اتحاد و تشکیل جبهه‌ای واحد سوق می‌دهد. تنها با یکپارچگی نیروهای چپ انقلابی است که می‌توان مبارزات پراکنده کارگران، معلمان، پرستاران و دیگر زحمتکشان را به آلترناتیوی نیرومند در برابر سرمایه‌داری فسادزده و استبداد حاکم بدل کرد. به بیان روشن، رهایی طبقه کارگر از فقر و استبداد در گرو همبستگی سازمان‌یافته نیروهای کمونیست، چپ و سوسیالیست است - همبستگی‌ای که تجلی عملی آن می‌تواند در قامت «جبهه انقلابی چپ» ظهور کند و نویدبخش آینده‌ای بهتر برای نیروی کار و زحمت در ایران باشد.

تحریریه کار کمونیستی

منتشر شده در نشریه کار کمونیستی شماره ۲۵۰

## طبقه کارگر ایران و ضرورت اتحاد و تشکل‌یابی در برابر نظم سرمایه‌داری

وضعیت طبقه کارگر ایران در دل بحران جهانی سرمایه‌داری و در سایه تشدید سیاست‌های نئولیبرالی، شباهت‌هایی با دیگر کشورهای جهان دارد، اما در عین حال، ویژگی‌های خاص خود را نیز دارد. اگر در کشورهای دیگر، با وجود فشار نئولیبرالیسم، هنوز ردپایی از بیمه بیکاری، خدمات اجتماعی و حق اعتصاب باقی مانده، کارگران در ایران در فقدان همین حداقل‌ها زندگی می‌کنند. تشکل مستقل ممنوع است، اعتراض‌ها سرکوب می‌شود، و فعالان کارگری با تهدید، بازداشت، زندان و اعدام روبه‌رو هستند.

هم‌زمان با گرانی افسارگسیخته، موج اخراج‌ها، گسترش قراردادهای موقت و بی‌حقوقی گسترده، رکود مزمن اقتصاد ایران، زندگی میلیون‌ها کارگر و زحمتکش را به مرز فقر مطلق کشانده است. کارفرمایان و نهادهای دولتی، با استفاده از سرکوب سیستماتیک، فضا را برای تشکل‌یابی و مقاومت جمعی تنگ‌تر کرده‌اند.

در همین حال، اعتصاب‌ها و اعتراض‌های اقشار مختلف جامعه از جمله کارگری در ایران، اگرچه پراکنده، اما گسترده‌اند. از معلمان تا کارگران پروژه‌ای نفت و گاز، از باننشستگان تا رانندگان، همگی در اشکال گوناگون دست به اعتراض می‌زنند. این تحریک‌ها اگرچه اغلب با سرکوب یا فریب مهار می‌شوند، اما نشانه‌ای روشن از نارضایتی عمیق و آمادگی برای مبارزه‌اند. رژیم تلاش می‌کند با استفاده از وعده‌های بی‌پشتوانه، و ایجاد تفرقه میان کارگران، این حرکت‌ها را بی‌اثر کند. اما تجربه نشان داده است که رهبران واقعی کارگری، برخاسته از بطن محل کار، قدرت پیوند و هدایت این اعتراض‌ها را دارند.

در این میان، نقش روشنفکران و نیروهای بیرون از محیط کار دوگانه است: برخی، بدون تجربه زیسته کارگری، نسخه‌هایی انتزاعی می‌پیچند، بی‌آن‌که ارتباط واقعی با توده‌های کارگر داشته باشند. برخی دیگر، همراه و متعهد، تلاش می‌کنند با روش‌هایی از پایین، به تقویت همبستگی و آگاهی طبقاتی کمک کنند. اما نباید فراموش کرد که مبارزه کارگری از دل محیط کار و زیست روزمره آغاز می‌شود، نه در بیانیه‌نویسی یا کنفرانس‌های مجازی.

از سوی دیگر، جناح‌های گوناگون حاکمیت و طبقات متوسط لیبرال‌مآب نیز، در خدمت تثبیت مناسبات سرمایه‌داری در ایران‌اند. آن‌ها در ظاهر از اصلاحات و حقوق شهروندی می‌گویند، اما در عمل، پشت اجرای سیاست‌های نئولیبرال ایستاده‌اند. هم‌زمان، سرمایه جهانی و دولت‌های غربی نیز، اگرچه در ظاهر با جمهوری اسلامی اصطکاک دارند، اما از رادیکال شدن جنبش کارگری هراسانند. آن‌ها ترجیح می‌دهند وضعیت کنترل شده و قابل مهار باقی بماند؛ چرا که در صورت انفجار یک جنبش مستقل و ریشه‌دار کارگری در ایران، معادلات منطقه‌ای نیز دگرگون خواهد شد.

در چنین شرایطی، شعارها و مطالبات ما در آستانه روز جهانی کارگر نمی‌توانند صرفاً صنفی باشند. مبارزه علیه سیاست‌های نئولیبرالی، مبارزه علیه جنگ و قتل عام، دفاع از حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی، و مقابله با قراردادهای موقت باید هم‌زمان با خواست آزادی زندانیان سیاسی و لغو حکم اعدام، حق تشکل و اعتصاب، برابری جنسیتی، و لغو کار کودک پیش برده شوند. چون این مبارزه، هم اقتصادی است، هم سیاسی، هم ملی و هم جهانی.

تشکل مستقل، اعتصاب، و تظاهرات، حقوق طبیعی کارگران است. نه هدیه‌ای از سوی دولت و نه لطفی از طرف سرمایه‌داران. باید این باور را در میان توده‌های کارگر گسترش داد که قدرت آن‌ها در اتحاد و سازمان‌یابی مستقل‌شان نهفته است.

جنبش کارگری ایران، به‌رغم سرکوب و محدودیت، همچنان در حرکت است. اما برای عبور از پراکندگی به سوی وحدت طبقاتی، نیازمند سازمان‌یابی، رهبری آگاه و افق سوسیالیستی است. آینده آزادی، برابری و عدالت اجتماعی در ایران، به قدرت و بلوغ این جنبش‌گره خورده است.

در شرایط کنونی، موج فزاینده‌ی گرانی، هم‌زمان با پایین بودن سطح دستمزدها، بیکاری میلیونی، تعطیلی پیاپی مراکز تولیدی، و گسترش بحران‌های زیست‌محیطی، فشار خردکننده‌ای را بر دوش طبقه‌ی کارگر و زحمتکش‌انداخته است. این فشارها در غیاب آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، و با حاکمیت سرکوب و سانسور، بی‌تردید توده‌های وسیع‌تری از کارگران، بیکاران، جوانان، زنان و نیروهای آزادی‌خواه را به میدان مبارزه خواهد کشاند.

اما آن‌چه تجربه‌ی تاریخی سال‌های گذشته، از دی ۹۶ تا خیزش‌های دی و آبان و زن زندگی آزادی و اعتراضات سراسری معلمان و بازنشستگان نشان داده، این است که هرچند این جنبش‌ها توانسته‌اند خشم انباشته‌ی توده‌ها را به سطح جامعه بیاورند، در عقب‌راندن رژیم گام‌هایی بردارند و آگاهی طبقاتی را در میان لایه‌های مختلف تعمیق کنند، اما بدون سازمان‌یافتگی در محیط کار و زیست، و بدون اتحاد پایدار میان جنبش‌های پیشرو در قالب یک جبهه‌ی انقلابی و فراگیر، پیروزی نهایی در برابر جمهوری اسلامی ناممکن خواهد بود.

اتحاد طبقه‌ی کارگر با جنبش‌های اجتماعی نظیر جنبش زنان، جنبش دانشجویی، کنشگران محیط زیست، و مبارزات و ملیت‌های تحت ستم، تنها زمانی می‌تواند به نیرویی سرنوشت‌ساز بدل شود که در پیوند با ساختارهایی مقاوم و ریشه‌دار در میان توده‌ها شکل گرفته باشد. جبهه‌ی انقلابی‌ای که بتواند هم پاسخی به بحران‌های اقتصادی و معیشتی باشد، هم بدیلی در برابر سرکوب سیاسی، و هم افقی نو برای آزادی، برابری و رهایی اجتماعی ترسیم کند.

اکنون، در آستانه‌ی اول ماه مه، بیش از هر زمان دیگر، وظیفه‌ی ماست که بر ضرورت چنین سازمان‌یابی‌ای تأکید کنیم. آینده نه در انتظار خواهد ماند و نه از مسیر اصلاحات بالا به پایین شکل خواهد گرفت. تنها نیروی آگاه، متشکل و هم‌بسته‌ی کارگران و زحمتکش‌ان است که می‌تواند بنیادهای پوسیده‌ی نظم موجود را بلرزاند و راه را برای نظامی نوین و انسانی هموار سازد.

**منتشر شده در نشریه کار کمونیستی شماره ۲۳۴**

## ضرورت سازمان‌یابی طبقاتی در ایران امروز

### بحران‌های چندلایه و درهم‌نیده

در سال‌های اخیر، ایران شاهد موج‌های پی‌درپی اعتراضات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بوده است؛ از دی‌ماه ۱۳۹۶ تا آبان ۱۳۹۸، از خیزش خوزستان تا اعتراضات آبان ۱۴۰۱، هر بار با دامنه‌ای گسترده‌تر و خواست‌هایی رادیکال‌تر. این خیزش‌ها نه برآمده از اتفاقاتی زودگذر، بلکه انعکاس انباشت تاریخی تضادهایی عمیق در ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جمهوری اسلامی‌اند. با این حال، آنچه هنوز جای خالی‌اش احساس می‌شود، یک نیروی سازمان‌یافته و ریشه‌دار طبقاتی است که بتواند این اعتراضات را به سمت یک تغییر بنیادین و آگاهانه سوق دهد.

ساختار اقتصادی ایران در سال‌های اخیر به شدت تحت فشار بحران‌هایی چون بیکاری گسترده، تورم افسارگسیخته، فروپاشی نظام تولید، و فساد سیستمی قرار گرفته است. خصوصی‌سازی‌های رانتی، فروش دارایی‌های عمومی به وابستگان قدرت، تعطیلی واحدهای تولیدی، اخراج گسترده کارگران، و تبدیل نیروی کار رسمی به موقت و ارزان‌ترین نیروی کار منطقه، در کنار بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، چهره‌ی بازار کار و مناسبات طبقاتی را به شدت تغییر داده‌اند. در عین حال، بحران زیست‌محیطی، نابودی روستاها، کوچ اجباری دهقانان، و فقر فزاینده در حاشیه شهرها، لایه‌های دیگری از فاجعه را رقم زده‌اند. در سطح کلان‌تر، پیروی جمهوری اسلامی از نسخه‌های اقتصادی نئولیبرال در بستر یک نظام سیاسی استبدادی، ترکیبی منحصر به فرد از سرمایه‌داری و سرکوب ساختاری پدید آورده است. همه‌ی این عوامل، بستری برای طغیان‌ها خیزش‌های اجتماعی فراهم کرده‌اند.

طی این سال‌ها، کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، کشاورزان، دانشجویان، زنان و ملیت‌های تحت ستم و استثمار هر یک به نحوی وارد میدان شده‌اند. اما این جنبش‌ها عمدتاً به صورت پراکنده، مقطعی و در غیاب یک چارچوب سیاسی همبسته و جهت‌مند عمل کرده‌اند. دلیل آن، نه نبود ظرفیت مبارزاتی، بلکه فقدان تشکل‌های پایدار و یک استراتژی مشترک برای پیوند دادن خواست‌ها در یک چشم‌انداز طبقاتی است.

### ضرورت سازمان‌یابی طبقاتی؛ بیش از یک تاکتیک، یک شرط بقا

طبقه‌ی کارگر ایران در دهه‌ی گذشته تجربه‌ی صدها اعتصاب و حرکت اعتراضی را پشت سر گذاشته است. آن هم در کشوری که اعتصاب و اعتراض ممنوع و جرم است. این تجربه‌ها، هرچند مهم، بدون ساختار تشکیلاتی و سطحی از آگاهی طبقاتی، راه به جایی نمی‌برد. برای آنکه این طبقه بتواند به نیروی پیشران تغییر بدل شود، نیازمند تشکل‌یابی مستقل و رادیکال است؛ تشکل‌هایی که نه صرفاً صنفی، بلکه سیاسی و طبقاتی باشند، بر استقلال از دولت، سرمایه، جناح‌های بورژوازی و نیروهای مذهب‌گرا تأکید داشته باشند، و قادر به پیوند زدن مطالبات روزمره اقشار مختلف جامعه با افق‌های انقلابی باشند.

### جبهه‌ی چپ انقلابی؛ ضرورتی تاریخی برای هم‌پیوندی جنبش‌ها

در چنین شرایطی، تنها یک نیروی چپ انقلابی سازمان‌یافته می‌تواند پیوندی واقعی میان این جنبش‌های پراکنده ایجاد کند. جبهه‌ی چپ انقلابی، نه صرفاً ائتلافی مقطعی، بلکه یک پروژه‌ی راهبردی برای سازمان‌دهی نیروهای کارگری، زنان، دانشجویان، ملیت‌ها و دیگر گروه‌های تحت ستم، حول چشم‌اندازی سوسیالیستی، ضد‌هژمونیک و دموکراتیک است. هدف این جبهه باید ایجاد یک قطب مستقل در برابر دو قطب موجود باشد: از یک سو دولت سرمایه‌دار و مذهبی جمهوری اسلامی، و از سوی دیگر اپوزیسیون بورژوازی و راست‌گرا که در پی حفظ و بازتولید نظم سرمایه‌داری‌اند. جبهه‌ی چپ باید حامل صدای واقعی توده‌های فرودست و زحمتکش باشد، صدایی که در اعتراضات خیابانی فریاد زده شد اما تاکنون ترجمان سیاسی و تشکیلاتی مؤثری نیافته است.

نیروهای انقلابی، مارکسیست‌ها، سوسیالیست‌ها و چپ‌های متعدد، وظایف سنگینی بر دوش دارند. وظیفه‌ی تاریخی آنان تنها تحلیل و نقد مناسبات موجود نیست، بلکه ایفای نقشی فعال در سازمان‌دهی، آموزش و همراهی با طبقه‌ی کارگر و دیگر اقشار تحت ستم است. برای انجام این وظیفه، نخست باید از پراکندگی، انزوا و فرقه‌گرایی فاصله گرفت و با نگاهی وحدت‌جویانه، به سمت ایجاد پیوندهای واقعی، پایدار و ریشه‌دار میان نیروهای هم‌سو حرکت کرد. حضور فعال در عرصه‌های واقعی مبارزه‌ی طبقاتی، در محیط‌های کار و زیست، در اعتراضات، اعتصابات، محلات و فضاها، عمومی، پیش‌شرط ایفای هرگونه نقش مؤثر است. کمونیست‌ها باید بتوانند با دمیدن روح سازمان‌یافتگی و همبستگی طبقاتی، از یک سو نقش مبلغ و مروج آگاهی طبقاتی را ایفا کنند، و از سوی دیگر، با ارتباط‌گیری زنده با توده‌ها، به شکل‌گیری و تقویت ساختارهای مبارزاتی از پایین یاری رسانند. این نقش تنها از طریق فاصله‌گیری آگاهانه از تخیلات ذهنی، برخوردهای نخبه‌گرایانه و انتزاعی، و اتکا به تجربه‌ی زیسته‌ی مبارزات اجتماعی ممکن است.

## خلاصه کلام:

در بستر تناقضات و پیچیدگی‌های امروز، کمونیست‌ها و نیروهای چپ، آنگاه می‌توانند نقشی مؤثر ایفا کنند که در میدان عمل، در پیوندی زنده با زحمتکشان، و از خلال پراتیک اجتماعی، به امکان‌پذیر شدن یک آلترناتیو واقعی، مردمی، طبقاتی و انقلابی یاری رسانند. چنین آلترناتیوی، در صورت شکل‌گیری، می‌تواند به نیرویی بدل شود که ظرفیت وحدت‌بخشی میان جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی را در برابر نظم موجود فراهم آورد و افق تازه‌ای از همبستگی و رهایی را ترسیم کند. اعتراضات سال‌های اخیر نشان دادند که جامعه ایران در آستانه‌ی تحولات بزرگی ایستاده است. اما بدون سازمان‌یابی طبقاتی، بدون پیوند جنبش‌های اجتماعی، و بدون ساختن یک جبهه‌ی چپ انقلابی، این تحولات ممکن است یا در نطفه خفه شوند یا به بی‌راهه کشیده شوند. اکنون زمان آن رسیده است که نیروهای پراکنده‌ی چپ، حول یک چشم‌انداز رهایی‌بخش و رادیکال، بازتعریف شوند و به نیرویی مؤثر در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی ایران تبدیل گردند.

**منتشر شده در نشریه کار کمونیستی شماره ۲۴۲**

# فدراتیو شورائی پاسخی به گسل‌های تاریخی ایران

مقدمه:

## ملت‌سازی از بالا، انقلاب از پایین: پاسخ طبقه کارگر به ستم ملی

جامعه ایران بر بستری از گسل‌های تاریخی، فرهنگی، ملی و طبقاتی شکل گرفته که طی سده‌ها، نه با فرایندهای طبیعی و دموکراتیک، بلکه با قدرت سرنیزه، مشروعیت مذهبی و سرکوب نظام‌مند موقتاً مهار شده‌اند. این گسل‌ها نه تنها هرگز التیام نیافته‌اند، بلکه با هر لرزش اجتماعی یا بحران سیاسی، مجدداً سر باز می‌کنند و تناقضات انباشته‌شده ساختار سیاسی ایران را به‌سطح می‌آورند. پیش‌فرض رایج از «ملت واحد ایران» که گویی محصولی همگن، هم‌سرنوشت و تاریخی‌ست، نه تنها در تجربه زیسته میلیون‌ها انسان ساکن این سرزمین انعکاسی ندارد، بلکه همواره ابزاری بوده در دست دولت‌های مرکزی برای انکار تنوع ملی، زبانی، فرهنگی و طبقاتی و اعمال سلطه‌ای یکپارچه به‌نام وحدت. اگر تاریخ ایران را نه از منظر اسطوره‌ها و افسانه‌های ناسیونالیستی، بلکه از دل واقعیات زیسته اقوام، خلق‌ها و طبقات تحت‌ستم‌بخوانیم، آنگاه تصویر ایران، نه ملت، که «جامعه‌ای چندپاره و به‌اجبار همبسته» است. در چنین بستر تاریخی‌ای، هر بحران سیاسی یا جنبش اجتماعی، ناگزیر پرده از این چندپارگی برمی‌دارد. وقایع نوروز ۱۴۰۴، از جمله تنش‌ها و تقابل‌های ناسیونالیستی در ارومیه و بروز شعارهای نژادپرستانه در تجمعات تخت جمشید، تنها نشانه‌های سطحی از عمق بحران‌اند؛ بحرانی که در آن، نه تنها پروژه ملت‌سازی متمرکز شکست‌خورده به‌نظر می‌رسد، بلکه ضرورت بازاندیشی ساختاری در باره چپستی «مردم ایران» را به پیش می‌کشد.

این مقاله می‌کوشد با اتکا به رویکرد تاریخی-مادی، تصویری واقع‌بینانه و تحلیلی از ساختار اجتماعی مردم ایران ارائه دهد؛ ساختاری که در آن، مذهب، استبداد، ناسیونالیسم و سرمایه‌داری پیرامونی، به‌جای ایجاد وحدت، شکاف‌ها را بازتولید کرده‌اند. ما در پی آنیم که فراتر از افسانه‌های رسمی، به فهمی برسیم که بر پایه‌ی آن بتوان نه فقط ساختار موجود را نقد کرد، بلکه افقی سوسیالیستی و رهایی‌بخش برای آینده ملیت‌ها و طبقات ستمدیده در این جغرافیای متناقض ترسیم کرد.

## فصل اول: چارچوب نظری و مفهومی

### ملت، طبقه، مذهب و دولت در چارچوب تحلیل تاریخی-مادی

برای درک موقعیت اجتماعی و سیاسی امروز مردم ایران، نمی‌توان تنها به مشاهدات سطحی یا روایت‌های رسمی بسنده کرد. فهم عمیق از ساختار جامعه، شکاف‌ها و تناقضات درونی آن، نیازمند تکیه بر چارچوبی نظری است که بتواند مناسبات قدرت، تاریخ تحولات اجتماعی، نقش نیروهای طبقاتی، و سازوکار ایدئولوژیک مانند مذهب و ناسیونالیسم را در پیوند با یکدیگر تحلیل کند. در این راستا، رویکرد تاریخی-مادی (historical materialism) یا ماتریالیسم تاریخی-دیالکتیکی مارکسیستی، مبنای نظری این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

#### ۱. ملت: ساخت اجتماعی نه ذات فرهنگی

در سنت مارکسیستی، ملت‌ها نه پدیده‌ای ازلی و طبیعی، بلکه محصول فرایندهای تاریخی مشخص در دوران شکل‌گیری دولت‌مملت مدرن هستند. ملت‌ها زمانی شکل می‌گیرند که سرمایه‌داری، بازار ملی، زبان مشترک، ساختار اداری متمرکز و وحدت حقوقی بتواند

چارچوبی برای پیوند افراد به مثابه شهروندان برابر فراهم کند. در جوامعی که این فرایندها ناقص یا تحمیلی بوده اند، «ملت» بیشتر به صورت ساختار ایدئولوژیک توسط طبقه حاکم شکل گرفته تا اراده آزادانه خلق‌ها.

در مورد ایران، آنچه امروز به‌عنوان «ملت ایران» شناخته می‌شود، نتیجه فرایندی است که با اتکا به زور سیاسی، نهاد دین، سانسور فرهنگی و سرکوب جنبش‌های ملی و اجتماعی، سعی در تحمیل یک روایت واحد بر واقعیتی چندملیتی و ناهمگون داشته است.

## ۲. طبقه: نیروی تاریخی و کلید تغییر اجتماعی

تحلیل ساختار طبقاتی، یکی از ستون‌های مرکزی فهم جامعه در سنت مارکسیستی است. جامعه ایران با آن که در بستر سرمایه‌داری پیرامونی رشد کرده، اما شکل‌گیری طبقات اجتماعی در آن به‌شدت تحت تأثیر سلطه سیاسی، مذهب و نابرابری‌های ملی و منطقه‌ای قرار داشته است.

کارگران در ایران، برخلاف برخی جوامع غربی، با موانع چندلایه مواجه است: نه تنها از نظر حقوقی و اقتصادی سرکوب شده‌اند، بلکه از نظر هویتی نیز تحت فشار نیروهایی چون مذهب رسمی، ناسیونالیسم دولتی و شکاف‌های ملی و قومی، از سازمان‌یابی مستقل و آگاهانه بازمانده است.

## ۳. مذهب: ایدئولوژی انسجام استبدادی

در ایران، مذهب تنها یک باور فردی یا سنت فرهنگی نیست؛ بلکه نهادی است که همواره در کنار قدرت سیاسی به‌عنوان ابزار مشروعیت‌بخش، انسجام‌بخش و سرکوب‌گر عمل کرده است. مذهب شیعه‌ی رسمی در دوره‌های مختلف از صفویه تا جمهوری اسلامی، در کنار دولت مرکزی، نقش مهمی در حفظ «همبودی استبدادی» ایفا کرده که مانع رشد آزادانه ملیت‌ها، اقوام و نیروهای طبقاتی بوده است.

برخلاف آنچه برخی تحلیل‌گران لیبرال یا اسلام‌گرایان مدعی‌اند، نقش مذهب در ایران نه وحدت‌بخش مثبت، بلکه ابزاری برای بازتولید سلطه طبقاتی و سرکوب جنبش‌های اجتماعی بوده است.

## ۴. دولت: تمرکزگرایی، سرکوب، ناسیونالیسم رسمی

دولت مدرن در ایران، برخلاف مدل‌های اروپایی که از دل بورژوازی ملی و انقلاب‌های سیاسی رشد کرد، بر بستر استبداد سنتی، مذهب و ارتش شکل گرفته است. دولت رضاشاهی، نمونه‌ای کلاسیک از ملت‌سازی از بالا با استفاده از زور نظامی، حذف زبان‌ها و فرهنگ‌های محلی، و تحمیل هویت فارسی-شیعی بر سایر ملل ایران بود. این الگو با تغییرات صوری در جمهوری اسلامی به‌شدت بیشتر ادامه یافته است.

در این مدل، دولت نه بازنمای اراده عمومی، بلکه ابزار سرکوب ملیت‌ها و تقویت ساختار طبقاتی نابرابر است. از همین‌رو، فهم جامعه ایران نیازمند تحلیل نقش تاریخی دولت در تثبیت همزمان شکاف‌ها و انسجام‌های تحمیلی‌ست.

## فصل دوم: ملت‌سازی در ایران؛ از پادشاهی‌های متکثر تا دولت متمرکز شیعی

فرایند ملت‌سازی در ایران، برخلاف روایت رسمی که آن را امتدادی تاریخی از دوران هخامنشیان تا امروز تصویر می‌کند، در واقع تاریخی گسسته، متناقض و ناتمام است. ایران پیشامدرن متشکل از مجموعه‌ای از شاه‌نشین‌ها، ایلات، اقوام و ملیت‌های متفاوت

بود که تنها از طریق اقتدار نظامی یا مشروعیت مذهبی به طور موقت تحت سلطه‌ی یک پادشاه قرار می‌گرفتند. وحدتی که امروز «ایران» نامیده می‌شود، نه نتیجه‌ی روندی طبیعی و دموکراتیک، بلکه محصولی تحمیلی، سرکوب‌گرانه و مبتنی بر سلطه‌ی مرکز بر پیرامون بوده است.

## ۱. دین به‌مثابه ابزار مشروعیت و انسجام امپراتوری

در دوره‌های تاریخی مختلف، به‌ویژه پس از اسلام، حکومت‌های ایرانی برای کنترل مناطق دورافتاده و متکثر، به ابزار مذهب متوسل شدند. این مسئله در دوره صفوی با اعلام تشیع اثناعشری به‌عنوان مذهب رسمی، شکلی نظام‌یافته و سیاسی گرفت. اتحاد شاه و فقیه، دولت را قادر ساخت که هم انسجام ایدئولوژیک ایجاد کند و هم مشروعیت آسمانی کسب نماید. به بیان دیگر، در غیاب نهادهای مدنی، مذهب نقش واسطه میان قدرت مرکزی و توده‌های ناهمگون را ایفا می‌کرد. در این چارچوب، دین نه تنها ابزار کنترل سیاسی، بلکه مانع رشد استقلال طبقاتی و ملی اقوام مختلف شد.

## ۲. سرکوب مسیرهای رشد طبیعی ملیت‌ها

تا اواخر قرن نوزدهم، هیچ روند ملت‌سازی مدرن و درون‌زا در ایران وجود نداشت. آنچه بعدها «ملت ایران» خوانده شد، نتیجه‌ی پروژه‌ی دولت رضاشاهی بود که با کمک استعمار غربی، به‌ویژه انگلستان، پروژه‌ی مدرن‌سازی اقتدارگرا را آغاز کرد. در این دوران:

- زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی اجباری شد؛
  - آموزش، تاریخ‌نگاری و هویت‌سازی فرهنگی، به‌طور کامل با محوریت مرکز (تهران، فارس، شیعه) بازنویسی شد؛
  - زبان‌ها، فرهنگ‌ها، تاریخ و هویت‌های ملی مانند کردها، عرب‌ها، ترک‌ها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها سرکوب و ممنوع شد؛
  - مفهوم «ایران یک ملت واحد» جایگزین واقعیت چند ملیتی و چندزبانی کشور شد.
- بدین ترتیب، ملت‌سازی در ایران نه تنها محصول فرایند همگرایی تاریخی نبود، بلکه نوعی مهندسی اجتماعی از بالا بود که بر پایه‌ی سرکوب و همگون‌سازی اجباری پیش رفت.

## ۳. ترسیم مرزهای سیاسی؛ جنگ‌ها، تجزیه‌ها و فشار امپریالیستی

مرزهای کنونی ایران نیز نه طبیعی‌اند و نه نتیجه‌ی توافق میان خلق‌ها. اغلب آن‌ها نتیجه‌ی جنگ‌های استعماری، فشارهای قدرت‌های جهانی (روسیه، انگلیس) و مصالحه‌های سلطنتی در قرن نوزدهم و بیستم هستند.

- تجزیه‌ی خراسان، سیستان، بلوچستان، آذربایجان، ترکمن صحرا و خوزستان، و جدایی بخش‌هایی از کردستان، محصول همین جنگ‌ها و تقسیمات استعماری‌اند.
  - ایجاد مرزهای رسمی، بدون توجه به بافت جمعیتی و فرهنگی مناطق، منجر به شکل‌گیری جوامعی دویاره شد (مانند کردها در ایران و عراق، بلوچ‌ها در ایران و پاکستان، و ترکمن‌ها در ایران و ترکمنستان).
- این تجزیه‌های تاریخی، گسست‌هایی عمیق در هویت ملی مردم ساکن در ایران ایجاد کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که هویت ملی‌شان نه در ارتباط با دولت مرکزی، بلکه در پیوند با سنت‌های فرهنگی، زبانی و تاریخی خود بازتعریف می‌شود.

#### ۴. جمهوری اسلامی؛ استمرار همان پروژه با چهره مذهبی‌تر

با وقوع "انقلاب" ۱۳۵۷، بسیاری از نیروهای اجتماعی و ملی انتظار داشتند که با سقوط نظام سلطنتی، مسیر برای مشارکت آزادانه ملل و طبقات مختلف در قدرت سیاسی فراهم شود. اما آن‌چه در عمل رخ داد، تجدید سلطه‌ی همان مدل دولت متمرکز و تک‌زبانه، اما این بار با مشروعیت فقهی و ایدئولوژی دینی آشکارتر بود. در این مدل:

- زبان فارسی و مذهب شیعه اثناعشری همچنان شاخص «ایرانی بودن» باقی ماند؛
- نهاد ولایت فقیه به‌عنوان ابزار انسجام اقتدارگرا جایگزین سلطنت شد؛
- مطالبات ملی، فرهنگی و زبانی به‌طور سیستماتیک سرکوب شد (به‌ویژه در کردستان، خوزستان، بلوچستان و آذربایجان).
- مشارکت سیاسی ملیت‌ها نه بر اساس حقوق برابر شهروندی، بلکه بر اساس وفاداری به ولایت فقیه و نهادهای امنیتی تعریف شد.

بنابراین: ملت‌سازی در ایران، نه پروژه‌ای دموکراتیک و هم‌پیوندکننده، بلکه روندی استبدادی و متمرکز بوده که بر اساس حذف تنوع و بازتولید تبعیض پیش رفته است. این واقعیت، زمینه‌ی گسست دائمی خلق‌ها از دولت مرکزی را فراهم کرده و جامعه را از درون به مجموعه‌ای از قطب‌های بالقوه متخاصم بدل کرده است.

#### فصل سوم: ملت‌سازی تحمیلی در عراق و کشورهای منطقه؛ آینده‌ای برای ایران

تجربه‌ی تاریخی کشورهای غرب آسیا پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، نشانگر الگویی کم‌وبیش مشترک از ملت‌سازی از بالا، دولت‌های استبدادی، و شکاف‌های اجتماعی بازتولیدشونده میان ملل، مذاهب و طبقات است. **عراق به‌عنوان نمونه‌ای نزدیک به ایران، تصویری آینده‌گون از سرنوشت ملت‌سازی تحمیلی در شرایط نابرابری و سرکوب ارائه می‌دهد.** این فصل با تمرکز بر عراق، به‌دنبال یافتن ساختارهای مشابه در بستر تحولات سرمایه‌داری، تمرکزگرایی دولتی، و مذهب‌محوری در ساختارهای قدرت سیاسی در منطقه است.

#### ۱. عراق پس از عثمانی: مهندسی دولت. ملت با زور سرنیزه

پس از شکست امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، عراق به‌عنوان یک قلمرو فاقد وحدت تاریخی-ملی توسط بریتانیا اشغال و سپس سرهم‌بندی شد. دولت بریتانیا، بدون توجه به بافت متکثر جمعیتی، مذهبی و زبانی این سرزمین، سعی کرد با ایجاد یک دولت سلطنتی وابسته، ساختار ملت‌سازی از بالا را پیاده کند.

اما در عراق آن زمان، طبقه‌ی بورژوازی ملی، طبقه‌ی متوسط مدرن و نظام آموزشی فراگیر که لازمه‌ی پیدایش ملت است، وجود نداشت. در نتیجه، دولت شکل گرفته نه مبتنی بر وحدت درونی خلق‌ها، بلکه مبتنی بر اتحاد سرنیزه‌دار و تحمیل قدرت مرکزی بود. شکل‌گیری این دولت، به‌جای حل تضادهای ملی، قومی و مذهبی، آنها را در قالب دستگاهی متمرکز و سرکوب‌گر حفظ و تقویت کرد؛ وضعیتی که زمینه‌ساز انفجارهای بعدی شد.

## ۲. رژیم بعث؛ وحدت‌سازی از بالا، فروپاشی از پایین

حزب بعث، با شعار وحدت عربی و سکولاریسم، در دهه‌های پایانی قرن بیستم قدرت را به دست گرفت و کوشید ساختاری از «ملت واحد» بسازد. اما در واقع، این پروژه جز بازتولید سلطه‌ی یک بخش (سنی‌های عرب مرکز) بر سایر ملیت‌ها (کردها، شیعیان، ترکمن‌ها) نبود.

- سرکوب جنبش‌های ملی کردها با خشونت شدید و استفاده از سلاح شیمیایی
- تبعیض سازمان‌یافته علیه شیعیان در ساختار ارتش و دولت
- سرکوب کامل احزاب و تشکل‌های مستقل طبقاتی و مدنی

در واقع، ملت‌سازی به‌مثابه پوششی برای تمرکز قدرت در دستان یک اقلیت بود. به‌محض سقوط دولت صدام حسین در سال ۲۰۰۳، این ساختار متقابلانه فروپاشید و جامعه عراق به اجزای اولیه‌ی خود، بر پایه‌ی مذهب، ملیت و مرجعیت‌های سنتی بازگشت.

## ۳. طبقات اجتماعی یا قبایل و مذاهب؟ بازگشت به سنت در غیاب سوسیالیسم

در عراق پسابعثی، ساختار سیاسی نه بر اساس تقسیمات طبقاتی بلکه بر اساس سهم‌بری ملی، قومی و مذهبی از قدرت تعریف شد. احزاب شیعه، سنی و کرد، هرکدام بر پایه‌ی مرجعیت‌های دینی یا قبیله‌ای شکل گرفتند و توزیع منابع دولتی نیز تابعی از این تقسیمات شد.

در چنین وضعیتی، طبقه‌ی کارگر نه بر مبنای آگاهی طبقاتی، بلکه به‌مثابه پیرو این یا آن مذهب یا عضو این یا آن قبیله و منطقه تعریف می‌شود. این همان الگویی است که امروز نیز خطر آن در ایران احساس می‌شود: خطر اضمحلال آگاهی طبقاتی در میان گسل‌های ملی، قومی و مذهبی.

## ۴. مقایسه با ایران: شباهت‌ها و تفاوت‌های کلیدی

ایران	عراق	محور مقایسه
تحمیلی توسط دولت مدرن اقتدارگرا (رضاشاه و جمهوری اسلامی)	تحمیلی توسط استعمار و دیکتاتوری	ملت‌سازی
همواره در مرکز ساختار حکومتی	پس از صدام در رأس ساختار قدرت	نقش مذهب
کردها، ترک‌ها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و ترکمن‌ها با سرکوب مستمر	کردها، ترکمن‌ها، شیعیان و سنی‌ها با تضاد شدید	اقوام و ملیت‌ها
خطر بالفعل در شرایط بحران دولت مرکزی	بازگشت به ساختارهای عشیره‌ای و مذهبی	پاسخ به فروپاشی اقتدار مرکزی
پراکنده، بدون سازمان‌یابی سراسری، زیر سلطه مذهب و ناسیونالیسم	منقسم در خطوط مذهبی-قومی	طبقه‌ی کارگر

## ۵. نتیجه‌گیری فصل سوم: ضرورت استراتژی طبقاتی و انترناسیونالیستی

تجربه‌ی عراق نشان می‌دهد که در غیاب پروژه‌ای سوسیالیستی و انترناسیونالیستی، هر تلاشی برای ملت‌سازی در جوامع چندملیتی در غرب آسیا، به‌جای وحدت، بازتولید شکاف‌ها و فروپاشی اجتماعی را به‌دنبال دارد. این تجربه باید هشدار جدی برای طبقه‌ی کارگر ایران و نیروهای انقلابی باشد.

در شرایط بحرانی کنونی، تنها استراتژی‌ای که بتواند همزمان هم با ناسیونالیسم عظیم‌طلبی ملی، هم با فرقه‌گرایی قومی و مذهبی مقابله کند، استراتژی پرولتاریای انترناسیونالیست است؛ با تأکید بر سازمان‌یابی طبقاتی، به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت، و گذار به جمهوری فدراتیو شورایی.

### فصل چهارم: طبقه، پراکندگی، مذهب؛ چشم‌انداز پرولتاریا در جامعه‌ای تکه‌تکه

درک موقعیت پرولتاریا در ایران امروز، بدون تحلیل درهم‌تنیدگی سه عامل تعیین‌کننده ممکن نیست: سرکوب سیاسی، سلطه‌ی مذهبی، و پراکندگی ملی و منطقه‌ای.

جامعه‌ی ایران، در ظاهر دارای ساختاری سرمایه‌دارانه و دولت مدرن است، اما واقعیت زیست طبقه‌ی کارگر در آن، گویای انقطاعی تاریخی-سیاسی است که مانع شکل‌گیری خودآگاهی و سازمان‌یابی سراسری طبقه‌ی کارگر شده است.

در این فصل، با بازخوانی وضعیت کنونی طبقات اجتماعی، بویژه پرولتاریا و زحمتکشان شهری و روستایی، به این می‌پردازیم که چرا این طبقه هنوز نتوانسته در قامت یک نیروی رهبری‌کننده تاریخی ظاهر شود و چگونه می‌توان مسیر را برای چنین ظهوری هموار کرد.

#### ۱. وضعیت عینی طبقه‌ی کارگر؛ شکاف‌ها، پراکندگی‌ها، سرکوب‌ها

طبقه‌ی کارگر ایران، از کارگران صنایع بزرگ (نفت، پتروشیمی، فولاد، خودروسازی) تا کارگران خدماتی، پرستاران، معلمان، دست‌فروشان، کولبران، کارگران روزمزد، زنان خانه‌دار مزدبگیر و مهاجران، گستره‌ای وسیع و ناهمگون دارد. اما این گسترش، با وحدت همراه نیست. چرا؟

- **توزیع جغرافیایی نامتوازن:** بخش بزرگی از کارگران در مناطق ملی و محروم (آذربایجان، خوزستان، کردستان، بلوچستان) ساکن‌اند که هم با فقر مضاعف و هم با سرکوب امنیتی و ستم ملی مواجه‌اند.
- **فقدان تشکلهای مستقل و سراسری:** سرکوب سندیکاها، اتحادیه‌ها و فعالان کارگری، از جمله در اعتصابات پروژه‌ای‌ها و فرهنگیان.
- **تبعیض مذهبی و ملی:** کارگران سنی، بلوچ، عرب، ترکمن یا کُرد اغلب در موقعیت‌های شغلی فرودست‌تر قرار دارند و دسترسی‌شان به امنیت شغلی و ابزارهای اعتراض محدودتر است.
- **حضور مهاجران (بویژه افغان‌ها):** که در بدترین شرایط و بدون حق قانونی، بخشی از نیروی کار را تشکیل می‌دهند و عملاً طبقه‌ی فرودست‌تری در دل پرولتاریا ساخته‌اند.

این عوامل در مجموع مانع شکل‌گیری خودآگاهی طبقاتی متحد، رزمنده و سراسری شده‌اند.

## ۲. مذهب؛ ابزار انقیاد، نه رهایی

نقش مذهب در ساختار طبقاتی ایران، فراتر از یک ایدئولوژی انتزاعی است. در جمهوری اسلامی، مذهب به ابزار عملی بازتولید سلطه بدل شده است:

- شبکه‌ی مساجد، حسینیه‌ها و نهادهای دینی، ابزارهای کنترلی‌اند که نه تنها طبقه‌ی کارگر را به انفعال و دعا سوق می‌دهند، بلکه در بسیاری موارد، تشکل‌یابی مستقل را خائنانه یا کفرآمیز جلوه می‌دهند.
  - در مناسبات کارفرما-کارگر، دستگاه‌های مذهبی همواره به نفع کارفرمایان و دولت مداخله کرده‌اند.
  - در عرصه‌ی فرهنگی، مذهب به‌عنوان زبان انقیاد، اطاعت، توکل و نفی اعتراض طبقاتی بازتولید می‌شود.
- در چنین وضعیتی، پرولتاریای انقلابی باید بتواند از سلطه‌ی مذهب عبور کند، بدون آن‌که به دام نفی فرهنگی یا تحقیر سنت‌های مذهبی بیفتد. این عبور، باید سیاسی، نظری و از درون تضادها صورت گیرد.

## ۳. ناسیونالیسم و فریب وحدت طبقاتی جعلی

حاکمیت جمهوری اسلامی، در سال‌های اخیر با دو ابزار متضاد اما مکمل، طبقه کارگر را از سازمان‌یابی طبقاتی بازداشته است:

- **ناسیونالیسم و شونیسیم فارسی‌محور**: که تلاش می‌کند با شعارهایی چون «وحدت ملی»، «ملت بزرگ ایران»، «ایران سرای همه‌ی ایرانیان»، گسل‌های ملی را پنهان کند.
- **اسلام سیاسی و وحدت دینی**: که شکاف‌های طبقاتی را تحت عنوان «امت اسلامی» پنهان می‌کند و کارگر و سرمایه‌دار را در مسجد و نماز جمعه در کنار هم می‌نشانند.

این دو گفتمان، طبقه‌ی کارگر را از **بازشناسی منافع واقعی خود باز می‌دارند** و او را به «دنبالچه» ناسیونالیسم دولتی یا اسلام‌گرایی ارتجاعی بدل می‌کنند.

## ۴. عناصر امید: اعتصابات، شورها، جوانه‌های رهایی

با وجود همه‌ی این موانع، در سال‌های اخیر شاهد رشد کیفی و کمی اعتراضات کارگری بوده‌ایم:

- اعتصابات هماهنگ کارگران پروژه‌ای نفت، پتروشیمی و فولاد؛
- اعتراضات و تجمعات سراسری معلمان، بازنشستگان و پرستاران؛
- طرح مطالبات برابری طلبانه در خیزش‌های مردمی چون آبان ۹۸ و زن‌زندگی آزادی؛
- تلاش برای ایجاد شوراهای مستقل کارگری در برخی واحدهای تولیدی.

اینها نشانه‌هایی از آن‌اند که **تضادهای درونی سرمایه‌داری ایرانی به حدی رسیده که دیگر نمی‌توان با ابزارهای سنتی، اعتراض را سرکوب یا منحرف کرد**. جنبش کارگری ایران در آستانه‌ی جهشی تازه است، اما این جهش نیاز به جهت‌گیری دارد.

## ۵. وظیفه‌ی تاریخی پرولتاریا: عبور از تفرقه، ساختن افق سوسیالیستی

برای ایفای نقش تاریخی در رهبری تحولات سیاسی، کارگران ایران باید:

- با اتکا به **استقلال طبقاتی**، از اردوگاه ناسیونالیسم فارس‌محور و فرقه‌گرایی ملی فاصله بگیرد؛
- **حق تعیین سرنوشت خلق‌ها** را به رسمیت بشناسد، اما با تأکید بر **اتحاد داوطلبانه در چارچوب فدراتیو شورایی**؛

- با نقد ساختارهای مذهبی و اتکاء بر آگاهی طبقاتی، گفتمان سوسیالیستی و رهایی‌بخش خود را بسازد؛
- در همه‌ی میادین (کارخانه، مدرسه، خیابان، شورا، رسانه) هژمونی سیاسی خود را بر پایه‌ی وحدت زحمتکشان بنا کند.

## فصل پنجم: جمهوری فدراتیو شورایی؛ از وحدت اجباری تا هم‌بستگی داوطلبانه زحمتکشان

پس از عبور از بحران‌های ملی و قومی، مذهبی، طبقاتی و بحران مشروعیت دولت‌های متمرکز، این پرسش حیاتی در برابر جنبش کارگری و نیروهای انقلابی ایران قرار دارد: چه الگویی برای آینده سیاسی ایران می‌تواند پاسخ‌گوی واقعی تضادهای ملی و طبقاتی باشد و زمینه‌ساز وحدت پایدار و آزادانه خلق‌ها شود؟

الترناتیو جمهوری فدراتیو شورایی، پاسخی سوسیالیستی، دموکراتیک و ریشه‌دار به این نیاز تاریخی‌ست. الگویی که نه وحدت را تحمیل می‌کند، نه تجزیه را تقدیس، بلکه بر پایه‌ی اراده‌ی آزاد زحمتکشان، اتحاد نوینی را برمی‌سازد.

### ۱. چرا فدراتیو؟ تجربه‌ی تاریخی ملل ایران و ناتوانی ساختار متمرکز

ساختار متمرکز در ایران، از رضاشاه تا امروز، با اتکاء بر نظام بوروکراتیک-امنیتی، ناسیونالیسم دولتی و مذهب، تلاش کرده وحدتی مصنوعی میان اقشار گوناگون در جامعه ایجاد کند. اما این وحدت نه بر پایه‌ی عدالت، برابری و مشارکت داوطلبانه، بلکه بر اساس انکار، تحقیر و سرکوب بوده است.

در چنین ساختاری:

- حق آموزش به زبان مادری سلب شده؛
  - مشارکت سیاسی ملل، مشروط به وفاداری به مرکز بوده؛
  - منابع اقتصادی و زیست‌محیطی مناطق محروم تاراج شده؛
  - هرگونه تلاش برای استقلال فرهنگی و اقتصادی با برچسب «تجزیه‌طلبی» سرکوب شده است.
- در مقابل، ساختار فدراتیو شورایی بر اصل خودگردانی، حق تعیین سرنوشت و مشارکت برابر استوار است. این ساختار، تجربه و رنج تاریخی ملیت‌های ایران را به رسمیت می‌شناسد و آن را مبنای وحدت نوین قرار می‌دهد.

### ۲. چرا شورایی؟ بازگشت به سنت‌های انقلابی زحمتکشان

در تقابل با پارلمان‌تاریسم بورژوازی و اقتدارگرایی دولتی، شوراها شکل تاریخی سازمان‌یابی مستقیم و دموکراتیک طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمتکش‌اند. تجربه‌ی شوراها در قیام ضد سلطنتی ۵۷، در کارخانه‌ها، محلات، مدارس و حتی در میان ایلات و روستاها، نشان داد که کارگران و زحمتکشان قادرند بدون دستگاه بروکراتیک، قدرت را از پایین سازمان دهند.

جمهوری شورایی نه بر پایه‌ی احزاب قدرت‌طلب، بلکه بر اساس نمایندگان انتخابی و قابل عزل شوراها، کارگری، معلمان، دهقانان، زنان، دانشجویان و خلق‌های ستمدیده بنا می‌شود.

### ۳. حق جدایی بدون قید و شرط؛ شرط وحدت آگاهانه

در جمهوری فدراتیو شورایی، هر ملت، یا منطقه‌ی جغرافیایی حق جدایی بدون قید و شرط دارد. این اصل، برخلاف تصور لیبرال یا ناسیونالیستی، نه ابزار تفرقه، بلکه پایه‌ی اعتماد، برابری و هم‌بستگی واقعی است.

این حق به ملت‌ها امکان می‌دهد که در صورت تمایل، در ساختار فدراتیو باقی بمانند یا مسیر دیگری برگزینند؛ و این انتخاب، حاصل اراده‌ی آگاهانه، سازمان‌یافته و سیاسی مردم خواهد بود، نه مداخلات خارجی یا مهندسی امنیتی.

#### ۴. از جمهوری اسلامی به جمهوری شورایی؛ گذار چگونه ممکن است؟

گذار از ساختار فعلی به فدراتیو شورایی، صرفاً یک تغییر حقوقی نیست؛ بلکه یک دگرگونی انقلابی در مناسبات قدرت، مالکیت، هویت و سازمان‌یابی اجتماعی است. این گذار نیازمند:

- انقلاب اجتماعی با محوریت طبقه‌ی کارگر؛
- سازمان‌یابی سراسری شوراهای مردمی، کارگری و ملی؛
- ائتلاف آگاهانه و برنامه‌مند ملت‌های تحت ستم؛
- شکستن اقتدار مذهب در قدرت سیاسی و برچیدن بنیادهای استبداد دینی؛
- پاسخ به مطالبات زیست‌محیطی، زبانی، اقتصادی و جنسی اقشار مختلف.

#### ۵. فدراتیو شورایی به مثابه شکل‌گذاری اتحاد انترناسیونالیستی در منطقه

در نهایت، جمهوری فدراتیو شورایی، تنها پاسخی به بحران داخلی ایران نیست؛ بلکه گامی در جهت هم‌بستگی سوسیالیستی در منطقه‌ای است که سال‌ها میان جنگ‌های ملی و ارتجاعی، مرزهای استعماری و مداخلات امپریالیستی گرفتار بوده است. چنین الگویی می‌تواند پایه‌ای برای اتحاد آزادانه کارگران و زحمتکشان در غرب آسیا باشد؛ از کردستان و فلسطین گرفته تا عراق، افغانستان، ترکیه و لبنان.

#### در غیاب حزب انقلابی پرولتاریا؛ وظایف فوری و مسیرهای ممکن

اما پرسش کلیدی در برابر ما این است: در شرایطی بحرانی کنونی که هنوز نیرو و حزب سیاسی‌ای با پیوند ارگانیک با طبقه کارگر، که بتواند دست‌کم نمایندگی بخش قابل توجهی از این طبقه را بر عهده گیرد، شکل نگرفته و چشم‌انداز تشکیل آن در کوتاه‌مدت نیز نامشخص است، وظیفه‌ی نیروهای انقلابی و پیشرو چیست؟

واقعیت این است که ایران امروز در آستانه‌ی تحولات عمیق سیاسی-اجتماعی قرار دارد. حاکمیت جمهوری اسلامی، در بحرانی چندوجهی و درهم تنیده - از مشروعیت سیاسی تا ناتوانی اقتصادی - فرو رفته و روزبه‌روز بخش‌های گسترده‌تری از توده‌های مردم، بویژه طبقه‌ی کارگر، بیکاران، حاشیه‌نشینان و جوانان، به میدان مبارزه کشیده می‌شوند.

در چنین شرایطی، جنبش‌های انقلابی نمی‌توانند منفعلانه منتظر شکل‌گیری «حزب طبقه کارگر» بمانند. چنین حزبی، اگر قرار است واقعاً ریشه در توده‌های در حال مبارزه داشته باشد، تنها در بستر جنبش‌های اجتماعی، در دل مبارزه‌ی واقعی و از میان کنش‌گران زنده‌ی طبقه زاده خواهد شد.

اما اکنون که نه چنین حزب زنده‌ای وجود دارد، نه جنبش‌های پراکنده توان ادامه‌ی خیزش‌ها در برابر سرکوب داخل و تهدید خارجی دارند، لازمه‌ی شرایط، ابتکار فوری سیاسی است:

#### جبهه‌ی انقلابی، پاسخ امروز و بستر فردا

- وظیفه‌ی عاجل نیروهای چپ و انقلابی، نه تنها تحلیل شرایط، بلکه ایجاد جبهه‌ی انقلابی و گسترده است که بتواند:
- نیروی عملی کارگران، بیکاران، حاشیه‌نشینان، زنان، دانشجویان، آموزگاران، دهقانان، هنرمندان، و جوانان را زیر چتر خود سازمان دهد؛

- مبارزات پراکنده را به هم متصل کرده، مطالبات توده‌ای را از حد اعتراض‌های موضعی به سطح برنامه‌ی سراسری ارتقا دهد؛
- نمایندگی جنبش‌های اجتماعی رادیکال را بر عهده گیرد، بدون ادعای هژمونی انحصاری، اما با افق روشن سوسیالیستی؛
- از طریق برنامه‌ای انقلابی و تعیین استراتژی و تاکتیک‌های روشن، **توازن قوا را به نفع توده‌ها تغییر داده** و زمینه را برای پیروزی قیام آتی فراهم سازد.

### تشکل‌های کارگری و جبهه‌ی انقلابی؛ دو وظیفه‌ی هم‌زمان

اگرچه ساختن تشکل‌های مستقل کارگری همچنان یکی از وظایف محوری است، اما نباید به آن به‌مثابه شعار تهری و فرمال نگاه کرد.

در شرایطی که حتی نمایندگان بورژوازی «مدرن» در اپوزیسیون نیز به ضرورت این تشکل‌ها اذعان دارند، تشکل کارگری بدون افق انقلابی و بدون پیوند با مبارزه‌ی سراسری، می‌تواند به ابزاری برای مدیریت بحران توسط خود سرمایه‌داران بدل شود. از این‌رو، ساختن تشکل پرولتاریایی آگاه و پیوندخورده با جبهه‌ی انقلابی باید شعار عملی و روز ما باشد. وظیفه‌ای که تنها در مبارزات روزمره خلاصه نمی‌شود، بلکه باید انرژی، فرصت و امکانات جمعی ما در جهت تدارک آن به‌کار گرفته شود.

### ضرورت ابتکار چپ: از انزوا تا تأثیرگذاری انقلابی

احزاب و جریان‌های چپ، کمونیست و سوسیالیست، اگر بخواهند از وضعیت فرقه‌گرایی و انزوا خارج شوند، باید ابتکار اتحاد جنبش‌های اجتماعی و تشکیل جبهه‌ی انقلابی را در دست بگیرند.

تنها در این صورت است که:

- پیوند با توده‌ی کارگران، زحمتکشان و نیروهای انقلابی ممکن می‌شود؛
  - زمینه برای شکل‌گیری حزب انقلابی واقعی طبقه کارگر فراهم می‌گردد؛
  - مبارزه‌ی طبقاتی، شکل سازمان‌یافته و پیشرونده به خود می‌گیرد؛
  - و حرکت سوسیالیستی از یک گفتمان حاشیه‌ای به یک بدیل عملی در ساحت سیاسی ایران بدل می‌شود.
- اگر چپ، این فرصت را از دست بدهد، در بهترین حالت به فرقه‌ای پرشور اما منزوی، و در بدترین حالت به دنباله‌رو نیروهای غیرپرولتاری و ارتجاعی بدل خواهد شد.

### نتیجه‌گیری: از گسست ملی تا افق هم‌زیستی سوسیالیستی ملل

تحلیل جامعه‌شناسی مردم ایران، چه از منظر ساختارهای تاریخی دولت و دین، چه از دیدگاه وضعیت طبقاتی، و چه در مقایسه با کشورهای منطقه، یک نتیجه‌ی قطعی به همراه دارد: **آن‌چه امروز به‌عنوان «ملت ایران» شناخته می‌شود، وحدتی تحمیلی و ناتمام است که در لحظات بحرانی، به‌راحتی به تکه‌های متخاصم فرو می‌پاشد.** واقعیت این است که نه ساختارهای رسمی دولت، نه ایدئولوژی ناسیونالیسم دولتی، و نه ابزار مذهبی، قادر به حفظ وحدت پایدار و عادلانه میان ملیت‌ها و طبقات مختلف نبوده‌اند. وحدتی که نه بر پایه‌ی حقوق برابر، بلکه بر اساس انکار تفاوت‌ها و سرکوب مطالبات تاریخی ملل بنا شده باشد، دیر یا زود به بحران منتهی خواهد شد.

در این میان، خطر بزرگی که اکنون بیش از هر زمان دیگری ایران را تهدید می‌کند، **استفاده‌ی ابزاری دولت‌های ارتجاعی منطقه از تضادهای ملی و ناسیونالیستی در داخل ایران است.** در حالی که جمهوری اسلامی با سرکوب هرگونه صدای مخالف، زمینه را برای انفجار نارضایتی‌ها فراهم کرده، برخی دولت‌های مرتجع نظیر ترکیه، جمهوری آذربایجان، عربستان و در راس آنان اسرائیل، در پوشش حمایت از "حقوق اقوام"، به‌دنبال تبدیل نارضایتی‌های واقعی به پروژه‌های مداخله‌جویانه و وابسته‌اند.

این واقعیت، وظیفه‌ی تاریخی پرولتاریای انترناسیونالیست ایران را دوچندان می‌کند. تنها یک جنبش طبقاتی، متکی بر شوراهای مستقل، و با افق سوسیالیستی، می‌تواند راهی باز کند که هم با ارتجاع مرکز و هم با ناسیونالیسم ابزارشده توسط قدرت‌های خارجی

دوستی و اتحاد کارگران و زحمتکشان ملل مختلف، نه در نفی حقوق دموکراتیک یکدیگر، بلکه در نبرد مشترک علیه سرمایه‌داری و حاکمیت‌های استبدادی محقق می‌شود.

از همین روست که ما، با تکیه بر تجربه‌های تاریخی و نیازهای عینی امروز، شکل‌بندی جمهوری فدراتیو شورایی را پیشنهاد می‌کنیم؛ ساختاری که در آن:

- همه‌ی ملیت‌ها حق تعیین سرنوشت، از جمله جدایی یا ماندن در فدراسیون را دارند؛
- سازمان‌یابی شوراهای کارگری و مردمی مبنای اداره‌ی سیاسی و اقتصادی است؛
- هرگونه هم‌زیستی، نه بر اساس تحمیل، بلکه از سر اراده‌ی آگاهانه، برابری واقعی، و مبارزه‌ی مشترک علیه سلطه‌گران داخلی و خارجی صورت می‌گیرد.

ملت‌های ساکن در ایران، اگرچه در طول تاریخ تحت سلطه‌ی ساختارهای اقتدارگرا زیسته‌اند، اما هم‌زمان سابقه‌ی دیرینه‌ای از هم‌زیستی، تبادل فرهنگی و مبارزه‌ی مشترک دارند. این حافظه‌ی تاریخی، سرمایه‌ای است که باید آن را از چنگال ناسیونالیسم عظمت‌طلب، قوم‌گرایی وابسته و بنیادگرایی مذهبی رها کرد و به نیرویی برای ساختن آینده‌ای سوسیالیستی بدل ساخت. ایران آینده، تنها در صورتی می‌تواند از فروپاشی، تجزیه‌ی خشونت‌آمیز و مداخلات امپریالیستی بگریزد که بر پایه‌ی اتحاد آگاهانه، آزادانه و داوطلبانه کارگران و زحمتکشان ملیت‌هایش بنا شود؛ و این وحدت، تنها از مسیر انقلاب اجتماعی و رهبری طبقه کارگر و متحدین‌اش ممکن خواهد بود. و ایجاد جبهه‌ی انقلابی، پاسخ امروز برای بستر تغییر و تحولات فردا است.

**منتشر شده در نشریه کار کمونیستی شماره ۲۴۷**

## چشم‌انداز ایران در سایه‌ی جنگ و تحولات منطقه‌ای (ضرورت همگرایی نیروهای چپ در قالب جبهه‌ی انقلابی)

### بحران جمهوری اسلامی در آستانه‌ی تحولات تاریخی

جمهوری اسلامی پس از بیش از چهار دهه حکمرانی، اکنون با ترکیبی از بحران‌های ساختاری اقتصادی، مشروعیت سیاسی فروکاسته و فشارهای بین‌المللی روبه‌رو است. اقتصاد ایران طی دهه‌ی گذشته دچار انسداد ساختاری شده و سرمایه‌گذاری مولد در آن به شدت افت کرده است. بخش بزرگی از منابع کشور طی سالیان صرف سیاست‌های ماجراجویانه‌ی جمهوری اسلامی در منطقه شده است؛ هزینه‌های نظامی ایران از ابتدای انقلاب تا ۲۰۲۳ بالغ بر ۲۱۷ میلیارد دلار بوده که حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد کل درآمد نفتی این دوره را بلعیده است. افزون بر آن، پروژه‌ی هسته‌ای - با صرف ده‌ها میلیارد دلار هزینه‌ی مستقیم و صدها میلیارد دلار خسارت ناشی از تحریم‌ها - اقتصاد ایران را از درون تهی کرده است. پیامد چنین روندی رکود مزمن، بحران معیشت اکثریت مردم و تعمیق شکاف طبقاتی بوده است.

در عرصه‌ی سیاسی، اتکای صرف حاکمیت به سرکوب هرگونه صدای مخالف، مشروعیت ایدئولوژیک آن را فرسوده و شکاف حکومت و طبقات فرودست، کارگران و زحمتکشان را بی‌سابقه کرده است. طی بیش از یک دهه، ایران پیوسته شاهد اعتصابات، اعتراضات مطالباتی و خیزش‌های گسترده‌ی مردمی بوده است. پاسخ حکومت به تمام این اعتراضات، از جنبش سبز ۱۳۸۸ تا خیزش سراسری «زن، زندگی، آزادی» ۱۴۰۱ سرکوب تمام‌عیار بوده است. هرچند این سرکوب‌ها به‌طور مقطعی توانسته اعتراضات را مهار کند، اما در بلندمدت بنیان‌های مقبولیت رژیم را متلاشی ساخته و امکان هرگونه اصلاح یا بازتولید مشروعیت را از بین برده است.

حمله‌ی سنگین و نابرابر اسرائیل (با پشتیبانی آمریکا) در جنگ دوازده‌روزه به تأسیسات هسته‌ای و نظامی ایران، همچون کاتالیزوری، نقطه‌عطف این بحران ساختاری را نمایان ساخت. این جنگ یکی از نابرابرترین رویارویی‌های تاریخ معاصر بود که جمهوری اسلامی را در برابر «هیولایی مسلح به پیشرفته‌ترین فناوری‌ها» قرار داد. در این نبرد کوتاه اما ویرانگر، زیرساخت‌های نظامی و اتمی ایران ضربات جدی دید اما کشور فرو نپاشید و پروژه‌ی «رژیم پنج» مورد نظر امپریالیسم عملی نشد. با این حال، کارآیی اندک سامانه‌ی دفاعی ایران در برابر یورش خارجی آشکار گردید؛ نیروهای امنیتی که صرفاً برای مهار تهدیدات داخلی تربیت شده بودند، در برابر حمله‌ی خارجی ناتوان ماندند. به عبارتی دیگر جنگ اخیر ضعف‌های ساختاری شیوه‌ی حکمرانی جمهوری اسلامی را عیان کرد: دستگاه سرکوب که در سرکوب مردم خبره بود، در مواجهه با دشمن خارجی کارآیی چندانی نشان نداد. همچنین کشورهایی که تهران خود را به آنها متحد استراتژیک می‌پنداشت، نظیر روسیه و چین در بزنگاه جنگ یا بی‌طرف ماندند یا صرفاً به محکومیت لفظی اکتفا کردند.

در نتیجه‌ی این تحولات، راهبرد خارجی جمهوری اسلامی نیز به بن‌بست رسیده است. پروژه‌ی «اسلام شیعی» و نفوذ منطقه‌ای که سال‌ها محور سیاست خارجی حاکمیت بود، پس از رویدادهای ۷ اکتبر ۲۰۲۳ (حمله‌ی حماس به سرزمین‌های اشغالی و نسل‌کشی اسرائیل در غزه)، عملاً ناکارآمدی خود را نشان داد. محور مقاومت مورد ادعای جمهوری اسلامی تضعیف شده و متحدان منطقه‌ای‌اش یا تماشاجی باقی ماندند یا گرفتار مشکلات خود هستند. حاکمیت ایران که روزگاری با اتکا به صدور انقلاب و ماجراجویی منطقه‌ای هویت می‌یافت، اکنون در وضعیتی است که نه در داخل مشروعیت سابق را دارد و نه در منطقه دست بالا را. مجموعه‌ی این انسدادهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، جمهوری اسلامی را به آستانه‌ی یک نقطه‌عطف تاریخی رسانده است. ادامه‌ی وضعیت کنونی بدون تغییرات بنیادی، کشور را به سمت فروپاشی نظام‌مند سوق می‌دهد. حتی در درون طبقه‌ی حاکم نیز زمزمه‌ی «چاره‌جویی» بلند شده و برخی تکنوکرات‌ها و چهره‌های سابق حاکمیت خواهان «تغییر پارادایم حکمرانی» شده‌اند، یعنی گذار از دولت ایدئولوژیک به دولتی

«متعارف و نولیبرال». هر چند راس هرم قدرت هنوز در برابر هر تغییر واقعی مقاومت می‌کند، در صورت شعله‌ور شدن دوباره‌ی اعتراضات مردمی یا بازگشت جنگ، امکان شکاف در بالاترین سطوح حاکمیت و عقب‌نشینی‌هایی برای نجات کلیت نظام وجود دارد. به‌هرروی از منظر تاریخی می‌توان گفت جمهوری اسلامی به پایان فصل خود نزدیک شده و دیربازود فصل جدیدی در سیاست ایران گشوده خواهد شد که بالقوه می‌تواند تغییرات بنیادین در ساختار قدرت رقم بزند.

## دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی غرب آسیا و پیامدهای آن

چشم‌انداز سیاسی-امنیتی غرب آسیا طی سال‌های اخیر آستن تغییرات بزرگی بوده است. افول نسبی هژمونی آمریکا و بحران‌های پی‌درپی سرمایه‌داری جهانی، آرایش نیروهای منطقه را سیال‌تر از گذشته کرده است. از یک سو، قدرت‌های جدیدی مانند چین و روسیه به بازیگران فعال‌تری بدل شده‌اند و از سوی دیگر دولت‌های منطقه‌ای (ترکیه، عربستان، اسرائیل، ایران و غیره) برای نفوذ و ائتلاف‌های تازه رقابت می‌کنند. در این میان، **تصورات ساده‌انگارانه** برخی گرایش‌های چپ تحت عنوان «چپ محور مقاومت» قابل توجه است. این طیف تلاش می‌کند تحولات کنونی را با مدل دوقطبی جنگ سرد تحلیل کند و مثلاً جنگ اسرائیل و ایران را نبردی بین «امپریالیسم غرب» و بلوک‌های نوظهور مثل بریکس جلوه دهد. اما واقعیت در تضاد با این فانتزی‌ها است. در عالم واقع، رقبای ژئوپلیتیک آمریکا (چین و روسیه) فراتر از بیانیه‌های لفظی هیچ حمایت عملی از ایران در جنگ اخیر نکردند. چین و روسیه خود منافع ملی و سرمایه‌دارانه‌شان را دنبال می‌کنند و روابط گسترده‌ی اقتصادی با اسرائیل و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس دارند. برای نمونه، چین در سال ۲۰۲۴ بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی کالا به اسرائیل بود و حجم تجارت چین و اسرائیل با وجود جنایت اسرائیل و نسل‌کشی در غزه به رکورد ۲۲ میلیارد دلار رسید که حتی از تجارت آمریکا با اسرائیل بیشتر است. روسیه نیز ششمین صادرکننده‌ی بزرگ به اسرائیل است و همواره روابطی دوستانه یا حداقل غیر خصمانه با آن کشور داشته است. به‌علاوه، مبادلات تجاری چین با کشورهای عربی متحد آمریکا (شورای همکاری خلیج فارس) در ۲۰۲۴ حدود ۲۸۸ میلیارد دلار بوده است. این واقعیات نشان می‌دهد که قدرت‌هایی مثل چین و روسیه بعید است در یک جنگ سرنوشت‌ساز، جانب رژیم ایران را بگیرند و منافع بزرگ تجاری خود را فدای آن کنند. **نباید توهم را جایگزین واقعیت کرد؛** چین و دیگران دنبال منافع خودشان هستند. **تصورات جریان «چپ محور مقاومت»** درباره‌ی شکل‌گیری بلوک ضد غربی یکپارچه، خیال‌پردازی فانتزی است که می‌تواند چپ را از تحلیل مشخص شرایط کنونی بازدارد.

در نتیجه، نیروهای چپ انقلابی باید **هوشیارانه** شرایط ژئوپلیتیک را بسنجند. واقعیت این است که در این جنگ و تنش‌های منطقه‌ای، **هر دو سوی درگیری ارتجاعی‌اند** و نماینده‌ی منافع طبقات حاکم خود هستند. جمهوری اسلامی رژیمی استبدادی است که ماجراجویی‌هایش کشور را به لبه‌ی پرتگاه کشانده است. در مقابل، سازه‌ی فاشیستی اسرائیل و حامیان غربی‌اش نیز پروژه‌ی خطرناک بازسازی نظم منطقه به نفع سرمایه‌داری غرب و سرکوب ملیت‌های منطقه را دنبال می‌کنند. حمله‌ی اخیر اسرائیل، با پشتیبانی سیاسی-نظامی آمریکا، صرفاً برای نابودی برنامه‌ی هسته‌ای ایران نبود؛ بلکه هدف عمومی‌تر آن تغییر توازن قوا در منطقه و تحکیم هژمونی اسرائیل و متحدانش بود.

موضع درست برای نیروهای مترقی، **ضدیت همزمان با جنگ‌افروزی امپریالیستی و استبداد داخلی** است. مارکسیست‌های انقلابی نه در اردوگاه واشنگتن-تل‌آویو قرار می‌گیرند و نه دنبال‌رو ماجراجویی‌های رژیم تهران. همان‌طور که مارکس و انگلس تأکید داشتند، جنگ‌های عصر سرمایه‌داری ادامه‌ی سیاست دولت‌های سرمایه‌دار در دفاع از منافع طبقاتی‌شان است. این جنگ‌ها برای غارت منابع و انحراف افکار عمومی از ستم داخلی شعله‌ور می‌شوند. از این رو، وظیفه‌ی نیروهای چپ مخالفت بی‌قید و شرط با جنگ است، هم‌زمان با آن‌که علیه طبقه‌ی حاکم خود نیز مبارزه می‌کنند. تجربه‌های تاریخی از جنگ جهانی اول تا جنگ ویتنام، نشان می‌دهد که فقط با همبستگی بین‌المللی کارگران و فرودستان می‌توان جلوی ماشین جنگ را گرفت. در شرایط کنونی منطقه‌ی ما، که دولت‌های ارتجاعی و نیروهای نئوفاشیست در چندین کشور قدرت گرفته‌اند، نیاز عاجل مردم منطقه غرب آسیا موسوم به **خاورمیانه صلح و همبستگی** در برابر این دولت‌های ارتجاعی است، نه کوبیدن بر طبل جنگ میان قدرت‌های نابرابر که نتیجه‌ای جز سیاه‌روز کردن کارگران، زنان و فرودستان ندارد.

## وضعیت نیروهای چپ و جنبش‌های اجتماعی ایران

**واقعیت میدانی جامعه‌ی ایران** نشان می‌دهد که توازن نیروی اجتماعی به نفع تغییر بنیادی چرخیده است. طی یک دهه‌ی اخیر، مردم به ستوه‌آمده‌ی ایران بارها در ابعاد وسیع و سراسری به قیام بر ضد رژیم حاکم به پا خاسته‌اند. خیزش دی ۱۳۹۶، آبان خونین ۱۳۹۸، اعتصابات گسترده‌ی کارگری، اعتراضات معلمان و بازنشستگان، و سرانجام خیزش «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱، همه گواهی بر آمادگی توده‌ها برای دگرگونی بنیادی است. **آرایش اجتماعی** کنونی به گونه‌ای است که نیروهای خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی در میان مردم دست بالا را دارند و اکثریت جامعه خواهان عبور از جمهوری اسلامی است.

اما در عرصه‌ی سیاسی و تشکیلاتی، اوضاع به این سادگی نیست. طبقه‌ی کارگر و نیروهای چپ انقلابی - که به‌طور طبیعی باید نیروی رهبری‌کننده‌ی جنبش برای آزادی و برابری باشند، هنوز از سازمان‌یافتگی و انسجام کافی برخوردار نیستند. در حال حاضر ده‌ها گروه، سازمان و حزب چپ و کمونیست ایرانی (عمدتاً در تبعید) فعالیت می‌کنند که همگی به آرمان سوسیالیسم و رهایی کارگران و ستمدیدگان متعهدند. این جریان‌های متنوع، از مدافعان محیط زیست و فمینیست‌های سوسیالیست تا سازمان‌های کارگری و احزاب کمونیست، همگی در مخالفت با جمهوری اسلامی و سرمایه‌داری اشتراک نظر دارند. حتی طی سال‌های گذشته بارها تلاش کرده‌اند برنامه‌ها و پلتفرم‌های مشترکی ارائه دهند که تفاوتی با برنامه‌ی یک حزب انقلابی ندارد. با این وجود، در عمل این نیروها **پراکنده و متفرق** مانده‌اند و از ایجاد اتحاد پایدار عاجز بوده‌اند. تجربه‌ی ائتلاف‌هایی چون «اتحاد چپ کارگری»، «اتحاد انقلابی نیروهای چپ و کمونیست» و همچنین اتحاد وسیع ۲۵ گروه چپ در کنفرانس «از قیام تا قیام»، و در ادامه‌ی آن «شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست» نشان داد که علیرغم اشتراکات وسیع در اهداف نهایی، اختلافات سیاسی و تشکیلاتی حل نشده می‌تواند به شکست اتحادها بیانجامد. متأسفانه فرهنگ فرقه‌گرایی، محفلی‌گری، سکتاریسم، خودمرکزبینی و... که محصول سال‌ها انزوا و تبعید است، در میان گروه‌های چپ ایرانی رایج بوده و سد راه اتحاد عمل آن‌ها شده است (این همان عواملی است که بارها انشعاب‌های بی‌حاصل را رقم زده است). **واقع‌بینی مارکسیستی** ایجاب می‌کند که این ضعف خود را بی‌پرده بپذیریم: نیروهای چپ به صورت منفرد، هر قدر هم فداکار و پای‌بند آرمان باشند، توان تاثیرگذاری تعیین‌کننده بر جنبش توده‌ای داخل را ندارند. هیچ‌یک از این گروه‌ها به تنهایی قادر نیست نقش یک حزب طبقه‌ی کارگر مورد اعتماد و وثوق توده‌ها را ایفا کند؛ حزبی که بتواند رهبری مبارزات مردم را تا سرنگونی رژیم و استقرار سوسیالیسم به دست گیرد.

هم‌اکنون میان نیروهای چپ ایرانی، دو گرایش کلی در قبال بحران سیاسی موجود مشاهده می‌شود: گروهی که می‌توان آن‌ها را چپ‌های ضد امپریالیست «چپ محور مقاومت» نامید که اولویت را مقابله با خطر امپریالیسم و حمله‌ی خارجی می‌دانند. این طیف با محکوم کردن تجاوز اسرائیل و آمریکا، بعضاً تا آستانه‌ی همسویی «شرمگینانه» با جمهوری اسلامی پیش می‌روند. استدلال آن‌ها این است که در شرایط جنگ، باید ابتدا با دشمن خارجی جنگید و حساب تسویه با استبداد داخلی را به بعد موکول کرد. در مقابل، گرایش دیگری در چپ هست که رژیم جمهوری اسلامی را منشأ اصلی فلاکت دانسته و معتقد است حتی مداخله‌ی خارجی را می‌توان فرصتی برای برانداختن این رژیم تلقی کرد. برخی از چپ‌ها (و البته چهره‌های لیبرال) صراحتاً می‌گویند حمله‌ی خارجی باید به فرصتی برای سرنگونی رژیم تبدیل شود. هر دوی این رویکردها از منظر مارکسیستی یک‌جانبه و نادرست‌اند. اولی خطر می‌کند که چپ را به بلندگوی غیرمستقیم رژیم تبدیل کند و دومی عملاً هم‌نوایی با پروژه‌های امپریالیستی است که آینده‌ای نامعلوم و استبدادی دیگر را برای ایران رقم خواهد زد. حقیقت آن است که **طبقه‌ی کارگر ایران نه نفعی در پیروزی رژیم جمهوری اسلامی دارد و نه در پیروزی امپریالیسم**. هر دو اردو، او را قربانی اهداف خود می‌کنند. از این رو، چپ انقلابی ایران باید صف مستقل خود را سامان دهد: نه کنار رژیم بایستد، نه زیر پرچم مداخله‌گران خارجی برود. این همان سیاست استقلال طبقاتی است که لنین در جنگ جهانی اول از آن دفاع می‌کرد - سیاست تبدیل جنگ امپریالیستی به نبرد طبقاتی علیه دشمنان داخلی و خارجی.

افزون بر این، نیروهای چپ باید متوجه خطر **آلترناتیوهای بورژوازی** نیز باشند. امروز در سپهر اپوزیسیون ایران، علاوه بر چپ‌ها، نیروهای متعددی از لیبرال‌ها، ملی‌گرایان و حتی سلطنت‌طلبان مدعی آلترناتیو هستند. چهره‌هایی مانند رضا پهلوی و گروه‌های ناسیونالیست راست‌گرا در پی آن‌اند که در صورت تضعیف یا سقوط جمهوری اسلامی، قدرت را به دست گیرند و نظمی مطابق الگوی سرمایه‌داری نولیبرال برقرار سازند. تجربه‌ی تاریخی می‌آموزد که اگر خلاء قدرت پس از انقلاب توسط نیرویی مترقی پر نشود، ارتجاع جدیدی سربرمی‌آورد. مردم ایران با فداکاری‌های بسیار به تمامی نیروهای تمامیت‌خواه، چه حکومتی چه اپوزیسیون ارتجاعی و شبه فاشیستی، «نه» گفته‌اند. خواست اکثریت قاطع جامعه، آزادی، عدالت اجتماعی، دموکراسی واقعی و رهایی از هر گونه استبداد است. در این میان، اگر نیروهای انقلابی، سوسیالیست و چپ و کمونیست، نتوانند خود را متحد و سازمان‌یافته کنند، خطر آن هست که آلترناتیوهای ارتجاعی رنگارنگ (از مجاهد خلق تا سلطنت‌طلبان و یا بخشی از حاکمیت) سکان اوضاع را به دست گیرند و دستاوردهای مبارزات مردم را مصادره کنند. بنابراین وظیفه‌ی تاریخی چپ، **پیوند خوردن با جنبش‌های واقعی طبقات فرودست و کسب هژمونی در مبارزات جاری** است. اعتراضات کارگری، اعتراضات معلمان و پرستاران، جنبش زنان علیه حجاب اجباری و تبعض، مبارزات بازنشستگان و تهیدستان شهری، تمامی این‌ها میدان‌هایی هستند که چپ‌ها باید با تمام قوا در آن حضور یابند و اعتماد توده‌های در حال مبارزه را جلب کنند. تنها از دل این مبارزات واقعی است که رهبری انقلابی پرولتاریا می‌تواند سربرآورد. حزب پیشروی طبقه‌ی کارگر در خلاء شکل نمی‌گیرد؛ بلکه در کوران کنش و سازمان‌یابی همین جنبش‌ها ساخته خواهد شد.

### ضرورت همگرایی نیروهای چپ در قالب جبهه‌ی انقلابی

با توجه به همه‌ی عوامل پیش‌گفته، بحران نهایی رژیم، تهدید جنگ خارجی، و حضور آلترناتیوهای ارتجاعی، همبستگی نیروهای چپ انقلابی ضرورت فوری و حیاتی پیدا کرده است. در شرایطی که هنوز حزب واحد قدرتمند طبقه‌ی کارگر شکل نگرفته، **فرم جبهه‌ای** می‌تواند ابزار موقت اما موثری برای گردهم‌آوردن نیروهای پراکنده باشد. منظور از جبهه‌ی انقلابی چپ، اتحادی فراگیر از احزاب، سازمان‌ها و فعالان منفرد سوسیالیست و کمونیست و جنبش‌های انقلابی مختلف است که حول حداقل‌های برنامه‌ای مشترک متحد می‌شوند تا در مبارزات عملی جاری نقش‌آفرینی کنند. این جبهه می‌باید ضمن حفظ استقلال از بلوک‌های بورژوازی، حول شعارها و مطالباتی گرد آید که بیانگر منافع فوری و آتی کارگران و زحمتکشان است.

برخی **محورهای برنامه‌ای** که می‌تواند مبنای اتحاد چپ قرار گیرد عبارتند از:

- **صلح و استقلال:** مخالفت قاطع با هرگونه تجاوز نظامی خارجی و تلاش برای پایان دادن به جنگ و تحریم؛ در عین حال، مخالفت با حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی و تلاش برای سرنگونی انقلابی آن توسط مردم ایران (نه مداخله‌ی بیگانگان).
- **دموکراسی واقعی و رفع ستم‌های طبقاتی، جنسیتی و ملی:** مبارزه برای استقرار یک نظام دموکراتیک شورایی سکولار و مبتنی بر اراده‌ی آزاد فرودستان و کارگران و زحمتکشان. تأکید بر آزادی‌های سیاسی، آزادی تشکل‌یابی، آزادی بیان و عقیده، و رفع تبعیض از زنان و اقلیت‌های ملی و مذهبی. احترام به حقوق فردی، برابری جنسیتی و حق تعیین سرنوشت ملل ساکن ایران از اصول بنیادین این جبهه است.
- **عدالت اجتماعی و سوسیالیسم:** دفاع از منافع کارگران، دهقانان و فرودستان؛ مبارزه برای اقتصاد عدالت‌محور که در آن ثروت‌های اجتماعی از چنگ سرمایه‌داران و الیگارش‌های فاسد خارج شده و صرف بهبود زندگی اکثریت شود. خواست‌هایی نظیر کار، نان، مسکن، آزادی و آموزش و درمان رایگان برای همه در این چارچوب می‌گنجد. هدف نهایی، گذار از سرمایه‌داری کنونی به سوی سوسیالیسمی است که مبتنی بر مالکیت عمومی، مدیریت دموکراتیک (شوراها) و برنامه‌ریزی اقتصادی به نفع اکثریت مردم باشد.

• **خودگردانی و تمرکززدایی:** تلاش برای ساختار سیاسی غیرمتمرکز که در آن شوراهای مردمی در سطوح محلی و منطقه ای و سراسری قدرت را در دست گیرند. و با برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملیت های تحت ستم و استثمار بطور آزادانه در یک جمهوری فدراتیو شورائی متحد شوند.

• **همبستگی بین المللی و ضدامپریالیستی:** جبهه‌ی چپ انقلابی منطقه‌ای برای دفاع، از مبارزات حق طلبانه‌ی ملت‌های منطقه - از فلسطین تا کردستان - حمایت می‌کند. این جبهه مخالف اشغالگری و امپریالیسم است و بر همبستگی مبارزاتی با چپ منطقه و جهان برای صلح و سوسیالیسم تأکید دارد.

تشکیل چنین جبهه‌ای چند دستاورد فوری دارد: نخست آن که توان پراکنده‌ی گروه‌های چپ را به نیروی بالفعل در جامعه تبدیل می‌کند. وحدت عمل چپ‌ها می‌تواند پیام روشنی به مردم بدهد که آلترناتیوی **توانمند و ترقی‌خواه** برای آینده‌ی ایران وجود دارد. واقعیت این است که همه‌ی گرایش‌های اپوزیسیون را نمی‌توان زیر یک پرچم جمع کرد؛ اما وجود یک جبهه چپ انقلابی نیرومند که بر سر حداقل‌هایی با همدیگر همکاری کنند، می‌تواند ضمن پیشبرد مبارزه‌ی مشترک علیه نظام ستمگر و سرکوبگر حاکم، هژمونی گفتمان چپ را بر فضای سیاسی افزون کند.

البته وحدت جبهه‌ای به معنای حل فوری همه‌ی اختلافات ایدئولوژیک نیست. در هر اتحاد جدی، تفاوت نظرهایی باقی خواهد ماند؛ مهم برخورد دموکراتیک و **گفت‌وگوی رفیقانه** برای حل‌وفصل آن‌هاست. باید فرهنگ مباحثه‌ی سازنده را جایگزین انشعاب طلبی کرد. هر جا اختلاف نظری بروز کرد، می‌توان آن را از طریق بحث آزاد و علنی در درون جبهه به پیش برد تا به غنای جمعی منجر شود، نه فروپاشی اتحاد.

به علاوه، **اتحاد جبهه‌ای چپ انقلابی** نباید کمونیست‌ها را از پیگیری وظیفه‌ی تاریخی‌اش غافل کند: سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر. در دل این جبهه، پیشروترین کارگران و کنشگران باید در جهت تشکیل حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر گام بردارند. حزب طبقه‌ی کارگر (به معنای مارکسیستی آن) نه محفلی از روشنفکران، بلکه ارگانیک‌ترین و آگاه‌ترین بخش خود طبقه است. جبهه‌ی چپ می‌تواند فضای همکاری و نزدیکی میان این عناصر را فراهم کرده و در نهایت به ادغام سازمانی بخش‌هایی از نیروهای چپ در قالب یک حزب واحد بینجامد. اما تا آن زمان، همین چارچوب جبهه‌ای می‌تواند هماهنگی عملی مبارزات را تسهیل کند.

**نصورت کنیم در صورت تجدید اعتصابات و اعتراضات سراسری یا حتی قیامی دیگر وجود یک جبهه‌ی متحد چپ چه نقشی می‌تواند ایفا کند؟**

این جبهه با داشتن شبکه‌ی نیرو در داخل (در میان کارگران صنایع، معلمان، دانشجویان، زنان پیشرو و...) می‌تواند به سرعت **شورای هماهنگی مبارزات مردمی** را شکل دهد و مطالبه‌های رادیکال (نان، کار، مسکن، کار، آزادی، عدالت، محیط‌زیست، برابری جنسیتی و...) را به خواست عمومی تبدیل کند. همچنین در برابر آلترناتیوهای ارتجاعی، جبهه‌ی چپ می‌تواند روایت و برنامه‌ی بدیل ارائه دهد تا قیام مصادره نشود. به بیان دیگر، این جبهه مثل پلی خواهد بود میان خیزش خودانگیخته‌ی توده‌ها و رهبری سازمان‌یافته‌ی انقلابی.

کلام آخر آن که در شرایط کنونی ایران و منطقه، رویکرد واقع‌بینانه ما را به این راهبرد هدایت می‌کند: "ته به جنگ امپریالیستی، آری به انقلاب اجتماعی". جمهوری اسلامی در بحران مشروعیت و کارآمدی غرق است و جنگ تنها فصلی از این نمایش مرگبار است. اما سرنوشتی این رژیم به دست کارگران و زحمتکشان و متحدین‌اش، بدون سازمان‌دهی و رهبری انقلابی ممکن نیست. از سوی دیگر، جنگ و تحریم نیز راه‌رهای کارگران و زحمتکشان نیست؛ بلکه دام دیگری از سوی قدرت‌های سرمایه‌داری برای تقسیم مجدد منطقه و کنترل منابع و کریدورها در جهت منافع امپریالیسم است. راه‌رهایی در **همبستگی و تشدید مبارزه‌ی طبقاتی** است: اتحاد کارگران، تهیدستان شهری، زنان، جوانان، ملیت‌های تحت ستم و تمامی آزادی‌خواهان. نیروهای چپ انقلابی باید با کنارگذاشتن تفرقه‌ها و یکه‌تازی‌ها، دست در دست هم نهند و به عنوان قطب نمایندگی‌کننده‌ی منافع اردوی کار وارد میدان شوند.

در پایان باید تأکید کرد: **تاریخ به ما آموخته است که سرنوشت هیچ ملتی را قدرت‌های خارجی رقم نخواهند زد؛** این خود توده‌های زحمتکش مردم هستند که باید با مبارزه‌ی سازمان‌یافته زنجیرهای استبداد و استثمار داخلی و سلطه‌ی خارجی را پاره کنند.

---

کمونیسست‌ها به عنوان فرزندان خلف مبارزات رهایی‌بخش، وظیفه دارند قطب‌نمای این کشتی طوفان‌زده باشند. با درس‌آموزی از خطاهای گذشته، با تحلیل واقع‌بینانه‌ی شرایط امروز و با وفاداری به آرمان دیرین سوسیالیسم علمی، می‌توانیم آینده‌ای بنا کنیم که در آن دیگر نه از “دولت‌های مرگ” اثری باشد نه از “هیولاهای سرمایه‌داری”. “آینده‌ای که در آن جنگ، فقر و ستم جای خود را به صلح، رفاه و آزادی برای همگان بدهد. این آینده هرچند دشوار، اما دست‌یافتنی است، به شرط آن‌که با همبستگی طبقاتی کنار هم بجنگیم.

**منتشر شده در نشریه کار کمونیستی شماره ۲۴۸**

## حزب سیاسی، شکل‌های توده‌ای و اتحاد جبهه‌ای - تجربه‌های تاریخی و ضرورت امروز

### مقدمه

جنبش‌های انقلابی در تاریخ برای پیشبرد اهداف خود از اشکال گوناگون سازمان‌یابی بهره گرفته‌اند؛ از احزاب سیاسی و سازمان‌های انقلابی گرفته تا شکل‌های توده‌ای گسترده در میان کارگران و زحمتکشان، و نیز ائتلاف‌ها و ساختارهایی چون جبهه‌ها، کنفدراسیون‌ها و شوراها. درک تفاوت‌ها و کارکردهای هر یک از این اشکال سازمانی اهمیتی اساسی برای فعالین سیاسی دارد. در این نوشته با اتکا به تجربیات تاریخی و اندیشه‌های مارکسیستی، به بررسی تمایز حزب و سازمان سیاسی با شکل‌های توده‌ای می‌پردازیم و نقش فعالیت جبهه‌ای و دیگر ساختارهای ائتلافی همچون کنفدراسیون و شورا را تحلیل می‌کنیم. در پایان، بر پایه‌ی این مباحث نتیجه‌گیری می‌کنیم که در شرایط کنونی که رژیم جمهوری اسلامی با بهره‌گیری از بحران‌های منطقه‌ای، تشدید محاصره‌ی اقتصادی و تهدید جنگ توسط امپریالیست‌ها به سرکوب جنبش‌های اجتماعی می‌پردازد، اتحاد همه‌ی نیروهای انقلابی چپ در قالب یک جبهه‌ی چپ انقلابی ضروری و فوری است تا مبارزات پراکنده‌ی توده‌های کارگر، زنان، جوانان، دانشجویان و سایر زحمتکشان را به سوی آزادی و سوسیالیسم هدایت کند.

### حزب سیاسی و سازمان انقلابی

حزب سیاسی انقلابی در سنت مارکسیستی به سازمانی گفته می‌شود که نقش پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر را ایفا می‌کند. این حزب متشکل از آگاه‌ترین و مصمم‌ترین فعالان است و با داشتن انسجام نظری و انضباط عملی، برای براندازی نظم موجود و استقرار حاکمیت طبقه‌ی کارگر مبارزه می‌کند. لنین تأکید می‌کرد که صرفاً مبارزه‌ی اقتصادی کارگران (مثلاً در قالب اعتصاب برای دستمزد بالاتر) آنان را به آگاهی سوسیالیستی نمی‌رساند؛ کارگران در جریان مبارزه‌ی خودبه‌خودی عمدتاً به سطح آگاهی و خواسته‌های سندیکایی و اصلاحی می‌رسند. وظیفه‌ی حزب انقلابی آن است که آگاهی سوسیالیستی را که فراتر از مطالبات صرفاً اقتصادی است به درون طبقه ببرد و مبارزه را به عرصه‌ی سیاسی برای سرنگونی سرمایه‌داری ارتقا دهد. به بیان لنین، اگر جنبش کارگری در حد مبارزه‌ی سندیکایی محدود بماند، «سیاست اتحادیه‌گرایانه‌ی طبقه‌ی کارگر چیزی جز سیاست بورژوازی طبقه‌ی کارگر نیست»؛ به این معنا که در غیاب رهبری انقلابی، حتی مشارکت سیاسی کارگران ممکن است در چارچوب سیاست‌های مورد پسند بورژوازی باقی بماند و به رهایی نهایی نینجامد. از این رو وجود یک حزب مستقل انقلابی که فراتر از مبارزات خودانگیخته عمل کند، شرطی اساسی برای پیروزی انقلاب کارگری است. به عنوان نمونه، حزب بلشویک در روسیه با چنین نقشی توانست توده‌های وسیع کارگر و سرباز را حول برنامه‌ی صلح، نان و آزادی بسیج کند و نهایتاً با کسب رهبری شوراهای کارگری (سویت‌ها) انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را به پیروزی برساند. این تجربه نشان

داد که بدون یک سازمان‌یابی مرکزی و انقلابی، حتی رادیکال‌ترین جنبش‌های توده‌ای نیز در معرض انحراف یا سرکوب‌اند.

در تاریخ معاصر ایران نیز احزاب سیاسی چپ کوشیده‌اند نقش مشابهی ایفا کنند. از تشکیل حزب کمونیست ایران در اوایل قرن بیستم گرفته تا حزب توده و سازمان‌های چریکی دهه‌ی ۱۳۵۰، هدف همه‌ی این تشکلهای ایجاد یک نیروی رهبری‌کننده برای طبقه‌ی کارگر و جنبش‌های اجتماعی بود. هرچند این احزاب به دلایل مختلف (از جمله سرکوب دولتی، اشتباهات تاکتیکی و استراتژیک) موفق به ایجاد رهبری عملی پایدار بر جنبش توده‌ای نشدند، اما سنت سازمان‌دهی انقلابی را در جنبش چپ ایران نهادینه کردند. امروزه نیز گروه‌ها و احزاب و سازمان‌های کمونیست متعددی فعال‌اند که خود را ادامه‌دهنده‌ی همان مأموریت تاریخی می‌دانند: ایجاد آلترناتیو انقلابی برای رهایی کارگران و فرودستان.

### **تشکل‌های توده‌ای: اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های مردمی**

در کنار احزاب سیاسی پیشرو، بخش حیاتی دیگری از جنبش‌های اجتماعی را **تشکل‌های توده‌ای** تشکیل می‌دهند. مقصود از تشکل توده‌ای، سازمانی است که تلاش می‌کند گسترده‌ترین بدنه‌ی یک قشر یا طبقه را بدون پیش‌شرط‌های ایدئولوژیک خاصی در بر بگیرد. نمونه‌ی بارز تشکل توده‌ای در جوامع سرمایه‌داری **اتحادیه‌های کارگری (سندیکاها)** هستند که همه‌ی کارگران یک کارخانه یا صنعت را فارغ از گرایش سیاسی‌شان برای دفاع از منافع مشترک‌شان متحد می‌کنند. استراتژی مبارزاتی اتحادیه معمولاً بر خواسته‌های مشخص اقتصادی (افزایش دستمزد، بهبود شرایط کار و ...) متمرکز است و به همین دلیل می‌کوشد تا حد امکان تمامی کارگران را صرف‌نظر از سطح آگاهی سیاسی‌شان در بر گیرد. این شمول حداکثری، از یک‌سو قدرت چانه‌زنی تشکل توده‌ای را افزایش می‌دهد و درس‌های مهمی از همبستگی طبقاتی به کارگران می‌آموزد. از سوی دیگر، همین ویژگی باعث می‌شود که تشکل‌های توده‌ای در بهترین حالت به آگاهی طبقاتی (درک منافع مشترک کارگران در برابر کل طبقه‌ی سرمایه‌دار) دست یابند، اما لزوماً به آگاهی **انقلابی و سوسیالیستی** (درک ضرورت سرنگونی تمامیت نظام سرمایه‌داری) نرسند. به بیان دیگر، **آگاهی طبقاتی** که در جریان مبارزات صنفی و اقتصادی در میان توده‌ها شکل می‌گیرد بسیار ضروری است، اما به خودی خود برای پیروزی طبقه کارگر کافی نیست. تاریخ مبارزات کارگری نشان می‌دهد که اتحادیه‌ها و دیگر نهادهای توده‌ای هرگاه بدون جهت‌دهی یک نیروی انقلابی عمل کرده‌اند، عمدتاً در چارچوب مطالبه‌گری اصلاحی باقی مانده و در نهایت با سیستم موجود سازش کرده‌اند. برای مثال، در بسیاری از کشورهای غربی، اتحادیه‌های نیرومند توانسته‌اند شرایط کار را بهبود بخشند یا دولت‌های رفاه را وادار به امتیازدهی کنند، اما این دستاوردها در چارچوب نظام سرمایه‌داری کسب شده و به براندازی آن منجر نگردیده است. این امر بدین خاطر است که تشکل‌های توده‌ای بنا به ماهیت فراگیرشان، معمولاً از ورود به عرصه‌ی سیاست انقلابی ابا دارند و به مطالبات مشترک حداقلی قناعت می‌کنند.

البته وجود و گسترش تشکل‌های توده‌ای برای جنبش انقلابی کاملاً ضروری است. هیچ تحولی بدون مشارکت وسیع‌ترین توده‌ها ممکن نیست و سازمان‌های توده‌ای ظرف شکل‌گیری این مشارکت‌اند. لازم است یادآوری کنیم

که «سوسیالیسم پروژه‌ی خود طبقه‌ی کارگر است، نه صرفاً گروهی کوچک از پیشاهنگان.» (از این رو حتی حزبی همچون بلشویک نیز پس از انقلاب، بقای قدرت پرولتری را به پیوند تنگاتنگ با تشکل‌های توده‌ای گره زد. لنین در سال ۱۹۲۰ تصریح می‌کند که حزب کمونیست روسیه برای اعمال دیکتاتوری پرولتاریا «مستقیماً بر اتحادیه‌های کارگری تکیه دارد»، اتحادیه‌هایی که گرچه رسماً غیرحزبی هستند اما رهبری بیشتر آن‌ها در اختیار کمونیست‌هاست و سیاست‌های حزب را اجرا می‌کنند. بدین ترتیب بلشویک‌ها یک سازوکار انعطاف‌پذیر و وسیع از سازمان‌های توده‌ای (با میلیون‌ها عضو) ایجاد کردند که حزب را با توده‌های طبقه پیوند می‌داد و از طریق آن حزب توانست رهبری سیاسی و اقتصادی کشور شوروی را اعمال کند. این تجربه نشان می‌دهد که تشکل‌های توده‌ای به خودی خود ممکن است محافظه‌کار یا کم‌اثر شوند، اما هنگامی که در جهت یک آرمان انقلابی بسیج گردند، به اهرمی عظیم برای تغییرات ریشه‌ای بدل خواهند شد.

تشکل‌های توده‌ای منحصر به اتحادیه‌های کارگری نیستند. در طول تاریخ، انواع انجمن‌ها و اتحادیه‌های توده‌ای در میان اقشار مختلف پدید آمده‌اند: از **انجمن‌های دهقانی و روستایی** گرفته تا **انجمن‌های زنان، جوانان و دانشجویان**. برای مثال، در جریان انقلاب مشروطه انجمن‌های صنفی و ایالتی بسیاری تشکیل شدند که گروه‌های مختلف مردم (بازاریان، اصناف، اصناف زنان و...) را در مطالبه‌ی مشروطیت و قانون اساسی همراه کردند. یا در نهضت ملی شدن نفت، اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های دانشجویی نقش مهمی در حمایت از دولت مصدق ایفا نمودند. تشکل‌های دانشجویی (به ویژه پس از ۱۶ آذر ۱۳۳۲) و تشکل‌های زنان نیز نمونه‌هایی از سازمان‌های توده‌ای‌اند که هرچند الزاماً رویکردی ضدسرمایه‌داری نداشتند، اما نیروی اجتماعی قابل توجهی را نمایندگی می‌کردند. به طور خلاصه، **تشکل توده‌ای** هر سازمانی است که یک قشر وسیع اجتماعی را برای دستیابی به مطالبات مشترک متحد می‌کند و نیروی جمعی آن‌ها را متشکل می‌سازد. این تشکل‌ها سنگ بنای ضروری حرکت‌های اعتراضی‌اند، اما برای سمت‌وسو دادن انقلابی به آن حرکت‌ها باید با یک خط‌مشی سیاسی آگاهانه پیوند بخورند. اینجاست که ضرورت حزب پیشاهنگ و رابطه‌ی متقابل حزب و توده نمود می‌یابد.

### **تفاوت حزب انقلابی و تشکل توده‌ای**

با توجه به مباحث بالا، می‌توان تفاوت‌های بنیادی **حزب انقلابی و تشکل توده‌ای** را چنین برشمرد: نخست آنکه حزب انقلابی از اعضای تشکیل می‌شود که آگاهانه به یک برنامه و ایدئولوژی رهایی‌بخش (مانند مارکسیسم) باور دارند و هدف نهایی‌شان دگرگونی کل روابط قدرت در جامعه است؛ در حالی که تشکل توده‌ای اعضایش را بر مبنای منافع فوری و موقعیت اجتماعی مشترک گرد می‌آورد و تنوع عقاید درونی را مجاز می‌شمارد. دوم اینکه حزب انقلابی معمولاً کوچک‌تر و منسجم‌تر از سازمان‌های توده‌ای است و وحدت اراده و عمل در آن اهمیت حیاتی دارد، در حالی که تشکل توده‌ای گسترده‌تر و ناهمگون‌تر است و تصمیم‌گیری در آن بیشتر مبتنی بر خواست اکثریت اعضاست. سوم آنکه افق مبارزاتی حزب، **سراسرنظام سیاسی** را هدف می‌گیرد (مثلاً سرنگونی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم)، ولی افق تشکل توده‌ای عمدتاً **مطالبات بخشی یا صنفی** در چهارچوب نظم موجود است (مثلاً افزایش دستمزد در کارخانه، برابری دستمزد، حقوق مدنی اقلیت‌ها و جز آن).

البته این تمایزات به معنای تقابل یا ناسازگاری میان نقش حزب و تشکل توده‌ای نیست، بلکه بر عکس هر یک مکمل دیگری است. حزب بدون پایگاه در میان توده‌های وسیع، چیزی جز محفلی جدا افتاده نخواهد بود و تشکل‌های توده‌ای بدون هدایت یک نیروی پیشرو، نهایتاً در چارچوب نظام حاکم ادغام یا بی‌اثر می‌شوند. تجربه‌ی تاریخی گواه است که هرگاه این دو بازوی مبارزاتی از یکدیگر جدا افتاده‌اند، جنبش شکست خورده یا به بیراهه رفته است. جنبش چارتیست‌ها در انگلستان (دهه ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰) را می‌توان مثال زد که توده‌ای‌ترین سازمان کارگری زمان خود بود ولی به دلیل نداشتن رهبری انقلابی و برنامه‌ای فراتر از اصلاحات پارلمانی، ناکام ماند. در نقطه‌ی مقابل، حزب بلشویک دقیقاً از این رو موفق شد که ضمن حفظ هویت مستقل خود، عمیق‌ترین پیوندها را با جنبش‌های توده‌ای زمان (به‌ویژه شوراهای کارگران و سربازان) برقرار کرد. لنین و رفقایش هرگز از سازمان‌های توده‌ای روی برتافتند و حتی در ارتجاعی‌ترین تشکل‌ها نیز برای کسب نفوذ مبارزه کردند. او در رساله‌ی «بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم» منتقد سرسخت آن کمونیست‌های ظاهراً «رادیکالی» بود که همکاری با اتحادیه‌های موجود یا مشارکت در انتخابات را تحریم می‌کردند و به خیال خود می‌خواستند تشکل‌های «کاملاً خالص» و جداگانه‌ای ایجاد کنند. لنین این رویکرد را «یاوه‌ی بچگانه» می‌نامید و هشدار می‌داد که ترک اتحادیه‌ها و ساختن محفل‌های جداگانه، چیزی جز واگذاشتن توده‌های وسیع کارگر به نفوذ رهبران ارتجاعی نیست. بدین ترتیب، از دید او، حزب انقلابی نباید خود را از تشکل‌های توده‌ای کنار بکشد بلکه باید با حضور فعال در آنها، رهبری فکری و سیاسی مبارزات توده‌ها را به دست گیرد.

یک تفاوت مهم دیگر در این رابطه، سطح آگاهی سیاسی مبارزان است. در هر جنبش واقعی، توده‌ها ترکیبی از گرایش‌های سیاسی گوناگون دارند؛ تنها بخشی از آنان در ابتدا دارای گرایش صریحاً ضد سرمایه‌داری و سوسیالیستی هستند. حزب پیشاهنگ متشکل از همین اقلیت آگاه است، اما رسالتش آن است که از طریق کار آموزشی و عملیات موفق، اکثریت طبقه را نیز به سمت آرمان‌های خود جلب کند. در واقع حزب باید نقش **معلم سیاسی** طبقه را بازی کند و پراکنده‌ترین نبردهای صنفی را به سطوح بالاتر مبارزه بکشاند. در نقطه‌ی مقابل، تشکل توده‌ای مدرسه‌ی همبستگی طبقاتی است؛ کارگران در اتحادیه می‌آموزند که تنها از طریق اتحاد و مبارزه‌ی جمعی می‌توانند امتیازاتی از سرمایه‌داران بگیرند. این تجربه‌ی وحدت و ستیز طبقاتی، آگاهی اولیه (ولی ضروری) آنان را شکل می‌دهد و زمینه را برای پذیرش اندیشه‌های انقلابی فراهم می‌سازد. حزب انقلابی با بهره‌گیری از این «خاک حاصل خیز» است که بذر آگاهی سوسیالیستی را می‌نشاند و پرورش می‌دهد. به بیان مارکس، خود طبقه‌ی کارگر در طی مبارزه آموزش می‌بیند و تصفیه می‌شود، اما بدون دخالت مستمر سوسیالیست‌های آگاه، این آموزش به کمال مطلوب نمی‌رسد.

خلاصه آنکه حزب و تشکل توده‌ای دو شکل متفاوت سازمان‌دهی‌اند با کارکردهای مکمل. حزب مغز متفکر و فرمانده است و تشکل‌های توده‌ای بدنه‌ی اصلی نیروهای اجتماعی. جنبش اگر فقط بدن داشته باشد بی‌هدف و سرگردان خواهد بود و اگر فقط سر داشته باشد بی‌حرکت و ناتوان. ترکیب درست این دو است که نیروی شکست‌ناپذیر انقلاب را می‌سازد. مارکس در نقد برنامه گوتا (۱۸۷۵) نوشت که رهایی طبقه کارگر کار خود طبقه

کارگر است؛ اما این طبقه برای عمل به رسالت تاریخی اش نیاز به سازمان یافتگی در اشکال گوناگون دارد: هم حزب سیاسی مستقل خود را می‌خواهد و هم اتحادیه‌ها و شوراها و انجمن‌های توده‌ای خویش را.

### فعالیت جبهه‌ای و ائتلاف‌های سیاسی

یکی دیگر از شیوه‌های متداول سازمان‌یابی سیاسی، تشکیل **جبهه‌ها و ائتلاف‌ها** میان گروه‌ها و احزاب مختلف است. منظور از جبهه در اینجا یک ائتلاف موقت یا بلندمدت میان چند نیروی سیاسی برای مبارزه‌ی مشترک علیه دشمن یا معضل معینی است. در نظریه‌ی مارکسیستی کلاسیک، به ویژه پس از انقلاب روسیه، مفهوم **جبهه‌ی متحد (United Front)** اهمیت زیادی یافت. جبهه‌ی متحد آن‌گونه که کمینترن در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ طرح کرد، ابتکاری بود برای همکاری کمونیست‌ها با دیگر سازمان‌های کارگری (مانند احزاب سوسیال‌دمکرات یا سندیکاها) در مبارزات مشخص و فوری بدون آنکه کمونیست‌ها از برنامه‌ی سوسیالیستی خود دست بکشند. به بیان تز معروف کنگره چهارم کمینترن (۱۹۲۲): «جبهه‌ی متحد یعنی اینکه کمونیست‌ها به همه‌ی کارگران -چه متشکل در احزاب و گروه‌های دیگر و چه غیرمتشکل- پیشنهاد کنند که برای دفاع از منافع فوری و پایه‌ای طبقه‌ی کارگر در یک مبارزه‌ی مشترک علیه بورژوازی به هم بپیوندند.» جبهه‌ی متحد بر اصل «راه‌پیمایی جداگانه، ضربت مشترک» استوار بود؛ بدین معنا که احزاب شرکت‌کننده ایدئولوژی و موجودیت مستقل خود را حفظ می‌کردند اما در اقدام عملی معین (مثلاً سازماندهی یک اعتصاب سراسری، مقاومت در برابر فاشیسم، مخالفت با کودتای ارتجاعی و غیره) با هم همکاری می‌نمودند.

در مقابل جبهه‌ی متحد کارگری، مدل دیگری از ائتلاف سیاسی شکل گرفت که به **جبهه‌ی خلق (Popular Front)** مشهور شد. جبهه‌ی خلق ائتلافی بود میان احزاب کارگری با احزاب غیرکارگری (بورژوا لیبرال یا میانه‌رو) بر پایه‌ی یک برنامه‌ی حداقلی غیرانقلابی، با این استدلال که باید برای دفاع از دموکراسی در برابر فاشیسم یا جنگ، همه‌ی نیروهای ضدفاشیست و ضداستبداد را متحد کرد. این سیاست ابتدا در کنگره‌ی هفتم کمینترن (۱۹۳۵) به تصویب رسید و به سرعت توسط احزاب کمونیست کشورهای مختلف اجرا شد. نمونه‌های برجسته‌ی جبهه‌ی خلق در تاریخ شامل دولت‌های «جبهه‌ی مردمی» در فرانسه و اسپانیا در اواسط دهه‌ی ۱۹۳۰ بود که کمونیست‌ها همراه با سوسیالیست‌ها و لیبرال‌های ضد فاشیست وارد دولت ائتلافی شدند. اما منتقدان انقلابی (از جمله ترتسکی) هشدار دادند که جبهه‌ی خلق مساوی است با هم‌دستی طبقاتی و کنار گذاشتن برنامه‌ی انقلاب سوسیالیستی. در واقع، همان‌طور که بعدها روشن شد، جبهه‌های خلق علیرغم نیت ضد فاشیستی، به دلیل حضور عناصر بورژوا و تعهد به حفظ نظم سرمایه‌داری، در بزنگاه‌های تاریخی یا شکست خوردند یا خود به مانعی بر سر راه انقلاب بدل گشتند. به عنوان مثال، لئون بلوم نخست‌وزیر سوسیالیست فرانسه در دولت جبهه‌ی مردمی (۱۹۳۶) صراحتاً اعلام کرد که هدف دولت او «تثبیت نظام سرمایه‌داری» است و حتی هنگامی که اعتصاب عمومی خودانگیخته‌ی کارگران فرانسه اوج گرفت، به کارگران گفت «لازم است اعتصابات را متوقف کنند» تا مبادا نظم موجود به خطر افتد. در اسپانیا نیز دولت جبهه‌ی خلق (۱۹۳۶-۱۹۳۹) به علت دوگانگی منافع درونی اش نتوانست انقلاب اجتماعی عمیقی که در جریان جنگ داخلی شکل می‌گرفت را به پیروزی برساند و نهایتاً جمهوری خواهان شکست خوردند.

بدین ترتیب تجربیات دهه‌ی ۳۰ میلادی برای مارکسیست‌ها روشن کرد که جبهه‌ی خلق علی‌رغم شعار وحدت‌گرایانه‌اش، در عمل به معنی **رها کردن رهبری مستقل طبقه‌ی کارگر** و آویزان شدن جنبش کارگری به دنباله‌ی بورژوازی «دموکرات» است. همان‌گونه که یکی از فعالان کمونیست یونان در سال ۱۹۳۴ نوشت: «جبهه‌ی خلق هیچ شباهتی به جبهه‌ی متحد ندارد. جبهه‌ی متحد توافقی برای اقدام مشترک در یک عرصه‌ی مشخص است که مستلزم هیچ فدا کردن برنامه و اصلی نیست... اما جبهه‌ی خلق یک ائتلاف سیاسی برای اهداف کلی است که پیشاپیش حزب کارگری را وادار می‌کند اهداف مستقل طبقاتی خود را کنار بگذارد و در خدمت اهداف کلی بورژوازی به نام دموکراسی بورژوایی قرار دهد.» (به زبان ساده، **جبهه‌ی متحد** ابزاری بود تاکتیکی برای مبارزه‌ی روزمره بدون عدول از آرمان نهایی، اما **جبهه‌ی خلق** سازشی بود استراتژیک که عملاً آرمان نهایی (سوسیالیسم) را به نفع ائتلاف با بورژوازی به حاشیه می‌راند.

با توجه به این تمایزات نظری و تجربی، نیروهای چپ انقلابی همواره کوشیده‌اند به جای جبهه‌ی خلق (که نوعی اتحاد «چپ و راست» است)، **جبهه‌ای واحد از تمامی نیروهای چپ و کارگری** تشکیل دهند. چنین جبهه‌ای را می‌توان **جبهه‌ی چپ انقلابی** یا **جبهه‌ی متحد کارگران و زحمتکشان** نامید. در این الگو، همه‌ی احزاب و سازمان‌های سیاسی که مبنای طبقاتی کارگری یا اقشار فرودست جامعه را دارند و خواستار دگرگونی‌های ریشه‌ای‌اند با حفظ استقلال تشکیلاتی‌شان برای تحقق مطالبات مشخص توده‌ها همکاری می‌کنند. مهم آن است که هیچ نیروی مدافع سرمایه یا وابسته به امپریالیسم در این اتحاد حضور نداشته باشد تا جهت‌گیری ضدسرمایه‌داری مبارزه حفظ شود. نمونه‌های موفق‌تری از این دست جبهه‌ها را می‌توان در انقلاب روسیه (ائتلاف بلشویک‌ها با جناح چپ اس‌ارها در ۱۹۱۷)، در انقلاب کوبا (اتحاد جنبش ۲۶ جولای فیدل کاسترو با حزب سوسیالیست خلق و سازمان‌های دانشجویی)، یا در جریان انقلاب ۵۷ خودمان (همکاری‌های محدودی که میان فداییان، مجاهدین، شوراها، کارگری و در یورش جمهوری اسلامی به کردستان و ترکمن صحرا شکل گرفت) مشاهده کرد. هر چند در ایران آن اتحاد فراگیر چپ تداوم نیافت و توسط ارتجاع مذهبی سرکوب شد، اهمیت کوشش برای **وحدت عمل نیروهای انقلابی** را به خوبی برجسته ساخت.

### **کنفدراسیون‌ها و ساختارهای ائتلافی دیگر**

یکی از گونه‌های مشخص تشکیلیاتی جمعی، **کنفدراسیون** است. کنفدراسیون در معنای وسیع به اتحادی داوطلبانه از چند نهاد مستقل گفته می‌شود که برای هدفی مشترک همکاری درازمدت می‌کنند. در عرصه‌ی سیاسی و جنبشی، شاید مهم‌ترین نمونه‌ی تاریخی برای ایرانیان **کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - اتحادیه‌ی ملی (CISNU)** باشد. این کنفدراسیون که در دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ (۱۹۶۰-۱۹۷۰ میلادی) فعال بود، تمام انجمن‌های دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا را در یک تشکل فراگیر گرد هم آورده بود. نکته‌ی قابل توجه این‌که کنفدراسیون دانشجویان یک سازمان مستقل سیاسی بود که هواداران گرایش‌های مختلف مخالف شاه (از اسلام‌گرا تا ملی‌گرا و مارکسیست) را زیر چتر واحدی متحد کرده بود. بدین ترتیب کنفدراسیون نقش یک جبهه‌ی فراگیر دانشجویی را بازی می‌کرد که علی‌رغم تکثر درونی، پیرامون اهداف معینی (مانند مخالفت با دیکتاتوری شاه

و امپریالیسم آمریکا) به اتفاق نظر رسیده بودند. این ساختار شبکه‌ای و فراگیر به کنفدراسیون امکان داد اعتراضات گسترده و هماهنگ (از برلین و پاریس تا واشنگتن) علیه رژیم شاه سازمان دهد و صدای جنبش دانشجویی ایران را در سطح بین‌المللی منعکس کند.

از این نمونه می‌توان فهمید که **کنفدراسیون** قالبی است میان حزب و جبهه: نه به مرکزیت و انسجام ایدئولوژیک یک حزب است و نه به شُل بودن و موقتی بودن یک ائتلاف تاکتیکی. اعضای کنفدراسیون معمولاً سازمان‌های محلی یا تخصصی‌اند (مثلاً انجمن‌های دانشجویی شهرهای مختلف یا سندیکاها یا کارگری گوناگون) که برای هماهنگی فعالیت‌های‌شان یک اتحادیه‌ی سرتاسری تشکیل داده‌اند. تصمیمات در کنفدراسیون بیشتر جنبه‌ی هماهنگ‌کننده دارد و هر عضو استقلال تشکیلاتی خود را حفظ می‌کند. نمونه‌های دیگر از این دست، **فدراسیون‌ها یا اتحادیه‌های سراسری اصناف** هستند. برای مثال در بسیاری کشورها، اتحادیه‌های کارگری یک بخش یا صنعت، همگی عضو یک فدراسیون کارگری بزرگ‌تر) مثلاً «کنفدراسیون سراسری کار» در ایتالیا یا «فدراسیون آمریکایی کار - کنگره سازمان‌های صنعتی» (AFL-CIO) در آمریکا (هستند که سیاست‌ها و مطالبات کلی طبقه‌ی کارگر را در سطح ملی پیگیری می‌کند. یا در ایران پیش از انقلاب ۵۷، اتحادیه‌های متعددی (مثلاً در صنعت نفت، آموزش و پرورش، چاپخانه‌ها و غیره) شکل گرفت که اگر فرصت می‌یافتند می‌توانستند یک کنفدراسیون کارگری سراسری ایجاد کنند. حتی در ماه‌های پس از انقلاب ۵۷، تلاش‌هایی برای تشکیل «اتحادیه سراسری شوراهای کارگران و کارمندان» در جریان بود که به دلیل حاکم شدن فضای سرکوب، ناتمام ماند. به طور خلاصه، **کنفدراسیون** شکلی از اتحاد ساختاریافته‌تر و پایدارتر از جبهه است که معمولاً در حوزه‌ی جنبش‌های اجتماعی (و نه مستقیماً برای کسب قدرت سیاسی) به کار می‌رود. کنفدراسیون‌ها توان هم‌افزایی اعضای خود را بالا می‌برند و صدای واحدی از مطالبات پراکنده خلق می‌کنند، بی‌آنکه تکثر درونی را کاملاً از میان بردارند. به همین دلیل برای دوره‌هایی از مبارزه که نیاز به وحدت حداقلی در عین تنوع است (مثل دوره‌های مقاومت و تبلیغ)، قالب مفیدی به شمار می‌آیند. اما در شرایط بحرانی و انقلابی که کسب قدرت مطرح می‌شود، معمولاً ناگزیر به سمت ساختار متمرکزتر (جبهه‌ی انقلابی یا حزب پیش‌تاز) حرکت می‌کنند.

### **شوراها: تجلی قدرت مستقیم توده‌ها**

**شورا** (به معنی مجلس یا کمیته‌ی نمایندگان منتخب (پدیده‌ای است که بیش از همه با انقلاب‌های اجتماعی گره خورده است. شورای انقلابی هنگامی شکل می‌گیرد که توده‌های مردم، به‌ویژه کارگران و زحمتکشان برای اعمال دموکراسی مستقیم و کنترل امور خود، دست به ایجاد مجامع نمایندگی از پایین می‌زنند. معروف‌ترین نمونه‌ی تاریخی شوراها، **سوویت‌های کارگران، سربازان و دهقانان** در انقلاب‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه است. در جریان انقلاب ۱۹۰۵ اولین شورا (سوویت) در میان کارگران سن‌پترزبورگ پدید آمد که نمایندگان منتخب کارخانه‌های مختلف را گرد هم می‌آورد و نقش یک دولت انقلابی محلی را ایفا می‌کرد. در سال ۱۹۱۷ نیز پس از انقلاب فوریه، به سرعت در سراسر روسیه شوراهای کارگران و سربازان شکل گرفتند و اراده‌ی سیاسی اکثریت مردم را نمایندگی کردند. لنین در تزه‌های آوریل ۱۹۱۷ شعار «تمامی قدرت به دست شوراها» را مطرح کرد، بدین معنا که به جای

دولت موقت لیبرال، این شوراهای برآمده از دل مردم کارگر و ستمدیده باید حاکمیت را به دست گیرند. شوراهای روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ دقیقاً چنین کردند و با رهبری حزب بلشویک، اولین دولت کارگری تاریخ را بنیان گذاشتند. اما شورا پدیده‌ای منحصر به روسیه نبود. تقریباً در تمامی انقلاب‌های بزرگ قرن بیستم رد پای تشکل‌های شورایی دیده می‌شود: از شوراهای کارگری و سربازان در انقلاب آلمان ۱۹۱۸ (که چند ماهی قدرت دوگانه را در برابر دولت ویلهلمین برقرار کردند) تا شوراهای خودگردان کارگری در مجارستان ۱۹۵۶ و شوراهای کمون پاریس ۱۸۷۱ (که البته نام شورا نداشت ولی ماهیتی مشابه داشت). در ایران خودمان نیز طی انقلاب ۱۳۵۷، شکل‌گیری شوراهای یکی از درخشان‌ترین فصول تاریخ جنبش کارگری است. در بحبوحه‌ی اعتصابات سراسری سال ۵۷ به‌ویژه در صنعت نفت، کارگران برای ادامه‌ی اداره‌ی امور تولید و نیز پیشبرد مبارزات خود، اقدام به تشکیل **کمیته‌های اعتصاب** کردند. پس از سقوط سلطنت پهلوی در بهمن ۵۷، بسیاری از این کمیته‌های اعتصاب در صنایع مختلف متحول شده و به **شوراهای کارگری** تبدیل گردیدند. شوراها در واقع همان کمیته‌های کارخانه بودند که کارگران از طریق آن‌ها تصمیمات جمعی می‌گرفتند و کنترل تولید و مدیریت محل کار را در دست می‌گرفتند یا می‌کوشیدند بگیرند. برای نخستین بار در تاریخ ایران، در کارخانه‌های بزرگی چون نفت، ذوب‌آهن، نساجی‌ها و ... نظم شورایی برقرار شد؛ بدین معنا که مجامع عمومی کارگران نمایندگانی را برمی‌گزیدند و این نمایندگان در قالب شورا درباره‌ی همه چیز (از استخدام و اخراج گرفته تا توزیع محصولات و حفاظت از کارخانه) تصمیم‌گیری می‌کردند. شوراهای کارگری به سرعت گسترش یافتند و حتی ایده‌ی تشکیل **شورای سراسری نمایندگان کارگران ایران** مطرح شد. در محیط‌های دانشگاهی و محلات نیز شوراهای مردمی و کمیته‌های محلی پا گرفت که وظایفی چون نگهبانی محله، توزیع ارزاق یا مدیریت دانشگاه‌ها را برعهده داشتند.

شوراها را می‌توان عالی‌ترین شکل تشکل توده‌ای دانست، زیرا مستقیماً قدرت حاکمیت مردم را اعمال می‌کنند. اگر اتحادیه‌ی کارگری برای چانه‌زنی با کارفرما تشکیل می‌شود، شورا می‌کوشد خود جایگزین کارفرما و مدیریت دولتی شود و تولید یا اداره‌ی جامعه را در دست بگیرد. از این رو در شرایط انقلابی، شوراها اغلب به ارکان قدرت انقلابی بدل می‌شوند و دوگانگی قدرت ایجاد می‌کنند (در برابر نهادهای قدرت کهنه). شوراها در ذات خود ضدبورژوازی و ضدهرمی هستند؛ یعنی از پایین به بالا شکل می‌گیرند و هر لحظه با اراده‌ی مجمع عمومی قابل عزل و نصب‌اند. به قول لنین، دموکراسی‌ای که شوراها محقق می‌کنند بسی فراتر از بهترین دموکراسی‌های پارلمانی بورژوازی است. برای همین هم او مخالفت با انتقال قدرت به شوراها را مترادف با انکار دموکراسی می‌دانست.

با این حال، شوراها نیز بی‌نیاز از رهبری آگاه و منسجم نیستند. تجربه‌ی روسیه نشان داد که تا پیش از آنکه حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷ اکثریت شوراهای کارگری و سربازان را کسب کند، این شوراها علی‌رغم قدرت بالقوه‌ی عظیم‌شان، در حمایت از دولت موقت مردد بودند و انقلاب نیمه‌کاره مانده بود. در آلمان ۱۹۱۸ نیز شوراهای کارگران و سربازان ابتدا پتانسیل انقلاب پرولتری داشتند، اما چون اکثریت‌شان در دست سوسیال‌دمکرات‌های معتدل بود و حزب اسپارتاکیست (کمونیست‌ها) هنوز ضعیف بود، آن شوراها تن به مصالحه با نظم کهنه دادند و خود را منحل کردند. در ایران ۵۷ هم شوراهای نوپای کارگری با آنکه استقلال و رادیکالیسم برخی‌شان خاری در چشم رژیم نوپای اسلامی بود، اما به دلیل نبود تشکل سراسری و رهبری‌کننده‌ی انقلابی، نتوانستند تثبیت شوند. جمهوری اسلامی

ابتدا با شعار «شوراهای اسلامی» سعی کرد این نهادها را اهلی و جایگزین کند و سپس از اوایل دهه‌ی ۶۰ به کلی بساط هر شورای مستقل را برچید. این حوادث حاکی از آن است که **شورا به مثابه قدرت شورایی** زمانی می‌تواند آلترناتیو دولت بورژوایی گردد که یک جریان انقلابی متحد و مصمم هدایت سیاسی شوراها را عهده‌دار باشد. به عبارت دیگر، پیوند حزب انقلابی و شوراهای توده‌ای همان ترکیب جادویی است که در اکتبر ۱۹۱۷ نتیجه داد؛ و گسستن این پیوند (مانند آلمان ۱۹۱۹ یا ایران ۱۳۵۸) نسخه‌ی شکست انقلاب است.

### **درس‌های تاریخی و نقش رهبری انقلابی**

با مرور آنچه گفته شد، چند درس اساسی از تجربه‌های تاریخی مبارزات چپ و کارگری به دست می‌آید: نخست اینکه **هیچ مبارزه‌ی خودبه‌خودی توده‌ای، هرچقدر قوی، بدون سازمان‌دهی آگاهانه به پیروزی پایدار نمی‌رسد**. تاریخ مملو از خیزش‌های پُرشور توده‌ای است که به علت نبود ستاد رهبری‌کننده در لحظه‌ی تعیین‌کننده یا سرکوب شده‌اند یا منحرف گشته‌اند. از قیام‌های ۱۸۴۸ اروپا گرفته تا کمون پاریس ۱۸۷۱ و انقلاب‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ آلمان و مجارستان، همگی نمونه‌هایی هستند که توده‌ها دلاورانه به میدان آمدند اما خلأ رهبری انقلابی سبب شد بورژوازی مجدداً ابتکار عمل را به دست گیرد. دو دیگر اینکه **هیچ سازمان پیشتازی بدون پیوند با بدنه‌ی توده‌ها قادر به دگرگونی نیست**. فرقه‌های کوچک روشنفکری یا گروه‌های مخفی هرچند حامل ایده‌های بزرگی باشند، اگر نتوانند با جنبش واقعی کارگران و زحمتکشان ارتباط زنده بگیرند، عقیم و منزوی می‌مانند. چنانکه انگلس درباره‌ی برخی سوسیالیست‌های تخیلی هم‌عصرش می‌گفت، اینان «به جای آنکه به طبقه‌ی کارگر آموزش دهند چگونه بجنگد، مشغول خیال‌بافی درباره‌ی مدینه‌ی فاضله‌ی خویش‌اند» و در عمل هیچ اثر‌پایداری بر جنبش نمی‌گذارند. سوم آنکه **سرمایه‌داری و ارتجاع همواره از تفرقه در صفوف ستم‌دیدگان سود برده‌اند**. هر جا کارگران، دهقانان، زنان و اقلیت‌های تحت ستم به جای اتحاد علیه دشمن مشترک، پراکنده و سرگرم مطالبات جزئی خود شده‌اند، طبقات حاکم توانسته‌اند یک‌یک آن‌ها را سرکوب یا تطمیع کنند. برعکس، هر جا این جنبش‌های پراکنده به هم پیوند خورده و صدای واحد یافته‌اند، شکست دادن‌شان برای حکومت سخت یا غیرممکن شده است. برای مثال در جریان انقلاب ۵۷ ایران، زمانی که اعتصاب کارگران صنعت نفت با تظاهرات خیابانی در تهران و قیام‌های جوانان در اصفهان و تبریز و اعتراضات بازار و دانشگاه همه به هم گره خورد، رژیم سلطنتی کاملاً فلج شد و فروپاشید. این تجربه نشان می‌دهد تنها یک رهبری هماهنگ‌کننده می‌توانست چنین پیوندی میان مبارزات مختلف اجتماعی ایجاد کند. در آن زمان شبکه‌های غیرمتمرکز مساجد و شخصیت‌های مذهبی این نقش را تا حدی ایفا کردند، چرا که جریان چپ به دلیل سرکوب و تفرقه نتوانست آلترناتیو رهبری عرضه کند.

در نهایت، چهارمین درس تاریخی آن است که **بدیل‌سازی انقلابی در برابر آلترناتیوهای ارتجاعی ضرورت حیاتی دارد**. اگر نیرویی برای هدایت مبارزات توده‌ها به سمت دگرگونی بنیادین نباشد، نیروهای دیگری خلای رهبری را پُر می‌کنند، نیروهایی که ممکن است خواست‌ها و منافع بورژوایی یا ارتجاعی خود را بر جنبش تحمیل کنند. در انقلاب مشروطه، غیاب سازمان‌یافتگی مستقل سوسیالیست‌ها باعث شد در نهایت بخش‌هایی از بورژوازی لیبرال و حتی مستبدین وابسته (مانند رضاخان) حاصل نهضت را تصاحب کنند. در انقلاب ۱۳۵۷، غیاب یک

جبهه‌ی متحد چپ که بتواند همگام با موج توده‌ای پیشروی کند، فرصت را به روحانیت داد تا رهبری جنبش را قبضه کرده و انقلابی ضدسلطنتی را به استقرار یک حکومت اقتدارگرای مذهبی منحرف سازد. این‌ها نشان می‌دهد داشتن آلترناتیو سیاسی آماده تا چه حد برای هر خیزش توده‌ای مهم است؛ چرا که تاریخ به ضعیف‌ها رحم نمی‌کند و اگر انقلابیون آماده نباشند، رقیبان ارتجاعی یا لیبرال قدرت را خواهند ستاند و از کشته‌ی انقلابیون پشته خواهند ساخت.

### ضرورت اتحاد نیروهای چپ انقلابی در شرایط کنونی

اکنون با این پشتوانه‌ی نظری و تاریخی، به وضعیت کنونی مبارزات در ایران بازگردیم. جمهوری اسلامی نزدیک به پنج دهه با تلفیقی از سرکوب‌گریان و مانورهای سیاسی، هر جنبش اعتراضی مستقل را در نطفه خفه کرده یا به انحراف کشانده است. در سال‌های اخیر به ویژه با وخامت اوضاع اقتصادی و گسترش فقر و نابرابری، اعتراضات افشار مختلف (کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، زنان معترض به حجاب اجباری، دانشجویان و حتی بخش‌هایی از کسبه و طبقه‌ی متوسط) فزونی یافته است. رژیم برای توجیه سرکوب این جنبش‌ها اغلب شرایط بحرانی منطقه و جهان را بهانه می‌کند، از تهدیدات ترامپ و تحریم‌های آمریکا گرفته تا ناامنی‌های جدال‌ها درون جناحی. به موازات آن، هرگونه تشکل‌یابی مستقل را تحمل نکرده و با ایجاد تشکل‌های زرد حکومتی (شوراهای اسلامی کار، انجمن‌های اسلامی دانشجویی، بسیج و ...) سعی در مهار مطالبات داشته است. نتیجه آنکه امروز علیرغم نارضایتی عمیق اجتماعی، اکثر مبارزات به صورت خودجوش و بی‌رهبری متمرکز جریان می‌یابد و لذا به آسانی توسط ماشین سرکوب رژیم پراکنده می‌شود. از «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱ که با وجود رادیکالیسم شعارهایش فاقد سازماندهی سراسری بود و فروکش کرد، تا اعتصابات کارگری پراکنده‌ای که هر روز در گوشه‌ای شکل می‌گیرد اما به هم گره نمی‌خورند، همه گواه خلأ رهبری و سازماندهی انقلابی است.

در چنین شرایطی، وظیفه‌ی نیروهای چپ و کمونیست خطیرتر از همیشه است. اگر بپذیریم که مشکل اساسی نه در کمبود پتانسیل مبارزاتی توده‌ها بلکه در پراکنده‌بودن و ناهماهنگی تلاش‌های انقلابیون است، آن‌گاه راه حل راهبردی چیزی نیست جز **اتحاد عمل همه‌ی نیروهای انقلابی چپ** حول محور جنبش‌های اجتماعی جاری. منظور از نیروهای چپ، کلیه‌ی احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و حتی شخصیت‌های منفردی است که دل در گرو آزادی و برابری دارند و خود را مدافع منافع کارگران و زحمتکشان می‌دانند. صرف‌نظر از تفاوت‌های ایدئولوژیک و اختلافات ریز و درشت که تاکنون در عمل درستی یا نادرستی‌شان بر کسی آشکار نشده. امروز دیگر زمان تداوم سکتاریسم‌های کوری که هر دسته خود را «حقیقت مطلق» می‌پندارد و دیگران را طرد می‌کند، گذشته است. ما در برابر دشمنی قرار داریم (بلوک بورژوازی جمهوری اسلامی و حامیان جهانی‌اش) که به شدت متحد، سازمان‌یافته و قدرتمند است. بورژوازی ایران نه تنها از حمایت نیروهای سرکوب (سپاه، بسیج، پلیس) برخوردار است، بلکه ارتشی از شبه‌روشنفکران و رسانه‌های پرنفوذی حتی در اپوزیسیون دارد که هر زمان لازم باشد برای حفظ نظام سرمایه‌داری وارد صحنه می‌شوند. به علاوه، آلترناتیوهای بورژوایی متعددی، از سلطنت‌طلبان به رهبری رضا پهلوی گرفته تا لیبرال‌های سکولار و حتی مجاهدین خلق، مترصدند که نارضایتی مردم را به کانال مطلوب خود بکشانند. در برابر

چنین صف‌آرایی‌ای، چپ‌ها و کمونیست‌ها اگر همچنان پراکنده و در لاک سکت خود بمانند، قطعاً شانس برای تاثیرگذاری جدی نخواهند داشت. همچنان که لنین یادآور شد، انقلاب پروژه‌ی توده‌هاست و بدون پیوند ارگانیک با توده‌ها، حتی رادیکال‌ترین گروه‌های کمونیست نیز به فرقه‌هایی منزوی بدل می‌شوند.

بنابراین وحدت عمل نیروهای چپ دیگر یک آرزو یا شعار انتزاعی نیست بلکه ضرورتی کاملاً عملی و فوری است. این به معنای نفی تکثر فکری یا ادغام تشکیلاتی همه در یک حزب واحد نیست، که نه ممکن است و نه مطلوب. منظور تشکیل یک **جبهه‌ی متحد چپ انقلابی** است؛ جبهه‌ای که تمامی سازمان‌ها و تشکل‌های چپ متعلق به جنبش‌های اجتماعی (از تشکل‌های کارگری و بازنشستگان گرفته تا جمع‌های فمینیستی، شوراهای محلات، تشکل‌های صنفی معلمان و دانشجویان، گروه‌های چپ اتنیک‌های تحت ستم و غیره) را در بر بگیرد. این جبهه باید حول چند مطالبه‌ی کلیدی مشترک (نظیر: سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، آزادی فوری کلیه‌ی زندانیان سیاسی، آزادی بی‌قیدوشرط تشکل‌یابی و اعتصاب، جدایی دین از دولت، اداره‌ی شورایی در صنایع و خدمات عمومی، برابری حقوق زن و مرد، حق ملل در تعیین سرنوشت و...) شکل بگیرد؛ اما در عین حال افق سوسیالیستی خود را پنهان نکند و در برابر آلترناتیوهای بورژوازی صراحتاً خود را به عنوان آلترناتیو کارگری و سوسیالیستی معرفی نماید. **جبهه‌ی چپ انقلابی** قرار نیست صرفاً محفلی برای صدور بیانیه یا اتحادهای بالاسری باشد؛ بلکه باید به طور واقعی در متن مبارزات توده‌ها حضور یابد و هماهنگی عملی اعتصابات و اعتراضات را سازمان دهد. مثلاً تصور کنید اگر در اعتصاب‌های سراسری صنایع نفت و پتروشیمی و فولاد که در یکی دو سال اخیر جرقه‌هایش دیده شد، یک نهاد جبهه‌ای وجود می‌داشت که بتواند این اعتصاب‌ها را بهم متصل کند و به دیگر بخش‌های طبقه‌ی کارگر گسترش دهد. آنگاه چه بسا رژیم در مواجهه با یک اعتصاب عمومی فلج‌کننده قرار می‌گرفت. یا اگر در خیزش زن، زندگی، آزادی، یک کمیته‌ی عمل واحد متشکل از تمامی جریان‌های چپ و مترقی (از فمینیست‌ها تا شوراهای محلات و تشکل‌های صنفی) تشکیل می‌شد و به سازماندهی تظاهرات محلات و اعتصابات کمک می‌کرد، آیا این خیزش شانس بیشتری برای تداوم و کسب دستاوردهای ملموس نمی‌یافت؟

تشکیل جبهه‌ی چپ انقلابی یک فایده‌ی مهم دیگر هم دارد و آن، **هموار کردن مسیر برای شکل‌گیری یک حزب انقلابی قدرتمند در دل جنبش** است. شاید بتوان گفت در شرایط حاضر، شکل دادن به حزب واحد پیشتاز کارگران ممکن نیست؛ چرا که فعالین پیشرو پراکنده‌اند و بدنه‌ی کارگری نیز زیر سرکوب اجازه‌ی تجمع آزادانه ندارد. اما جبهه‌ی متحد می‌تواند پیشروترین عناصر را در عمل بهم نزدیک کند و اعتماد متقابل میان گرایش‌های مختلف چپ را بازسازی نماید. همکاری عملی در این جبهه، طی زمان احتمالاً به تفکیک صفوف صادق‌ترین و تواناترین رهبران کارگری و جنبشی از فرقه‌گرایان لفظی خواهد انجامید و زمینه را برای وحدت کمونیست‌ها در یک سازمان واحد فراهم خواهد کرد که یکی از ملزومات اولیه پیروزی طبقه کارگر است. بدین ترتیب جبهه‌ی چپ می‌تواند به مثابه مهد یک حزب انقلابی آینده عمل کند، حزبی که ریشه در دل طبقه کارگرو جنبش‌های واقعی دارد و کادرهايش را در کوران مبارزات متحد آبدیده کرده است.

در این میان نباید گرفتار بدفهمی شد: **وحدت عمل چپ به هیچ وجه به معنای کم‌اهمیت دانستن تشکل‌یابی مستقل طبقاتی نیست**. برخی ممکن است استدلال کنند که وظیفه‌ی فوری، ایجاد تشکل‌های صنفی (مثلاً

سندیکاها (کارگری) است و ورود به ائتلاف‌های سیاسی گسترده (آن هم با حضور غیرکارگران) انحراف از مبارزه‌ی طبقاتی است. اما این دیدگاه در بهترین حالت یک حقیقت نصفه‌ونیمه است. درست است که جنبش کارگری به تشکل‌های صنفی و اقتصادی و سیاسی مستقل نیاز حیاتی دارد و هیچ انقلاب کارگری بدون آن‌ها متصور نیست؛ اما این تمام حقیقت نیست. سازمان‌های پایه‌ای کارگران (از قبیل سندیکاها، شوراهای کارخانه، تعاونی‌ها و ...) ابزار ضروری دفاع از منافع فوری طبقه هستند، ولی تجربه نشان داده که حتی بورژوازی نیز در صورت فشار مبارزاتی حاضر است وجود چنین نهادهایی را - تا حدی - تحمل کند. سرمایه‌داران برای اداره‌ی جامعه‌ی خود نهایتاً ناچارند به برخی تشکل‌های کنترل‌شده‌ی کارگری تن دهند (همان‌طور که در بسیاری کشورهای سرمایه‌داری اتحادیه‌های رسمی قانونی وجود دارند یا در ایران، رژیم به شوراهای اسلامی و انجمن‌های صنفی دست‌ساخته اجازه‌ی فعالیت می‌دهد). بنابراین ایجاد تشکل صرفاً اقتصادی هرچند لازم است اما ناکافی است، چرا که مادام که توازن قوا به نفع طبقه‌ی حاکم است، این تشکل‌ها یا سرکوب می‌شوند یا در ساختار سیستم ادغام خواهند شد. اگر نیروهای چپ صرفاً به مطالبه‌ی تشکیل سندیکا بسنده کنند و چشم‌انداز پیشروی سیاسی را فراموش کنند، در واقع آب در آسیاب سرمایه‌داران ریخته‌اند. جالب اینکه امروز هشیارترین نمایندگان بورژوازی اپوزیسیون هم مدافع تشکل‌های کارگری (البته از نوع بی‌خطر) شده‌اند. برای نمونه، رضا پهلوی در مصاحبه‌هایش از حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگران حمایت می‌کند، اما نه برای انقلاب اجتماعی بلکه برای آشتی اجتماعی در چارچوب سرمایه‌داری لیبرال! واضح است که ایجاد سندیکا وقتی خطرناک می‌شود که به ساختن قدرت دوگانه‌ی کارگری و تهدید بنیادین نظام بینجامد. این دقیقاً همان چیزی است که جبهه‌ی انقلابی چپ دنبال می‌کند: یعنی پیوند دادن تشکل‌های مستقل صنفی به یک آلترناتیو سیاسی رهایی‌بخش.

بنابراین شعار روز ما نه کنار گذاشتن تشکل‌یابی صنفی، اقتصادی که ارتقای آن و اتصال حلقه‌های پراکنده‌ی مبارزه به یک زنجیره‌ی متحد انقلابی است. ما همزمان باید برای ایجاد سندیکاها و شوراهای مستقل در هر کارخانه و مدرسه و محله بکوشیم و برای سراسری کردن این تلاش‌ها در قالب یک جبهه واحد اقدام نماییم. تنها با چنین چشم‌انداز وسیعی است که می‌توان امیدوار بود مبارزات پراکنده‌ی کنونی به سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار آزادی و برابری ختم شود. دستاوردهای تاریخی مبارزه‌ی طبقاتی بشری در برابر ماست: از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر، از قیام ۵۷ خودمان تا همین خیزش‌های سال‌های اخیر. همه‌ی این‌ها فریاد می‌زنند که رهائی کار مردم فقط به دست خود مردم اما به سرانگشت تدبیر و اتحاد پیشروان‌شان ممکن است. کمونیست‌ها و چپ‌های ایران اگر حقیقتاً سودای برانداختن ستم و استثمار را دارند، باید از لاک تنگ فرقه‌ای بیرون آمده و با رویکردی انتقادی اما رفیقانه، دست همکاری به سوی یکدیگر دراز کنند. زمان به نفع ما نیست؛ هر روز که در تفرقه یا انفعال سپری شود، رژیم حاکم قوی‌تر و آلترناتیوهای ارتجاعی جسورتر می‌شوند. اما اتحاد ما می‌تواند معادله‌ی قوا را تغییر دهد. چنان‌که مارکس گفت کارگران جز زنجیره‌هایشان چیزی برای از دست دادن ندارند ولی جهانی برای فتح در پیش رو دارند - این فتح اما جز با **اتحاد و سازمان‌یابی آگاهانه** به دست نخواهد آمد. پس بیاییم نخستین سنگ بنای آن سازمان آلترناتیو را از هم‌اکنون با ایتحاد در یک جبهه‌ی چپ انقلابی بگذاریم. هم زمان با تمام توان به ارتقاء

---

سطح آگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر و تشکیل حزب انقلابی آن یاری رسانیم. این بهترین درس از تاریخ و بزرگ‌ترین امید برای آینده است.

منتشر شده در نشریه کار کمونیستی شماره ۲۴۸

## نقشه راهبردی برای همگرایی نیروهای چپ و تشکیل جبهه‌ی چپ انقلابی

ضرورت شرایط کنونی ایجاب می‌کند که نیروهای کمونیست، سوسیالیست و چپ برای ایجاد آلترناتیوی پیشرو و مترقی دست به همکاری بزنند. رژیم استبدادی حاکم تنها با بسیج وسیع نیروی کار و زحمت و مشارکت بیشترین نیروها قابل عقب‌راندن است. نیروهای چپ انقلابی اگر متحد شوند، می‌توانند به یک قطب هم‌مونیک در اپوزیسیون بدل شوند و صدای رسای کارگران، زحمتکشان و فرودستان باشند. چنین بلوک چپی می‌تواند در برابر آلترناتیوهای ارتجاعی و ضد انقلابی ایستادگی کرده و گذار به دموکراسی و عدالت اجتماعی را نمایندگی کند.

**هدف:** تدوین نقشه‌ی راهی دقیق از صفر تا صد که این جمع متنوع را گام‌به‌گام به سمت همکاری مشترک، همگرایی سازمان‌یافته و در نهایت تشکیل جبهه‌ی فراگیر چپ سوق دهد؛ جبهه‌ای که آلترناتیوی مترقی و انقلابی را در صحنه سیاسی ایران و خارج از کشور را نمایندگی بکند و مشارکت گسترده‌ی نیروهای چپ را با حفظ هویت و اصول‌شان تامین کند. این نقشه‌ی راه شامل اهداف کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت است و جزئیات هر مرحله را تبیین می‌کند.

### اهداف و اقدامات کوتاه‌مدت (۱ تا ۶ ماه آینده)

در مرحله‌ی کوتاه‌مدت، هدف اصلی ایجاد زمینه‌ی مشترک همکاری و اعتمادسازی میان نیروهای متنوع چپ است. گام‌های عملیاتی این دوره عبارت‌اند از:

- **تشکیل گروه مشورتی و سازوکار گفتگو:** برگزاری نشست‌های منظم مشورتی با حضور نمایندگان جریان‌های چپ مختلف و فعالان مستقل. این نشست‌ها باید با رویکرد دیالوگ صریح و رفیقانه همراه باشد تا سوءتفاهم‌های قدیمی کاهش یابد. خروجی: ایجاد یک کارگروه هماهنگی موقت که مسئول پیگیری مصوبات و ارتباطات باشد. این کارگروه نمایندگانی از همه طیف‌های حاضر را در بر خواهد داشت.
- **تدوین اصول پایه و مرزبندی‌ها:** در همین جلسات اولیه و بعد از گفتگوهای ضرور روشن و شفاف و پس از رسیدن به این نکته که صرفیت اتحاد گسترده و جود دارد، یک منشور حداقلی مشترک تهیه شود که اصول غیرقابل مذاکره‌ی جبهه را تعیین می‌کند. این منشور باید بر اشتراکات واقعی تأکید کند: سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و مخالفت با هر گونه دیکتاتوری مذهبی یا موروثی، پایبندی به عدالت اجتماعی و آزادی‌های پایه‌ای، نفی اتکا به قدرت‌های خارجی در آلترناتیوسازی، و با چشم انداز گذار به سوسیالیسم. همچنین خطوط قرمز ائتلاف مشخص گردد تا از ائتلاف بی‌اصول جلوگیری شود. توافق بر این اصول پایه اعتمادسازی می‌کند و نگرانی «همه‌باهمی» را برطرف می‌سازد.
- **اتحاد عمل در موضوعات مشخص و آزمون همکاری:** به موازات گفتگوهای سیاسی، همکاری عملی در عرصه‌های مورد توافق آغاز شود. اتحاد عمل موردی بهترین راه برای مستحکم کردن روابط است. برای مثال: برگزاری آکسیون‌ها و تظاهرات مشترک، کنفرانس‌های آنلاین و یا حضوری به‌صورت متحد (مثلاً تجمع علیه اعدام و حمایت از زندانیان سیاسی، مطالبات کارگران و زنان و...) این اقدامات مشترک نشان می‌دهد نیروهای چپ علی‌رغم تفاوت‌ها می‌توانند عملاً کنار هم مبارزه کنند. اتحاد عمل حول خواسته‌های ملموس نیروی وسیعی را جذب می‌کند و به اعضای ائتلاف تجربه همکاری می‌آموزد.
- **ایجاد کانال‌های ارتباطی و تبلیغاتی مشترک:** راه‌اندازی یک شبکه ارتباطی داخلی (مثلاً یک گروه امن آنلاین یا خبرنامه) میان اعضای حاضر در ائتلاف برای تبادل سریع اطلاعات و تصمیم‌گیری جمعی. همچنین در بیرون، آغاز به کار رسانه‌های تبلیغی مشترک ولو در سطح محدود: مثلاً یک وبسایت یا صفحه‌ی شبکه اجتماعی که به نام جمع (ولو موقت)

اخبار و مواضع مشترک را منتشر کند. این رسانه مشترک، صدای واحد نیروهای این جمع را به گوش مخاطبان خواهد رساند و با گزارش‌دهی منظم اعتماد بدنه اجتماعی را جلب می‌کند.

- **جذب تدریجی نیروهای بیشتر:** در این مرحله می‌توان چهره‌ها و تشکل‌های چپ بیشتری را که هنوز مرددند، با مشاهده عملکرد مثبت جمع، ترغیب به مشارکت کرد. بدین منظور، اعضای اولیه از روابط شخصی و سیاسی خود بهره بگیرند تا دیگران را به جلسات آتی دعوت کنند. تبلیغ شفاهی و انتشار گزارش‌های شفاف از نشست‌های مشورتی (مثلاً بیانیه خبری در پایان هر نشست) مفید است. تاکید شود که این ائتلاف در پی «وحدت در کثرت» نیروهای چپ است و همه می‌توانند با حفظ هویت سازمانی خود مشارکت داشته باشند. مشارکت افراد منفرد چپ (فعالان مستقل، دانشگاهیان چپ، هنرمندان مترقی) نیز بسیار ارزشمند است و باید از ابتدا راه برای عضویت آنها در حرکت جمعی باز شود. تمرکز ویژه بر نسل جوان چپ (دانشجویان، مهاجران جوان از جنبش‌های اخیر) که کمتر درگیر اختلافات قدیمی هستند، به تازه نفس شدن ائتلاف کمک می‌کند.

در پایان دوره کوتاه مدت، باید اعتماد اولیه و چارچوب همکاری شکل گرفته باشد. خروجی مهم این مرحله عبارت است از: **سند توافق شده، کارگروه هماهنگی موقت، چند اقدام عملی مشترک انجام شده، و کانال‌های ارتباطی/تبلیغاتی فعال.** این دستاوردها زمینه را برای ورود به مرحله بعدی فراهم می‌کند.

## اهداف و اقدامات میان مدت (۶ ماه تا ۱ سال)

در بازه میان مدت، ائتلاف نویای چپ باید از یک شبکه غیررسمی به یک **جبهه سازمان یافته و شناخته شده** در عرصه سیاسی تبدیل شود. اهداف کلیدی این مرحله عبارت‌اند از نهادمندسازی ساختار جبهه، گسترش پایگاه اجتماعی، و تثبیت هویت سیاسی آن به عنوان آلترناتیو مترقی. اقدامات زیر در این راستا پیشنهاد می‌شود:

- **برگزاری شورای موسس و اعلام موجودیت رسمی جبهه:** پس از چند ماه همکاری و تهیه پیش‌نویس‌ها، یک **گردهمایی سراسری موسس** با حضور همه اعضای همگرا (نمایندگان سازمان‌ها، تشکلهای و افراد مستقل) برگزار شود. این مجمع حضوری (در یک کشور میزبان) باشد. دستورکار آن تصویب رسمی منشور و مرامنامه جبهه، و انتخاب ساختار رهبری است. در این نشست باید **سند چشم‌انداز جبهه** که نتیجه بحث‌های کوتاه مدت است، به تصویب برسد؛ سندی که اهداف نهایی سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و ایجاد ساختارهای اقتصادی-اجتماعی و سیاسی نوین مبتنی برشوراها، برقراری عدالت اجتماعی و حقوق برابر برای همه مردم، و حرکت به سوی سوسیالیسم.
- **ایجاد ساختار سازمانی دموکراتیک و موثر:** جبهه چپ تازه تأسیس برای پایداری نیازمند سازماندهی است. بر اساس تجارب قبلی، دو گونه ساختار مطرح است: شورایی (مجمع نمایندگان گروه‌ها) و کنفدراتیو (ائتلاف گروه‌ها با حفظ استقلال کامل). هر کدام نقاط ضعفی داشته‌اند (ائتلاف‌های مکانیکی صرفاً بر پایه توافق رهبران بدون مشارکت بدنه، شکننده بوده‌اند). پیشنهاد می‌شود ترکیبی از این‌ها اتخاذ شود: تشکیل یک **شورای مرکزی جبهه** با حضور نمایندگان کلیه سازمان‌های عضو و منتخبینی از میان اعضای مستقل. این شورای مرکزی به‌مثابه رهبری جمعی عمل کرده، تصمیمات راهبردی را با اجماع مسائل اجرایی را یا رأی‌گیری انجام می‌دهد. در کنار آن، **کمیته‌های تخصصی** ایجاد شود: مثلاً کمیته تبلیغات و رسانه، کمیته ارتباطات داخل کشور، کمیته مالی و پشتیبانی، کمیته تدوین برنامه، خط‌مشی موضع‌گیری و سیاست‌گذاری راهبردی، کمیته روابط بین‌الملل.

تقسیم کار نهادمند موجب فعالیت منسجم و استمرار حرکت خواهد شد. ساختار باید منعطف ولی منضبط باشد؛ اساسنامه‌ای تصویب گردد که حقوق و تکالیف اعضا، نحوه عضویت نیروهای جدید، شیوه حل اختلافات درون جبهه‌ای، و مکانیزم دموکراتیک تصمیم‌گیری را مشخص کند. تجربه‌های گذشته در ایران خودمان و سایر کشورها نشان می‌دهد داشتن ساختار شفاف و دموکراتیک رمز موفقیت است ما باید از یک شبکه شل به یک جمع منسجم با قواعد روشن گذر کنیم.

- **گسترش پایگاه اجتماعی و جذب نیرو:** در میان مدت جبهه باید از محدوده حلقه اولیه فراتر برود و **بدنه اجتماعی گسترده‌تری** را زیر چتر خود بسیج کند. چند راهبرد مشخص:

- تبلیغات هدفمند: راه‌اندازی رسمی **رسانه‌های جبهه** (سایت خبری-تحلیلی، صفحات فعال در شبکه‌های اجتماعی، بولتن منظم) برای رساندن پیام جبهه به زبان‌ها ملیت‌های ساکن در ایران. تهیه محتوای چندرسانه‌ای (کلیپ، پادکست) با چهره‌های جوان عضو جبهه که اهداف و برنامه‌ها را توضیح می‌دهند. استفاده از رسانه‌های از طریق حضور نمایندگان جبهه در برنامه‌های گفتگو جهت معرفی جبهه به عموم مردم.

- کمپین‌های سیاسی و اجتماعی: طراحی و اجرای چند **کمپین فراگیر** با محوریت مطالبات روزمره که جبهه نقش هماهنگ‌کننده اصلی آن را برعهده گیرد. این کمپین‌ها با صدور بیانیه‌های فراخوان، برگزاری تظاهرات همزمان در شهرهای مختلف جهان، جمع‌آوری امضا از ایرانیان داخل و خارج، و جلب حمایت نهادهای کارگری و افکار عمومی همراه باشد. چنین فعالیت‌هایی نام جبهه را به عنوان نیروی پویا و فعال بر سر زبان‌ها می‌اندازد و افراد بیشتری را جذب خواهد کرد.

- همکاری با سایر بلوک‌های اپوزیسیون چپ: جبهه چپ انقلابی می‌تواند در عین حفظ هویت مستقل، با ائتلاف‌های که سیاست‌گذاری کرده در اقدامات مشترک همکاری کند. این حضور هم به تقویت جنبش ضداستبدادی، ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی کمک می‌کند و هم جایگاه چپ را در درون اپوزیسیون بزرگ‌تر تثبیت می‌نماید. البته با حفظ مرزبندی‌های سیاسی و طبقاتی تا جبهه با نیروهای راست‌گرا یا وابسته همراه نشود. همکاری بلوک چپ با دیگر بلوک‌های اپوزیسیون باید بر **اساس پرنسپ‌های جمع** باشد. این استراتژی دو مسیره (حفظ استقلال چپ و تعامل با دیگران) باعث می‌شود چپ در آینده ائتلاف‌های بزرگ‌تر وزنه تعیین‌کننده باشد.

- پیوستن نیروهای جدید: همچنان فرآیند عضوگیری فعال ادامه یابد. در این مرحله، **فراخوان عمومی عضویت** می‌تواند اعلام شود تا هر فرد معتقد به منشور جبهه، بتواند به عنوان «عضو هوادار» ثبت‌نام کند. تشکیل کمیته‌های محلی جبهه در شهرهای مختلف محل سکونت ایرانیان خارج به صورت شبکه‌هایی از داوطلبان، برای سازماندهی تجمعات و ارتباط با جامعه محلی ایرانی مفید است. همچنین تشکل‌های چپ کوچکتر یا محافل دانشجویی-کارگری در خارج کشور که تاکنون مستقل عمل می‌کردند را تشویق به پیوستن رسمی به جبهه کنید. هر نیروی تازه‌وارد طبق اساسنامه نماینده‌ای در شورای جبهه خواهد داشت. بدین ترتیب، ظرف یکی دو سال جبهه می‌تواند بخش اعظم سازمان‌ها و کنشگران چپ در تبعید را پوشش دهد و **به تربیون واحد چپ تبدیل شود**.

- **ارتباط‌گیری با نیروهای داخل کشور:** از آنجا که هدف نهایی، تاثیرگذاری در روند مبارزات داخل ایران است، جبهه باید در میان مدت کانال‌هایی با داخل ایجاد کند. اقداماتی نظیر: برقرار کردن ارتباط منظم با فعالان کارگری، دانشجویی و زنان

داخل کشور از طریق اینترنت امن یا پیام‌رسان‌ها؛ ارسال ادبیات و منشور جبهه برای چهره‌های کلیدی جنبش‌های داخل و کسب نظرات آنها؛ حمایت عملی از شبکه‌سازی داخل (مثلاً کمک رسانه‌ای به اعتصابات کارگری، یا معرفی آترناتیو چپ در شعارهای اعتراضات). اگرچه تشکیل سازمان علنی در داخل فعلاً ممکن نیست، اما می‌توان هسته‌های هوادار مخفی در داخل شکل داد که با جبهه در ارتباط‌اند. به علاوه، **تیم رسانه‌ای جبهه** می‌تواند تلاش کند صدای مطالبات و مبارزات طبقه کارگر و جنبش‌های اجتماعی داخل را در رسانه‌ها منعکس کند تا پیوند جنبش داخل و فعالین در خارج تقویت شود. این تعامل دو سویه اعتماد جامعه مبارز و جنبش‌های اجتماعی داخل را به جبهه چپ انقلابی جلب می‌کند و از جبهه چهره یک «حامی واقعی آزادی و عدالت اجتماعی» می‌سازد نه صرفاً گروهی در تبعید.

در پایان دوره میان‌مدت، انتظار می‌رود **جبهه چپ** به عنوان یک آترناتیو انقلابی شناخته‌شده در فضای سیاسی اپوزیسیون مطرح باشد. ملاک موفقیت در این مرحله؛ وجود ساختار منسجم و اعضای متعهد، شناخته‌شدن جبهه در رسانه‌ها و محافل سیاسی، رشد چشمگیر حامیان و اعضا، و نقش‌آفرینی موثر در چند حرکت سیاسی. همچنین باید پایه‌های ارتباط با صحنه داخل کشور گذاشته شده باشد.

### **اهداف و چشم‌انداز بلندمدت (از ۱ سال و بیشتر)**

در افق بلندمدت، جبهه چپ باید همچون یک آترناتیو انقلابی و مترقی هژمونیک بدل شود و در تحولات آینده ایران نقشی تعیین‌کننده ایفا کند.

اهداف بلندمدت و اقدامات کلیدی عبارت‌اند از:

- **تبدیل جبهه به نیروی هژمونیک در اپوزیسیون:** طی سال‌های آینده، جبهه چپ باید آنچنان رشد کند که قطب اصلی اپوزیسیون دموکراتیک و انقلابی محسوب شود. این امر از دو طریق به دست می‌آید: نخست، گسترش نفوذ گفتمانی؛ بدین معنی که شعارها و برنامه‌های چپ (عدالت اجتماعی، دموکراسی شورایی، سکولاریسم، حقوق زنان و ملل، ضدیت با نولیبرالیسم و سرمایه‌داری) به گفتمان مسلط در جنبش اعتراضی تبدیل شود. مثلاً اگر موقعیت انقلابی فراهم شود و یا تغییراتی در جهت توازن قوا رخ دهد، خواست عدالت و برابری به اندازه آزادی سیاسی مطالبه عمومی باشد. جبهه با کار تئوریک و تبلیغی خود باید هژمونی فکری کسب کند. دوم، توسعه تشکیلاتی؛ یعنی تعداد اعضا و هواداران به قدری افزایش یابد که جبهه بتواند بسیج میدانی گسترده انجام دهد و در هر کشور/شهر جامعه ایرانیان، حضور سازمان‌یافته داشته باشد. اگر امروز در تظاهرات خارج، چپ تنها ده درصد جمعیت است، در بلندمدت باید به نسبت مسلط بدل شود. برای این منظور، حفظ وحدت درونی جبهه حیاتی است. هرچه جبهه بزرگ‌تر شود، تنوع درونی آن هم بیشتر می‌شود؛ لذا باید مکانیزم‌های دموکراتیک حل اختلاف و خط‌مشی منعطف اما منضبط را تقویت کرد تا از انشعابات جلوگیری شود.

- **آمادگی برای مشارکت در گذار سیاسی:** جبهه چپ باید خود را برای سناریوهای مختلف دوران بحرانی کنونی آماده کند. احتمال دارد در اثر یک خیزش توده‌ای، دخالت خارجی، و ... نظام جمهوری اسلامی ساقط شود و مرحله انتقالی آغاز گردد. در آن صورت، جبهه چپ باید در اتحاد با سازمانهای کارگران و زحمتکشان نمایندگان شایسته و برنامه مدونی برای مشارکت در تحولات داشته باشد. برای این منظور از هم‌اکنون باید روی سیاست‌گذاری و کادرسازی کار کرد:

- **پرورش کادرهای رهبری:** برگزاری دوره‌های آموزشی داخلی برای اعضای فعال جبهه در زمینه رهبری سیاسی، مذاکره، سازماندهی مبارزات و ... تا در لحظه مناسب، افرادی کارآزموده و شناخته‌شده از دل جبهه بتوانند مسئولیت‌های بزرگ را بپذیرند.

- **همبستگی بین‌المللی و منطقه‌ای:** در افق بلندمدت، جبههٔ چپ انقلابی ایران می‌تواند بخشی از جنبش چپ منطقه‌ای و جهانی باشد و از حمایت آنها برخوردار شود. ارتباط‌گیری با دیگر نیروهای چپ در غرب آسیا و در جهان، می‌تواند به تبادل تجربه و جلب حمایت بین‌المللی منجر شود. در دوران بحرانی کنونی، همراهی افکار عمومی جهان و احزاب مترقی بین‌المللی با نیروهای چپ ایران، سدی در برابر مداخلات ارتجاعی خارجی و امتیازخواهی قدرت‌های بزرگ خواهد بود. از این‌رو، جبهه باید عضو فعال شبکه‌های جهانی مانند «انترناسیونال مترقی» یا مجامع انقلابی و سوسیالیستی جهانی گردد و صدای انقلاب مردم ایران را به گوش جهانیان برساند.

نقشهٔ راه پیشنهادی، مسیری پیوسته از **اعتمادسازی و هماهنگی ابتدایی تا هژمونی سیاسی** را ترسیم می‌کند. این مسیر البته خطی و هموار نخواهد بود؛ موانعی چون اختلافات درونی، سرکوب رژیم، جنگ روانی بدخواهان و کمبود منابع ممکن است پیش آید. اما با پایبندی به اصول مشترک، انعطاف‌پذیری در تاکتیک‌ها، کار جمعی منضبط و چشم‌انداز روشن می‌توان بر این چالش‌ها غلبه کرد. هم‌اکنون که زمینهٔ عینی برای همکاری مهیاست، نیروهای چپ باید از این فرصت تاریخی بهره‌گیرند. اتحاد در عین تکثر، بدون فروکاستن به «همه با هم» بی‌هدف، ممکن است. این اتحاد نه تنها قدرت سرنگونی انقلابی رژیم را بیشتر می‌کند، بلکه ضامن آینده‌ای است که در آن آزادی سیاسی با عدالت اجتماعی درهم آمیخته و بدیل واقعی برای توده‌های تحت ستم و استثمار ایران فراهم می‌شود. جبههٔ چپ انقلابی می‌تواند نویدبخش چنین آینده‌ای باشد؛ با نقشهٔ راهی سنجیده، گام‌به‌گام به سوی آن پیش خواهیم رفت.

---

**سازمان اتحاد فدائیان کمونیست**

---

<https://fedavi.org>

[webmaster@fedavi.org](mailto:webmaster@fedavi.org)

## در ضرورت تشکیل جبهه‌ای چپ انقلابی

در شرایط کنونی، که بحران‌های اقتصادی، بهره‌کشی فزاینده از نیروی کار، تبعیض‌های ساختاری و سرکوب سیاسی هر روز شکلی گسترده‌تر و خشن‌تر به خود می‌گیرند، ضرورت ایجاد یک جبهه چپ انقلابی بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. چنین جبهه‌ای نه یک ائتلاف مقطعی و شعاری، بلکه یک همبستگی سازمان‌یافته، هدفمند و پایدار است که بر مبنای همکاری میان احزاب، سازمان‌ها، تشکل‌های مردمی و فعالان مستقل شکل گیرد. هدف آن نیز تبدیل نیروی پراکنده چپ و جنبش‌های اجتماعی به نیرویی تأثیرگذار، مداخله‌گر و سازمان‌یافته در روند مبارزه طبقاتی است. این جبهه زمانی می‌تواند به نیرویی واقعی بدل شود که کارگران، زنان، بازنشستگان، پرستاران، معلمان، دانشجویان، بیکاران، کشاورزان، هنرمندان و سایر گروه‌های ستم‌دیده و معترض، در آن حضور داشته باشند. شکل‌گیری چنین نیرو و همبستگی‌ای تنها با تکیه بر یک چشم‌انداز مشترک انقلابی ممکن است؛ چشم‌اندازی که به روشنی به نقد و نفی کل نظام حاکم بپردازد، و هم‌زمان راه‌حل‌های عملی و رادیکال برای سازماندهی اجتماعی و اقتصادی آینده ارائه دهد.

جبهه چپ انقلابی، باید بتواند:

در برابر نظام حاکم و دستگاه سرکوب آن ایستادگی سازمان‌یافته ایجاد کند؛

از مصادره و انحراف مبارزات اجتماعی توسط نیروهای غیرانقلابی،

پوپولیست یا لیبرال جلوگیری کند؛

به تربیون و ابزار سازمان‌یابی فرودستان و نیروی کار بدل شود، نه

سرگرمی سیاسی محافل؛

و بالاخره، چشم‌انداز رهایی را با عمل جمعی، نه با شعار، قابل لمس کند.

چنین جبهه‌ای تنها زمانی شکل می‌گیرد که اراده جمعی نیروهای چپ از

سطح موضع‌گیری فردی و پراکنده فراتر رفته و تبدیل به پروژه‌ای مشترک

برای سازمان‌یابی، آموزش، اقدام میدانی و همبستگی پایدار شود. امروز،

این ضرورت نه یک گزینه اختیاری، بلکه پاسخ تاریخی به وضعیت موجود

است. بدون سازمان‌دادن نیروی انقلابی، مبارزات پراکنده می‌مانند؛ و بدون

جبهه‌ای ریشه‌دار و طبقاتی، رهایی اجتماعی ممکن نخواهد شد.

